



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www.ghaemiyeh.com
www.ghaemiyeh.org
www.ghaemiyeh.net
www.ghaemiyeh.ir

2

اخلاق و فطری

مصدقہ بیابانی اسکول

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

اخلاق فطری

نویسنده:

محمد بیابانی اسکویی

ناشر چاپی:

موسسه فرهنگی نبا

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۱۲	اخلاق فطری
۱۲	مشخصات کتاب
۱۲	اشاره
۱۴	فهرست مطالب
۲۶	درآمد
۳۰	پیش گفتار
۳۰	اشاره
۳۲	عبودیت و بندگی، کمال حقیقی انسان
۳۳	معرفت بندگی و معرفت مولا، مقدمه لازم بندگی
۳۵	شناخت خدا
۳۵	اعطای علم و عقل
۳۵	اشاره
۳۶	۱. حقیقت علم و عقل
۳۷	۲. رابطه علم و عقل
۳۹	ادیان الهی راه و رسم بندگی
۴۱	اخلاق فطری اساس ادیان الهی
۴۵	اخلاق نیک و ادب الهی پیامبران
۴۷	ترویج اخلاق و تربیت مردم توسط پیامبران
۴۹	تذکر به کارهای نیک و اثاره عقول
۵۰	رعایت اخلاق در مورد همگان
۵۲	وظیفه همگان در قبال ترویج اخلاق نیک
۵۳	اهتمام به تربیت جوانان
۵۷	بخش اول : کلیات

۵۷ اشاره
۵۹ معنای اخلاق -
۵۹ اشاره
۵۹ الف.معنای لغوی
۶۰ ب.معنای اصطلاحی
۶۰ اشاره
۶۱ بررسی تعریف اصطلاحی اخلاق -
۶۱ اشاره
۶۱ ۱.صفت و حالت نفسانی
۶۲ ۲.ثبوت و رسوخ در نفس
۶۲ ۳.صفت نفسانی خوب یا بد
۶۳ ۴.متشأ صفت نفسانی
۶۶ ۵.رابطه فعل و اخلاق
۶۸ ج.معنای اخلاق در قرآن و روایات معصومین:
۷۲ راه هایی برای شناخت صاحبان اخلاق نیک از بد
۷۲ اشاره
۷۳ ۱.ظاهر افراد:
۷۴ ۲.همنشینان و دوستان
۷۴ ۳.تغییر حالات و مقامات
۷۷ بخش دوم : ارکان اخلاق -
۷۷ اشاره
۸۰ الف.عقل
۸۰ اشاره
۸۸ لشکریان عقل
۹۶ تقویت عقل با مراجعه به رسولان
۹۸ امور مؤثر در نقصان عقل

۹۸ اشاره
۹۹ ۱. ترک تعلّم و تعقل
۱۰۰ ۲. نافرمانی از احکام عقل
۱۰۳ ۳. فقر و ناداری
۱۰۵ ب. قلب
۱۰۵ اشاره
۱۰۵ معنا و حقیقت قلب
۱۱۱ قلب و عقل
۱۱۵ قلب و اخلاق
۱۱۷ تأثیر سلامت بدن در عقل و روح
۱۱۸ ج. نیت
۱۱۸ اشاره
۱۱۸ معنای نیت
۱۲۱ نیت، عمل قلب و اختیاری است
۱۲۴ تفکیک فعل جوارحی از نیت
۱۲۵ نیت از ارکان اخلاق است
۱۲۶ حسن فعلی و حسن فاعلی
۱۲۹ بخش سوم : مبادی اخلاق
۱۲۹ اشاره
۱۳۱ یکم: طینت
۱۳۱ اشاره
۱۳۷ تأثیر طینت در اخلاق از نظر مرحوم میرزای اصفهانی قدس سره
۱۳۹ دوم: آب و هوا و سرزمین
۱۴۲ سوم: خوردنی ها و پوشیدنی ها
۱۴۲ اشاره
۱۴۳ الف. نقش برخی خوردنی ها در اخلاق

- ۱۴۳ اشاره
- ۱۴۳ ۱. گل و خاک
- ۱۴۵ ۲. استمرار شرب خمر
- ۱۴۵ ۳. زیاده روی در خوردن گوشت و ترک آن
- ۱۴۸ ۴. انگور و کشمش
- ۱۴۹ ۵. به
- ۱۵۰ ۶. روغن زیتون
- ۱۵۱ ۷. صبحانه
- ۱۵۱ ۸. آب نیسان
- ۱۵۲ ۹. غذای مادر هنگام حمل و تولد
- ۱۵۳ ۱۰. شیر مادر و دایه
- ۱۵۵ علت تامه نبودن خوردنی ها
- ۱۵۵ ب. نقش برخی خوردنی ها در عقل
- ۱۵۵ اشاره
- ۱۵۶ ۱. گوشت
- ۱۵۶ ۲. کدو
- ۱۵۷ ۳. خُرفَه
- ۱۵۸ ۴. سرکه
- ۱۵۸ ۵. خمر
- ۱۵۹ ج. نقش پر خوری و برخی خوردنی ها در قلب
- ۱۵۹ اشاره
- ۱۶۰ ۱. پر خوری
- ۱۶۱ ۲. عسل
- ۱۶۲ ۳. انار
- ۱۶۴ ۴. گلابی
- ۱۶۵ ۵. آب نیل

۱۶۶	۶.خون و حیوان مرده
۱۶۶	د.نقش پوشیدنی ها در اخلاق
۱۷۰	چهارم: نقش مصاحبت با مردم در اخلاق
۱۷۴	پنجم: نقش گناه و اطاعت در اخلاق
۱۷۴	اشاره
۱۷۵	الف.تأثیرات اجتماع آلوده
۱۷۷	ب.آثار گناهان فردی
۱۷۷	اشاره
۱۷۷	۱.هموار شدن راه برای گناهان بعدی
۱۷۸	۲.فساد و تباهی و قساوت قلب
۱۸۰	ششم: نقش تجارت در اخلاق
۱۸۲	هفتم: نقش برخی پیشه ها در اخلاق
۱۸۶	هشتم: نقش ولایت و سلطنت در اخلاق
۱۸۹	نهم: نقش فقر و غنا در اخلاق
۲۰۲	دهم: نقش برخی افعال در اخلاق
۲۰۲	اشاره
۲۰۳	الف.افعال عادی
۲۰۳	۱.شستن سر و لباس
۲۰۳	۲.ریختن خاک بر قبر ارحام
۲۰۴	۳.بوی خوش و عطر
۲۰۵	۴.مسواک زدن
۲۰۷	۵.خنده و مزاح زیاد
۲۱۲	۶.مسافرت
۲۱۵	ب.افعال اخلاقی
۲۱۵	۱.ذکر خدا و کثرت کلام در غیر ذکر خدا
۲۲۲	۲.صله ارحام

۳. زیارت مؤمنین و رعایت حقوق آنان ۲۲۵
۴. خوش رویی و گشاده رویی ۲۳۱
۵. غضب و کظم غیظ و حلم ۲۳۳
- اشاره ۲۳۳
- آثار کظم غیظ ۲۳۵
- راههای پیشگیری از خشم ۲۴۳
۶. ظلم و ستم ۲۴۵
۷. حرص و طمع و گدایی ۲۵۱
- اشاره ۲۵۱
- حرص ۲۵۳
- طمع ۲۵۵
- گدایی و طلب حاجت از دیگران ۲۵۶
۸. مرء و جدال و مشاجره ۲۵۹
۹. کبر و غرور و نخوت و خودبینی ۲۶۱
- بخش چهارم : حکایاتی از فضایل اخلاقی اهل بیت علیهم السلام ۲۷۳
- اشاره ۲۷۳
- حکایاتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ۲۷۵
- حکایاتی از امیر المؤمنین علیه السلام ۲۷۹
- حکایاتی از حضرت زهرا علیها السلام ۲۸۲
- حکایاتی از امام حسن علیه السلام ۲۸۲
- حکایاتی از امام حسین علیه السلام ۲۸۴
- حکایاتی از حضرت امام سجاد علیه السلام ۲۸۵
- حکایاتی از حضرت امام باقر علیه السلام ۲۸۶
- حکایاتی از امام صادق علیه السلام ۲۸۷
- حکایاتی از امام موسی کاظم علیه السلام ۲۸۹
- حکایاتی از امام رضا علیه السلام ۲۹۱

۲۹۲	حکایاتی از امام جواد علیه السلام
۲۹۴	حکایاتی از امام هادی علیه السلام
۲۹۵	حکایاتی از امام حسن عسکری علیه السلام
۲۹۷	فهرست منابع
۳۰۴	درباره مرکز

سرشناسه: بیابانی اسکویی، محمد، 1341 -

عنوان و نام پدیدآور: اخلاق فطری [کتاب] / محمد بیابانی اسکویی.

مشخصات نشر: تهران: نبأ، 1391.

مشخصات ظاهری: 279 ص.

شابک: 75000 ریال: 6-011-264-600-978

وضعیت فهرست نویسی: فاپا

یادداشت: کتابنامه: [273] - 279؛ همچنین به صورت زیرنویس.

موضوع: اخلاق اسلامی

موضوع: اخلاق اسلامی -- احادیث

موضوع: خودسازی -- جنبه های مذهبی -- اسلام

رده بندی کنگره: BP247/8ب/934الف3 1391

رده بندی دیویی: 297/61

شماره کتابشناسی ملی: 2802308

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ص: 1

اشاره

سرشناسه : بیابانی اسکویی، محمد 1341-

عنوان و نام پدید آور : اخلاق فطری / محمد بیابانی اسکویی.

مشخصات نشر : تهران : نیا، 1391

مشخصات ظاهری : 279 ص

شابک : 978-600-264-011-6

وضعیت فهرست نویسی : فیپا

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس

موضوع : اخلاق اسلامی

موضوع : اخلاق اسلامی -- احادیث

رده بندی کنگره : 1391 3 الف 9 ب / BP 247/8

رده بندی دیویی شماره کتابشناسی ملی : 2803308

«اخلاق فطری»

مؤلف : محمد بیابانی اسکویی

حروفچینی : انتشارات نیا / چاپ : دالاهو / چاپ اول : 1391

شمارگان: 2000 نسخه / قیمت : 55000 ریال / کد کتاب : 201 / 161

ناشر: انتشارات نیا / تهران، خیابان شریعتی، روبروی ملک، خیابان شبستری، خیابان ادیبی، شماره 26 تلفکس : 77506602 -

77504683

شابک : 978-600-264-011-6

ISBN: 974 - 600 - 264 - 011 - 6

ص: 2

درآمد...9

پیش گفتار...13

عبودیت و بندگی، کمال حقیقی انسان...13

اعطای علم و عقل...13

ادیان الهی راه و رسم بندگی...13

اهتمام به تربیت جوانان...13

عبودیت و بندگی، کمال حقیقی انسان...15

معرفت بندگی و معرفت مولا، مقدمه لازم بندگی...16

شناخت خدا...18

اعطای علم و عقل...18

1. حقیقت علم و عقل...19

2. رابطه علم و عقل...20

ادیان الهی راه و رسم بندگی...21

اخلاق فطری اساس ادیان الهی...23

اخلاق نیک و ادب الهی پیامبران...27

ترویج اخلاق و تربیت مردم توسط پیامبران...29

تذکر به کارهای نیک و آثاره عقول...31

رعایت اخلاق در مورد همگان...32

وظیفه همگان در قبال ترویج اخلاق نیک...34

اهتمام به تربیت جوانان...35

بخش اول: کلیات...39

معنای اخلاق...39

راه هایی برای شناخت...39

صاحبان اخلاق نیک از بد...39

معنای اخلاق...41

الف. معنای لغوی...41

ب. معنای اصطلاحی...42

بررسی تعریف اصطلاحی اخلاق...43

1. صفت و حالت نفسانی...43

2. ثبوت و رسوخ در نفس...44

3. صفت نفسانی خوب یا بد...44

4. منشأ صفت نفسانی...45

5. رابطه فعل و اخلاق...48

ج. معنای اخلاق در قرآن و روایات معصومین علیهم السلام...50

راه هایی برای شناخت صاحبان اخلاق نیک از بد...54

1. ظاهر افراد...55

2. همنشینان و دوستان...56

3. تغییر حالات و مقامات...56

بخش دوم: ارکان اخلاق...59

عقل...59

قلب...59

نیت...59

الف. عقل...62

لشکریان عقل...69

تقویت عقل با مراجعه به رسولان...74

امور مؤثر در نقصان عقل...76

ص: 4

1. ترک تعلم و تعقل...77

2. نافرمانی از احکام عقل...78

3. فقر و ناداری...81

ب. قلب...83

معنا و حقیقت قلب...83

قلب و عقل...89

قلب و اخلاق...93

تأثیر سلامت بدن در عقل و روح...95

ج. نیت...96

معنای نیت...96

نیت، عمل قلب و اختیاری است...99

تفکیک فعل جوارحی از نیت...102

نیت از ارکان اخلاق است...103

حسن فعلی و حسن فاعلی...104

بخش سوم: مبادی اخلاق...107

طینت...107

آب و هوا...107

خوردنی ها و پوشیدنی ها...107

نقش گناه و اطاعت در اخلاق...107

یکم: طینت...109

تأثیر طینت در اخلاق از نظر مرحوم میرزای اصفهانی قدس سره...115

دوم: آب و هوا و سرزمین...117

سوم: خوردنی ها و پوشیدنی ها...120

الف. نقش برخی خوردنی ها در اخلاق...121

1. گل و خاک...121

ص: 5

2. استمرار شرب خمر...123

3. زیاده روی در خوردن گوشت و ترک آن...123

4. انگور و کشمش...126

5. به...127

6. روغن زیتون...128

8. آب نیسان...129

9. غذای مادر هنگام حمل و تولد...130

10. شیر مادر و دایه...131

علت تامه نبودن خوردنی ها...133

ب. نقش برخی خوردنی ها در عقل...133

1. گوشت...134

2. کدو...134

3. خرفه...135

4. خمر...136

ج. نقش پر خوری و برخی خوردنی ها در قلب...137

1. پر خوری...138

2. عسل...139

3. انار...140

4. گلایی...142

5. آب نیل...143

6. خون و حیوان مرده...144

د. نقش پوشیدنی ها در اخلاق...144

چهارم: نقش مصاحبت با مردم در اخلاق...148

پنجم: نقش گناه و اطاعت در اخلاق...152

ص: 6

الف. تأثیرات اجتماع آلوده...153

ب. آثار گناهان فردی...155

1. هموار شدن راه برای گناهان بعدی...155

2. فساد و تباهی و قساوت قلب...156

ششم: نقش تجارت در اخلاق...158

هفتم: نقش برخی پیشه ها در اخلاق...160

هشتم: نقش ولایت و سلطنت در اخلاق...164

نهم: نقش فقر و غنا در اخلاق...167

دهم: نقش برخی افعال در اخلاق...180

الف. افعال عادی...181

1. شستن سر و لباس...181

2. ریختن خاک بر قبر ارحام...181

3. بوی خوش و عطر...182

4. مسواک زدن...183

5. خنده و مزاح زیاد...185

6. مسافرت...190

ب. افعال اخلاقی...193

1. ذکر خدا و کثرت کلام در غیر ذکر خدا...193

2. صلهء ارحام...200

3. زیارت مؤمنین و رعایت حقوق آنان...203

4. خوشرویی و گشاده رویی...209

5. غضب و کظم غیظ و حلم...211

آثار کظم غیظ...213

راههای پیشگیری از خشم...221

6. ظلم و ستم...223

7. حرص و طمع و گدایی...228

ص:7

حرص...230

طمع...232

گدایی و طلب حاجت از دیگران...233

8. مرء و جدال و مشاجره...236

9. کبر و غرور و نخوت و خودبینی...238

بخش چهارم: حکایاتی از فضایل اخلاقی اهل بیت علیهم السلام...249

حکایاتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم...249

حکایاتی از امیرالمؤمنین علیه السلام...249

حکایاتی از حضرت زهرا علیها السلام...249

حکایاتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم...251

حکایاتی از امیر المؤمنین علیه السلام...255

حکایاتی از حضرت زهرا علیها السلام...258

حکایاتی از امام حسن علیه السلام...258

حکایاتی از امام حسین علیه السلام...260

حکایاتی از حضرت امام سجاد علیه السلام...261

حکایاتی از حضرت امام باقر علیه السلام...262

حکایاتی از امام صادق علیه السلام...263

حکایاتی از امام موسی کاظم علیه السلام...265

حکایاتی از امام رضا علیه السلام...267

حکایاتی از امام جواد علیه السلام...268

حکایاتی از امام هادی علیه السلام...270

حکایتی از امام حسن عسکری علیه السلام... 271

ص: 8

زندگی اجتماعی بشر نیازمند شرایطی است که ضامن نظم و مانع تشتت در آن باشد. کسانی که در تشکیل اجتماعی، هر چند کوچک، نقش دارند، باید شرایط حیات و بقای آن را فراهم سازند تا اعضای آن اجتماع در سایه این تدابیر در کنار هم زندگی خوبی را سپری کنند.

از شرایط اساسی بلکه رکن مهم نظام اجتماعی، تعاون، همکاری و تعامل میان افراد است. اگر در جامعه ای تعامل و همکاری نباشد، آن جامعه مرده و بی روح خواهد بود.

به یقین آن چه تعامل و تعاون را ایجاد و رشد و بقایش را تضمین می کند، اخلاق است. اگر همه افراد اخلاق فردی و اجتماعی خود را به خوبی رعایت کنند، جامعه آنها با نشاط و پر قدرت به سوی کمال و سعادت خواهد رفت و اگر اخلاق فردی یا اجتماعی در میان آنها نادیده گرفته شود، جامعه روز به روز به انحطاط و نابودی نزدیک تر خواهد شد.

پس جامعه ای سالم، زنده و با نشاط است که در آن اخلاق حاکم باشد و مسائل اخلاقی در آن به خوبی رعایت گردد؛ یعنی عالمان و دانشمندان از بذل دانش خویش خودداری نکنند و جاهلان نیز به دنبال کسب علم و معرفت باشند. اغنیا و ثروتمندان تنها به افزایش سرمایه خویش نیندیشند و از فقرا و نیازمندان نیز

دستگیری کنند. ناداران و فقرا صبر و تحمل پیشه سازند تا فقر و ناداری آنها را به کارهای زشتی همچون تجاوز به حقوق دیگران و دست دراز کردن به سوی این و آن، وادار نکنند.

در جامعه مطلوب عزت نفس و شخصیت انسان ها، حفظ و مراعات می شود. میان مسئولان و ارباب رجوع، گشاده رویی، صمیمیت و دلسوزی حاکم است. به بزرگان و دانشمندان احترام گذاشته می شود. قدردانی و شکرگزاری در مقابل احسان و نیکی، زیربنای روابط همهء افراد است. به جای دروغ، تهمت، افترا و دشنام، راستی و مدح و ثنا رایج می شود. مودت و دوستی جایی برای عداوت و دشمنی نمی گذارد. صفا، صمیمیت، گرمی و محبت، جای کینه و کدورت را می گیرد. اگر کسی تخلفی کند، دیگران با برخوردی خردمندانه و با کرامت انسانی و عفو و بخشش، او را در میان خود جای می دهند و از خود دور نمی کنند، جز در مواردی که دور کردنش به صلاح او و جامعه باشد. به طور کلی همه سعی می کنند تا بدی و زشتی در جامعه از بین برود.

در این صورت است که جامعه به خوبی رشد و تکامل پیدا می کند و به تدریج بدیها را در خود از بین می برد و به جامعه ای سالم و با اخلاق تبدیل می شود. پس در اهمیت و ضرورت ترویج اخلاق در جوامع بشری و نیاز زندگی اجتماعی به آن تردیدی نیست.

در این نوشتار برآنیم تا ارکان اخلاق و مبانی و ریشه های آن را با بهره گیری از سخنان ائمه معصومین علیهم السلام به اختصار بیان کنیم. در این واکاوی عوامل تقویت و تضعیف اخلاق را هم بررسی خواهیم کرد. در انتها نیز با بیان مواردی از برخوردهای اهل بیت علیهم السلام، نمونه هایی از اخلاق نیکوی مردان الهی ذکر می شود، شاید چراغی برای گم کرده راهی باشد.

از آنجا که خوب و بد امور به واسطهء عقل بر انسانها روشن می گردد و آفریدگان

خداوند با آغاز خلقت از این موهبت الهی برخوردار می شوند، از این معیار با عنوان «عقل فطری» و از احکام آن به «احکام فطری» تعبیر می کنیم و چون هدف ما در این نوشتار بیان احکام عقل فطری بر اساس تعالیم نورانی اهل بیت علیهم السلام است، مجموعه حاضر را «اخلاق فطری» می نامیم.

امید است این مختصر مورد پذیرش خداوند سبحان قرار گیرد و ما و خوانندگان گرامی را از الطاف و نعمت های خویش هر چه بیشتر بهره مند ساخته و عقل و خردمان را هر چه بیشتر نورانی فرماید.

قم، محمد بیابانی اسکویی 82/8/30

مصادف با 26 رمضان 1424

ص: 11

• عبودیت و بندگی، کمال حقیقی انسان

• اعطای علم و عقل

• ادیان الهی راه و رسم بندگی

• اهتمام به تربیت جوانان

ص: 13

مهم ترین و روشن ترین هدف و حکمت در آفرینش انسان، آن است که او با اختیار، خود را در زمره بندگان خداوند در آورد. خداوند سبحان می فرماید:

«وَمَا خَلَقْتُ الْجِنَّ وَالْإِنْسَ إِلَّا لِيَعْبُدُونِ»⁽¹⁾؛

و من جن و انسان را جز برای بندگی و عبادت نیافریدم.

بندگی واقعی و حقیقی آن است که بنده همیشه خود را در خدمت مولای خویش بداند. بی اذن او کاری انجام ندهد و شأنی برای خود جز بندگی و اطاعت از مولا قائل نباشد. در عمل هم به دستورات مولایش سر سپارد و خواست او را بر همه خواسته های خویش مقدم بدارد.

البته باید توجه داشت که بدون لطف و عنایت مولا، بندگی مطلق و کامل برای احدی حاصل نمی شود، ولی این بدان معنا نیست که انسان از رسیدن به آن نا امید گردد، بلکه وظیفه بندگان آن است که هر قدر می توانند در بندگی مولایشان تلاش و جدیت کنند و تا می توانند در این جهت بر یکدیگر پیشی بگیرند تا خود را به مولایشان نزدیک تر کنند که راه تقرب به او جز با بندگی حاصل نمی شود.

ص: 15

معرفت بندگی و معرفت مولا، مقدمه لازم بندگی

بنده، وقتی بندگی می کند که بداند بنده است و تا مادامی که هیچ علم و معرفتی به بندگی خویش نداشته و در غفلت محض از آن باشد، برای او بندگی معنا نخواهد داشت. از سوی دیگر علم و آگاهی به بندگی ملازم است با علم و آگاهی به وجود مولای حی و حاضر که اداره بندگان خویش را بر عهده دارد. (1)

امام صادق علیه السلام می فرمایند:

وَجَدْتُ عِلْمَ النَّاسِ كُلَّهُ فِي أَرْبَعٍ: أَوْلَاهَا أَنْ تَعْرِفَ رَبَّكَ وَالثَّانِي أَنْ تَعْرِفَ مَا صَنَعَ بِكَ وَالثَّلَاثُ أَنْ تَعْرِفَ مَا أَرَادَ مِنْكَ وَالرَّابِعُ أَنْ تَعْرِفَ مَا يُخْرِجُكَ مِنْ دِينِكَ؛ (2)

همهء علوم و آگاهی های مردم در چهار امر خلاصه می شود:

یکم: پروردگارت را بشناسی؛

دوم: آن چه را که او برای تو انجام داده بدانی؛

سوم: بدانی از تو چه می خواهد؛

چهارم: بدانی چه چیزی تو را از دین بیرون می کند.

این حدیث شریف اساس بندگی را به روشنی بیان کرده است. انسان ابتدا باید خدا؛ صاحب نعمت و روزی دهنده ای که حیات و بقایش به او وابسته است، را بشناسد. (3) بعد از معرفت و تصدیق خداوند متعال، باید بفهمد که او چه چیزهایی

ص: 16

1- این علم و معرفت به مولا- جز از طریق معرفی او خود را بر بندگان خویش، ممکن نیست و چنان که خواهیم گفت، مولا نفس خویش را به بندگانش شناسانده و آیین و وظایف بندگی را توسط رسولان خویش به آنان رسانده است.

2- الکافی، ج 1، ص 50؛ معانی الأخبار، ص 394، ح 49؛ المحاسن، ج 1 ص 365، النخصال، ج 1، ص 239.

3- بدیهی است مراد از معرفتی که بر بندگان واجب است آن معرفتی نیست که بر اساس روایات فراوان، فعل الله شمرده شده است؛ زیرا حصول آن معرفت از توان انسان خارج است، لذا هیچ بنده ای به آن مکلف نیست. مراد از این معرفت همان تسلیم و تصدیق و ایمان است؛ یعنی یکی از مهم ترین و بلکه اوجب واجبات بر بندگان برای رسیدن به بندگی، تسلیم و ایمان به خداوند سبحان است.

برای بندگانش فراهم کرده و چه اموری را در اختیار آنها گذاشته است و آنان را از چه نعمت های مهمی بهره مند کرده است. امام علیه السلام با این جمله بندگان را به خودشناسی می خواند و از آنها می خواهد به آنچه خدا در آنها به کار برده و برای آنها فراهم آورده است، توجه نمایند.

معلوم است که انسان بعد از معرفت نعمت به حکم عقل باید به دنبال آن باشد که خالق و ولی نعمت او چه می خواهد و برای چه این همه نعمت را در اختیار وی گذاشته است؟

برای یافتن پاسخ نیز باید به خود خدا مراجعه کند و از آنجا که بسیاری از بندگان به طور مستقیم با خدا در ارتباط نیستند، پس لازم است به کسانی که با خداوند متعال در ارتباط هستند، مراجعه نمایند و آنگاه که به این مقام رسیدند به واسطه آنها از خواست صاحب نعمتشان اطلاع پیدا می کنند و متوجه می شوند که چگونه باید مسیر حیات و بندگی خود را تداوم بخشند و با انجام بندگی خویش، رضایت مولایشان را برآورده سازند.

حاصل آن که، مهم ترین وظیفه بندگان، حفظ بندگی است و آن هم جز با شناخت وظایف بندگی و آن چه آنها را از بندگی خارج می کند، حاصل نمی شود. بنابراین بر بندگان لازم است، اضافه بر شناخت وظایف بندگی، در عمل به اموری که بندگی آنها را تثبیت می کند، کوتاهی نکنند و از آنچه آنها را از بندگی دور می کند، پرهیز نمایند.

شناخت خدا

بر اساس آموزه های قرآن و روایات اهل بیت علیهم السلام، بلکه از نظر همه ادیان الهی، معرفت خدای سبحان و توحید او با خلقت و فطرت بشر سرشته شده است؛ یعنی خداوند متعال همراه با آفرینش و ایجاد مخلوقات، خود را به آنان معرفی کرده است. بر اساس متون دینی، انسان قبل از ورود به عالم دنیا عوالمی را طی کرده و خدای تعالی در آن عوالم، معرفت خود را به او عطا نموده است. آنگاه پذیرش و تسلیم در مقابل این معرفت و اقرار و التزام به ربوبیت و الوهیت خدای تعالی و اعتراف به عبودیت و بندگی، با بهره مندی از نور عقل برای انسان میسر گردیده است.

البته با ورود به عالم دنیا این معرفت مورد فراموشی قرار می گیرد، لذا خداوند متعال برای تذکر انسانها به معرفت فراموش شده خود، رسولانی به سوی خلق می فرستد تا آنها با تذکر به معروف فطری انسانها، موجب بیداری فطرت ایشان گردند و آنها را نسبت به شؤون بندگی خویش آگاه سازند.

اعطای علم و عقل

اشاره

روشن است که اعطای علم و عقل به انسان برای تسلیم در مقابل خداوند و التزام به ربوبیت و الوهیت او و رعایت شؤون بندگی، ضروری است. از آنجا که امام صادق علیه السلام یکی از پایه های بندگی را (پس از معرفت خداوند متعال) آگاهی از امور فراهم شده برای انسان از جانب خدای سبحان می داند، لازم است مباحثی درباره این اعطای خداوند (نور عقل) مطرح گردد.

تقش علم و عقل در تمام شؤون زندگی انسان بر کسی پوشیده نیست. انسان با نور علم، متوجه وجود خود و موجودات اطراف خود می شود و آثار مختلف موجودات و تأثیر و تاثرات آنها را در یکدیگر، درک می کند و می یابد. همهء معلومات برای انسان به همین علم روشن و آشکار می گردد، حتی حواس انسان نیز با نور علم، احساس می کنند و اگر آن نور از انسان گرفته شود، هیچ کدام از آنها از محسوس خود، چیزی نمی فهمد، بلکه انسان بدون علم از نفس خویش هم غافل می گردد.

با این بیان روشن می شود که منظور از علم، فعل درک، کشف و روشنگری نیست، بلکه علم چیزی است که درک و کشف و روشنگری هم به واسطه وجود آن، برای انسان حاصل می شود و با تشدید آن، کشف و روشنگری هم افزایش می یابد. عقل نیز در حقیقت همان نور علم است، با این تفاوت که اشیا و روابط آنها به واسطه علم برای ما روشن می شود و عقل، وصفی از اوصاف آن اشیا را برای ما روشن می کند؛ یعنی خوبی و بدی، زشتی و زیبایی و وجوب و حرمت، به عقل روشن می گردد.

بعد از آنکه عقل، این امور را برای ما روشن ساخت، حکم می کند که از بدی ها باید اجتناب و دوری کرد و خوبی ها را به جای آورد.

پس عقل نه تنها به ما حسن و قبح را می فهماند، بلکه ما را به فعل و ترک هم ترغیب و تشویق می کند؛ چرا که عقل رسول باطنی خدای تعالی است (1) و همچون رسولان ظاهری ما را به اعمال و کردار خوب امر و از اعمال بد نهی می کند.

ص: 19

2. رابطه علم و عقل

علم و عقل همیشه با هم در تعامل هستند و کمال و نقص هر کدام موجب کمال و نقص دیگری می شود. امیر المؤمنین علیه السلام فرماید:

العقلُ غَرِيْزَةٌ تَزِيدُ بِالْعِلْمِ وَ التَّجَارِبِ (1)؛

عقل قریحه و نوری است که به علم و تجربه فزونی می یابد.

و نیز می فرماید:

العقلُ وَ الْعِلْمُ مَقْرُونَانِ فِي قَرْنٍ لَا يَفْتَرِقَانِ وَ لَا يَتَّبَايِنَانِ (2)؛

عقل و علم مانند طنابی درهم تنیده شده اند و از هم جدا نمی شوند.

و نیز می فرماید:

العقلُ أَصْلُ الْعِلْمِ (3)؛

عقل اصل و ریشه علم است.

و نیز می فرماید:

بِالْعُقُولِ تُنَالُ ذُرُوءُ الْعُلُومِ (4)

اوج و بلندی دانش ها با خردها حاصل می شوند.

و امام صادق علیه السلام می فرماید:

كَثْرَةُ النَّظَرِ فِي الْعِلْمِ يَفْتَحُ الْعَقْلَ (5)

توجه زیاد در علم درهای عقل را می گشاید.

ص: 20

1- تصنیف الغرر، ص 40.

2- تصنیف الغرر، ص 53.

3- همان

4- همان

امام زین العابدین علیه السلام نیز می فرماید:

الْعَقْلُ رَأْدُ الرُّوحِ وَالْعِلْمُ رَأْدُ الْعَقْلِ (1)؛

عقل راهنمای روح است و علم راهنمای عقل.

این روایات تأثیر علم و عقل در یکدیگر و تعامل آن دو را با هم روشن می کند. بر این اساس می توان گفت با آن که علم ریشه و اساس عقل است، ولی حیات و بقای آن به حیات عقل وابسته است.

خدای تعالی علم را به بنده اش عطا می کند و او با این علم اموری را کشف می کند. در این مرحله، عقل وظایف انسان را در قبال آنها روشن می سازد. از سوی دیگر پذیرش حکم عقل و پایبندی به آن موجب اعطای درجه بالاتری از علم می گردد، در نتیجه علم و عقل از عطایای ارزشمند خدای تعالی به انسان است و او با نور علم، خود و اشیا پیرامونش را می شناسد و بسیاری از امور اخلاقی، بلکه همه آنها را مرسوم تذکر و تنبه به احکام و دستورات عقل و خرد خویش است. البته مراد ما از عقل، عقل و خرد منطقی و بازاری نیست، بلکه منظور، آن نور الهی است که بديها و خوبی ها را به انسان می نمایاند، او را به انجام خوبی ها ترغیب کرده، از بديها بر حذر می دارد و بهشت و سعادت را برای انسان به ارمغان می آورد.

ادیان الهی راه و رسم بندگی

خداوند سبحان برای بندگان خویش احکام و قوانینی را جعل کرده و توسط پیامبران، به بندگان خود رسانده است. مجموعه این احکام «دین» نامیده می شود. انسان ها موظف اند با عمل به دستورات دین، خود را در زمره بندگان خدا قرار دهند و از بندگی غیر او دور شوند.

ص: 21

خدای تعالی می فرماید:

«وَلَقَدْ بَعَثْنَا فِي كُلِّ أُمَّةٍ رَسُولًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ وَاجْتَنِبُوا الطَّاغُوتَ»؛ (1)

در هر امتی رسولی برانگیختیم تا به مردم ابلاغ کند که خدا را عبادت کنید و از طاغوت دوری جوید.

امیر المؤمنین علیه السلام نیز می فرماید:

فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى بَعَثَ مُحَمَّدًا صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ بِالْحَقِّ لِيُخْرِجَ عِبَادَهُ مِنْ عِبَادَةِ آلِي عِبَادَتِهِ وَ مِنْ عُهُودِ عِبَادِهِ إِلَى عُهُودِهِ وَ مِنْ طَاعَةِ عِبَادِهِ إِلَى طَاعَتِهِ وَ مِنْ وَلايَةِ عِبَادِهِ إِلَى وَلايَتِهِ (2)؛

همانا خدای تعالی محمد صلی الله علیه و آله و سلم را به حق مبعوث کرد تا بندگانش را از پرستش بندگانش، به سوی پرستش خود و از بیعت بندگانش به بیعت خود، و از فرمانبری بندگانش، به فرمانبری خود، و از ولایت و دوستی بندگانش به سمت ولایت خود خارج کند.

امام صادق علیه السلام عبادت خدای تعالی را اطاعت و فرمانبری او می شمارد و در تفسیر آیه

«وَاتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لِيَكُونُوا لَهُمْ عِزًّا كَلَّا سَيَكْفُرُونَ بِعِبَادَتِهِمْ وَيَكُونُونَ عَلَيْهِمْ ضِدًّا» می فرماید:

لَيْسَتْ الْعِبَادَةُ هِيَ السُّجُودَ وَلَا الرُّكُوعَ وَإِنَّمَا هِيَ طَاعَةُ الرِّجَالِ مَنْ أَطَاعَ الْمَخْلُوقَ فِي مَعْصِيَةِ الْخَالِقِ فَقَدْ عَبَدَهُ (3)

عبادت سجده و رکوع نیست، بلکه عبادت همان اطاعت است. هر کس

ص: 22

1- نحل (16)، آیه 36.

2- الکافی، ج 8، ص 386؛ بحار الانوار، ج 74، ص 367.

3- تفسیر قمی، ج 2، ص 55؛ بحار الانوار، ج 68، ص 116.

مخلوقی را در نافرمانی خدای تعالی اطاعت کند، او را عبادت کرده است.

امام باقر علیه السلام نیز می فرماید:

مَنْ أَطَاعَ جَبَّاراً فَقَدْ عَبَدَهُ (1):

هر کس ستمگری را پیروی کند، همانا او را عبادت کرده است.

پس کسی که از فرامین و قوانین الهی؛ یعنی دین و شریعت پیروی کند، در حقیقت خدا را بندگی کرده و او را پرستش نموده است و کسی که از پیروی دین الهی سر باز زند و از هوای نفس و شیاطین و ستمگران پیروی کند، آنان را عبادت و بندگی کرده است.

با توجه به مطالب گذشته روشن می شود که خدای سبحان معرفت خویش را به انسان عطا کرده است و با اعطای نور علم و عقل، بندگی و عبودیت خویش و پرهیز از عبادت غیر خود را از انسان خواسته است. عبادت خدا نیز به معنای اطاعت از دستورات الهی است که در غالب دین، از سوی رسولان خدا به بندگان ابلاغ شده است. در ادامه بحث اخلاق فطری را به عنوان یکی از مهم ترین فرامین الهی معرفی می کنیم.

اخلاق فطری اساس ادیان الهی

گفتیم که دین عبارت از احکام، قوانین و وظایف بندگی است که از سوی پیامبران الهی به بندگان تذکر داده می شود. حقیقت بندگی هم اطاعت و فرمانبرداری از دستورات الهی است. یکی از مهم ترین دستورات در تمام ادیان الهی، رعایت اخلاق انسانی در روابط اجتماعی و محافظت بر شؤون و جایگاه های افراد است. پس می توان گفت راه و رسم بندگی خداوند در عبادت و پرستش او

ص: 23

خلاصه می شود و بهترین عبادت، اطاعت و پیروی از دستورات اوست و مهم ترین دستوری که از ناحیه خدای سبحان به انسان ابلاغ شده، رعایت اخلاق در روابط اجتماعی است. امام صادق علیه السلام می فرمایند:

لَا تَنْظُرُوا إِلَى طُولِ رُكُوعِ الرَّجُلِ وَ سُجُودِهِ فَإِنَّ ذَلِكَ شَيْءٌ إِعْتَادَهُ فَلَوْ تَرَكَهُ اسْتَوْحَشَ لِدَلِكِ وَ لَكِنْ أَنْظُرُوا إِلَى صِدْقِ حَدِيثِهِ وَ أَدَاءِ أَمَانَتِهِ (1)

به طول رکوع و سجده شخص نگاه نکنید؛ زیرا آن چیزی است که به آن عادت کرده است و اگر آن را ترک کند به خاطر آن عادت وحشت او را می گیرد، بلکه به راستی گفتار و پرداخت امانتش نگاه کنید.

نقل شده که مردی از پیش روی، خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آمد و پرسید:

مَا الدِّينُ فَقَالَ حُسْنُ الْخُلُقِ ثُمَّ أَتَاهُ عَنْ يَمِينِهِ فَقَالَ مَا الدِّينُ فَقَالَ حُسْنُ الْخُلُقِ ثُمَّ أَتَاهُ مِنْ قِبَلِ شِمَالِهِ فَقَالَ مَا الدِّينُ فَقَالَ حُسْنُ الْخُلُقِ ثُمَّ أَتَاهُ مِنْ وَرَائِهِ فَقَالَ مَا الدِّينُ فَالْتَمَّتْ إِلَيْهِ وَ قَالَ أَمَا تَفْقَهُ الدِّينَ هُوَ أَنْ لَا تَغْضَبَ (2)؛

دین چیست؟ حضرت فرمود: حسن خلق. سپس از سمت راست حضرت آمد و پرسید: دین چیست؟ حضرت فرمودند: حسن خلق. آنگاه از سمت چپ حضرت آمد و پرسید: دین چیست؟ حضرت فرمود: حسن خلق. سپس از پشت سر آن حضرت آمد و پرسید: دین چیست؟ حضرت به سوی او ملتفت شد و فرمود: آیا دین را نمی فهمی؟ دین آن است که خشمگین نشوی.

در حدیث دیگری از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است، که فرمودند:

ص: 24

-
- 1- عیون الاخبار، ج 2، ص 51، ح 197؛ وسائل الشیعة، ج 19، ص 68 و ر.ک: الکافی، ج 2، ص 105؛ بحار الانوار، ج 68، ص 8
 - 2- مجموعه ورام، ج 1، ص 89؛ بحار الانوار، ج 71، ص 393.

حُسْنُ الْخَلْقِ نِصْفُ الدِّينِ (1)؛

خلق نیکو، نیمی از دین است.

در روایتی دیگر از امام زین العابدین علیه السلام آمده است:

سه نفر به لات و عزی سوگند خوردند که پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را بکشند. امیر المؤمنین علیه السلام به تنهایی با آنها ستیز کرد و یکی از آنها را کشت و دو نفر دیگر را اسیر کرد و به خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم آورد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: یکی از آنها را بیاور. امیر المؤمنین علیه السلام یکی از آنها را پیش پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آورد.

پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم به وی فرمود: بگو: لا إله إلا الله و شهادت بده که من رسول خدایم.

او گفت: جابه جا کردن کوه ابو قبیس برای من بهتر از گفتن این کلمه است. حضرت فرمود: یا علی او را ببر و گردنش را بزن. سپس فرمود: آن دیگری را بیاور.

حضرت به او هم فرمود: بگو لا إله إلا الله و شهادت بده که من رسول خدایم.

او گفت: مرا هم به دوستم ملحق کنید.

حضرت فرمود: یا علی او را هم ببر و گردنش را بزن. پس امیر المؤمنین علیه السلام بلند شد تا او را گردن بزند.

ناگهان جبرئیل علیه السلام بر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نازل شد و گفت: یا محمد، پروردگارت سلام می رساند و می فرماید او را نکش؛ زیرا که او در میان قوم خویش خوش خلق و سخاوتمند است.

پس حضرت به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: یا علی دست نگه دار که فرستادهء پروردگارت مرا خبر داد که او در میان قبیلهء خود خوش اخلاق و بخشنده

ص: 25

است.

سپس آن مشرکی که دم تیغ بود پرسید: این را رسول پروردگارت به تو خبر داد؟

حضرت فرمود: آری.

او گفت: سوگند به خدا هیچ گاه درهمی را با وجود برادرم برای خود کنار نگذاشته ام و در نزاعها، ترشروی و اخم نکرده ام، پس شهادت می دهم که خدایی جز الله نیست و تو رسول خدایی.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: حسن خلق و سخاوتش او را به نعمتهای بهشتی کشاند. (1)

امام باقر علیه السلام نیز می فرماید:

روزی عده ای از اسیران را نزد پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم می آوردند. حضرت دستور داد تا همه را بکشند و تنها یکی از آنها را آزاد کرد. آن مرد گفت: چرا مرا آزاد کردی؟

حضرت فرمود: جبرئیل از سوی خدا برایم خبر آورد که در تو پنج خصلت وجود دارد که خدا و رسولش آن را دوست دارند: غیرت شدید به محارم، سخاوت، حسن خلق، راستگویی و شجاعت. آن مرد وقتی اینها را شنید، مسلمان شد و اسلامش نیکو شد تا سرانجام در جنگ با کفار در کنار پیامبر جنگید و شهید شد. (2)

در حدیثی دیگر آمده است:

قيل لرسول الله صلى الله عليه وآله وسلم: إِنَّ فُلَانَةَ تَصُومُ النَّهَارَ وَتَقُومُ اللَّيْلَ وَهِيَ سَيِّئَةُ الْخُلُقِ تُؤْذِي جِيرَانَهَا بِلِسَانِهَا فَقَالَ: لَا خَيْرَ فِيهَا، هِيَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ (3)؛

به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم گفته شد: فلان خانم، روزها را روزه می گیرد و شب ها

ص: 26

1- بحار الانوار 390/71

2- وسائل الشیعة، ج 20، ص 155، الخصال، ص 282

3- مستدرک الوسائل، ج 8، ص 423؛ بحار الانوار، ج 68، ص 394

را با عبادت سپری می کند، ولی با وجود این، بد خلق است و همسایگان از زبان وی در عذاب هستند.

حضرت فرمود: در او هیچ خبری نیست و از اهل آتش است.

بنابراین روشن می شود که در ادیان الهی اخلاق خوب و رفتار مناسب با هم نوعان، صداقت و راستی در گفتار و رعایت امانت و حقوق بندگان الهی و به طور کلی، حفظ تمام مکارم اخلاق و شؤونات انسانی، اساس و مبنای بندگی شمرده می شود. (1)

به عبارت دیگر یکی از مهم ترین اموری که خدای سبحان به بندگان خود امر کرده، اخلاق نیک است. اخلاق اگر مهم ترین و بزرگ ترین هدف انبیای الهی و اوصیایشان نباشد، بی شک یکی از اهداف مهم آنان بوده است.

اخلاق نیک و ادب الهی پیامبران

هیچ پیامبری از سوی خدای تعالی مبعوث نشده است، مگر این که از نظر اخلاقی سرآمد اهل زمان خویش و مورد تمجید و تحسین همگان، اعم از مخالف و موافق بوده است. مگر می شود خدای تعالی شخصی را برای تعلیم اخلاق و تزکیه مردم بفرستد، ولی خود او از محاسن اخلاق بی بهره باشد؟! خدای تعالی در توصیف پیامبرش می فرماید:

«وَإِنَّكَ لَعَلَىٰ خُلُقٍ عَظِيمٍ» (2)

و همانا تو دارای خلقی عظیم هستی.

ص: 27

1- البته این بدان معنا نیست که وظایف بندگی انسان نسبت به خداوند متعال - که تنها در ارتباط وی با خدایش هست - در بندگی او نقش ندارد، بلکه سخن در این است که وظایف اجتماعی بندگان بیشتر از وظایف فردی انسان - که در ارتباط با خداست - اهمیت دارد.

2- قلم (68)، آیه 4

«بِمَا رَحْمَةٍ مِنَ اللَّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَلَوْ كُنْتَ فَظًّا غَلِيظَ الْقَلْبِ لَانفَضُّوا مِنْ حَوْلِكَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَاسْتَغْفِرْ لَهُمْ...» (1)

به واسطه رحمتی از سوی خداوند در برابر آنان نرم شدی و اگر خشن و سنگدل بودی از اطراف تو پراکنده می شدند. پس از آنها درگذر و برای آنها طلب آمرزش کن.

همین طور هنگامی که حضرت موسی و هارون را به سوی فرعون می فرستد به ایشان توصیه می کند که با نرمی با او سخن گویند:

«اذْهَبَا إِلَىٰ فِرْعَوْنَ إِنَّهُ طَغَىٰ * فَقُولَا لَهُ قَوْلًا لَيِّنًا لَعَلَّهُ يَتَذَكَّرُ أَوْ يَخْشَىٰ» (2)

بروید به سوی فرعون که طغیان کرده است و با گفتاری نرم، با او سخن بگویید، شاید متذکر شود و یا خشیت پیدا کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام در توصیف پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم و تربیت خود به دست ایشان می فرماید:

وَقَدْ عَلِمْتُمْ مَوْضِعِي مِنْ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بِالْقَرَابَةِ الْقَرِيبَةِ وَالْمَنْزِلَةِ الْخَصِيصَةِ وَصَنَعَنِي فِي حَجْرِهِ وَأَنَا وَلِيدٌ يَضُمُّنِي إِلَىٰ صَدْرِهِ وَيَلْفُنِي فِي فَرَاشِهِ وَيُمَسِّنِي جَسَدَهُ وَيُسَمِّنِي عَرَفَهُ وَكَانَ يَمْضَعُ الشَّيْءَ ثُمَّ يُلْقِمُنِيهِ وَمَا وَجَدَ لِي كَذِبَةً فِي قَوْلٍ وَلَا خَطْلَةً فِي فِعْلٍ وَلَقَدْ قَرَنَ اللَّهُ بِهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ مِنْ لَدُنْكَ كَانَ فَطِيمًا أَعْظَمَ مَلِكٍ مِنْ مَلَائِكَةِ سَيِّدِكَ بِهِ طَرِيقَ الْمَكَارِمِ وَمَحَاسِنَ أَخْلَاقِ الْعَالَمِ لَيْلَهُ وَنَهَارُهُ وَ لَقَدْ كُنْتُ أَتَّبِعُهُ اتِّبَاعَ الْفَصِيلِ أَثَرُ أُمَّهِ يَرْفَعُ لِي فِي كُلِّ يَوْمٍ عِلْمًا مِنْ أَخْلَاقِهِ وَيَأْمُرُنِي بِالْإِقْتِدَاءِ بِهِ (3)

شما به خوبی قرابت و نزدیکی و مقام ویژه مرا نسبت به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم

ص: 28

1- آل عمران (3)، آیه 59.

2- طه (20)، آیات 43 - 44.

3- نهج البلاغه، خطبه 192؛ المناقب، ج 2، ص 180؛ بحار الانوار، ج 38، ص 320.

می دانید. او مرا در دامن خویش می نهاد در حالی که تازه متولد شده بودم. به سینه خود می چسباند و در رختخواب خود مرا می خوابانید و با بدن خویش مرا مس می کرد و بوی پاکیزه خویش را به من می رساند. غذا را می جوید و در دهانم می گذاشت. هرگز در گفتارم دروغی نیافت و در کار من اشتباهی پیدا نکرد.

از همان زمان که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را از شیر باز گرفتند، خداوند بزرگ ترین فرشته از فرشتگان خویش را مأمور ساخت تا شب و روز او را به راه های بزرگواری و اخلاق نیک عالم سوق دهد. من همانند شتر بچه ای که به دنبال مادرش راه می رود (و در همه کارها مقلد اوست) از او پیروی می کردم و او هر روز نکته ای تازه از اخلاق نیک را برای من آشکار می کرد و مرا فرمان می داد که به او اقتدا کنم.

پس در این که پیامبران الهی مؤدب به آداب الهی بودند و در درجه بالایی از محاسن اخلاق انسانی قرار داشتند، شکی نیست.

ترویج اخلاق و تربیت مردم توسط پیامبران

تربیت و تزکیه و توصیه به اخلاق نیک و کرامت و بزرگواری از وظایف پیامبران است. خدای تعالی می فرماید:

«كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِّنكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ» (1)

همان گونه که رسولی از خودتان در میان شما فرستادیم، تا آیات ما را بر شما بخواند و شما را تزکیه کند و به شما کتاب و حکمت بیاموزد و آن چه را نمی دانستید به شما یاد دهد.

و نیز پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

ص: 29

بُعِثَتْ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ وَ مَحَاسِنِهَا(1)؛

من برای مکارم اخلاق و محاسن اخلاق مبعوث شده ام.

امام صادق علیه السلام نیز می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى خَصَّ الْأَنْبِيَاءَ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ بِمَكَارِمِ الْأَخْلَاقِ فَمَنْ كَانَتْ فِيهِ فَلْيَحْمَدِ اللَّهَ عَلَى ذَلِكَ وَ مَنْ لَمْ تَكُنْ فِيهِ فَلْيَتَضَرَّعْ إِلَى اللَّهِ وَ لِيَسْأَلْهُ(2)

همانا خداوند تبارک و تعالی پیامبران خویش را به مکارم اخلاق اختصاص داد؛ پس کسی که آنها را داراست خدا را بر آن شکر کند و کسی که ندارد به درگاه الهی تضرع کرده و از او بخواهد.

ایشان در حدیث دیگری در مورد ادای وظیفه پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

دَلَّ عَلَى مَحَاسِنِ الْأَخْلَاقِ وَ أَخَذَ بِهَا وَ نَهَى عَنْ مَسَاوِي الْأَخْلَاقِ وَ رَغِبَ عَنْهَا(3)

(پیامبر صلی الله علیه و آله) مردم را به محاسن اخلاق راهنمایی کرد و خود به آنها عمل نمود و از اخلاق ناپسند باز داشته، خود از آن رویگردان شد.

و پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود:

أَقْرَبُكُمْ غَدًا مِنِّي فِي الْمَوْقِفِ أَصْدَقُكُمْ لِلْحَدِيثِ وَ آدَاكُمْ لِلْأَمَانَةِ وَ أَوْفَاكُمْ بِالْعَهْدِ وَ أَحْسَنُكُمْ خُلُقًا وَ أَقْرَبُكُمْ مِنَ النَّاسِ(4)

ص: 30

1- امالی طوسی، ص 596؛ مشکاة الانوار، ص 243؛ بحار الانوار، ج 16، ص 287

2- الکافی، ج 2، ص 56؛ بحار الانوار، ج 66، ص 397.

3- بحار الانوار، ج 87، ص 82

4- امالی طوسی، ص 229؛ بحار الانوار، ج 7، ص 303

نزدیک ترین شما بر من فردای قیامت راست گفتارترین و امانت دارترین و با وفاترین شما به عهد و پیمان و خوش خلق ترین و نزدیک ترین شما به مردم است.

از این کلمات نورانی معلوم می شود که ترویج اخلاق خوب در جوامع بشری و باز داشتن از اخلاق بد یکی از وظایف مهم پیامبران الهی بوده است و آنان در این زمینه زحمات فراوان کشیده و به مردم تمام آنچه در این زمینه لازم بوده است را یادآوری کرده اند.

تذکر به کارهای نیک و ائثاره عقول

البته باید توجه داشت که کار انبیا در زمینه اخلاق تنها تذکر و یادآوری است، یعنی پیامبران انسانها را به حکم عقل خودشان - که خداوند آن را به آنان کرامت فرموده است - تذکر می دهند و عقل است که برای انسان خوبی، بد، زشتی و زیبایی را روشن می کند.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «وَنَفْسٍ وَ مَا سَوَّاهَا * فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَ تَقْوَاهَا» (1) چنین فرموده اند:

بَيْنَ لَهَا مَا تَأْتِي وَ مَا تَتْرُكُ (2)

برای او آنچه را باید می آورد و آنچه را باید ترک می کرد، روشن نمود.

و این بیان و الهام بر نفس به واسطه عقل انسانی و با کمک و تذکر و یادآوری پیامبران الهی صورت می گیرد؛ زیرا عاقل، یعنی انسانی که عقل دارد، بدون تذکیر، تنبیه و ائثاره پیامبران به این احکام تذکر پیدا نمی کند. به بیانی دیگر همه این امور از احکام عقل هستند و خداوند با افاضه عقل به انسان، قوه درک و شناخت خوب و

ص: 31

1- شمس (91)، آیات 7 - 8: قسم به نفس و آنکه او را کامل گردانید و شر و خیر را به او الهام کرد.

2- الکافی، ج 1، ص 163؛ توحید، ص 411؛ بحار الانوار، ج 5، ص 301.

بد را به او عطا کرده است، اما برای بیداری انسانهای غافل، لازم است کسی آنها را به احکام عقلشان متوجه و متذکر سازد و به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام دفاّن عقول ایشان را اثاره کند. (1)

رعایت اخلاق در مورد همگان

نکته دیگری که باید مورد توجه باشد این است که رعایت اخلاق نیک انسانی اختصاص به گروه خاصی ندارد و لازم است این اخلاق نسبت به تمامی گروه ها مراعات شود. (2)

خداوند متعال مؤمنین را توصیه می کند که:

«وَلَا تَسُبُّوا الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ فَيَسُبُّوا اللَّهَ عَدْوًا بِغَيْرِ عِلْمٍ» (3)

کسانی که غیر خدا را می خوانند، دشنام ندهید که آنها خدا را با ظلم و نادانی دشنام می دهند.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

إِرْحَمُوا عَزِيزَ قَوْمٍ ذَلَّ وَغَنِيَّ قَوْمٍ افْتَقَرَّ وَعَالِمًا يَتَلَاعَبُ بِهِ الْجُهَّالُ. (4)

به عزیز هر قومی که خوار شده و غنی هر قومی که فقیر شده و عالمی بازیچه جاهلان قرار گرفته، رحم کنید.

و امام صادق علیه السلام می فرماید:

ص: 32

1- ر.ک: نهج البلاغه، خطبه 1.

2- مگر این که به کارگیری یکی از آن احکام در مورد فرد یا افرادی موجب فوت شدن امری مهم تر از آن گردد که در این صورت باید مراعات اهم را نمود؛ این نیز حکم عقل است. البته شناخت اهم و مهم در مقام تراحم نیاز به تأمل، تدبیر و کارشناسی دارد. به همین جهت است که در روایات اهل بیت علیهم السلام توصیه های فراوانی درباره عمومیت و شمول اخلاق بیان شده است.

3- انعام (6)، آیه 108.

4- بحار الانوار، ج 2، ص 44.

يَا هِشَامُ قَوْلُ اللَّهِ «هَلْ جَزَاءُ الْإِحْسَانِ إِلَّا الْإِحْسَانُ» (1) جَزَتْ فِي الْمُؤْمِنِ وَالْكَافِرِ وَالْبَرِّ وَالْفَاجِرِ مَنْ صَنَعَ إِلَيْهِ مَعْرُوفٌ فَعَلَيْهِ أَنْ يُكَافِيَ بِهِ (2)

ای هشام سخن خدا «آیا جزای احسان جز احسان است» در مؤمن و کافر و نیک و بد، همه جاری است. به هر کسی خوبی شود بر اوست که با خوبی آن را جبران کند.

امام باقر علیه السلام نیز می فرماید:

ثَلَاثٌ لَمْ يَجْعَلِ اللَّهُ عَزَّوَجَلَّ لِأَحَدٍ فِيهِنَّ رُخْصَةً أَدَاءَ الْأَمَانَةِ إِلَى الْبَرِّ وَالْفَاجِرِ وَالْوَفَاءَ بِالْعَهْدِ لِلْبَرِّ وَالْفَاجِرِ وَبِرُّ الْوَالِدَيْنِ بَرِّينَ كَانَا أَوْ فَاجِرِينَ (3)؛

سه چیز است که خداوند در آنها رخصت قرار نداده است: ادای امانت به افراد خوب و بد، وفای به عهد نسبت به اشخاص خوب و بد (4) و نیکی به پدر و مادر خوب باشند یا بد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

ص: 33

1- رحمن (55)، آیه 60.

2- تحف العقول، ص 395؛ مستدرک الوسائل 12 / 355؛ بحار الانوار، ج 1، ص 151.

3- کافی 2 / 162؛ بحار الانوار، ج 71، ص 56.

4- البته امیرالمؤمنین علیه السلام در خصوص وفای به عهد، استثنایی قائل شده اند، ایشان می فرمایند: «الْوَفَاءُ لِأَهْلِ الْغَدْرِ غَدْرٌ عِنْدَ اللَّهِ، وَالْغَدْرُ بِأَهْلِ الْغَدْرِ وَفَاءٌ عِنْدَ اللَّهِ»؛ وفاداری در برابر پیمان شکنان، پیمان شکنی در پیشگاه خداست و پیمان شکنی با آنان وفاداری در نزد خداست. «(نهج البلاغه، قصار الکلم 259). ممکن است در این مورد هم بگوییم استثنای امیرالمؤمنین علیه السلام عمومیت ندارد، بلکه مختص به مورد عهد است؛ یعنی اگر با شخصی که اهل حيله و نیرنگ است و شما با او در موردی پیمان بستید و او به پیمان خویش ثابت نماند، در همان مورد شما دیگر نباید به عهد و پیمان خویش ثابت و استوار بمانید، در غیر این صورت نزد خدا از پیمان شکنان خواهید بود. البته روشن است که این در مورد کسانی است که پیمان شکن بوده باشند، نه این که فقط در یک مورد پیمان شکسته باشند. یعنی پیمان شکنی در مورد آنها صدق کند. در مورد آنها هم در غیر موردی که پیمان شکنی کرده اند، اگر کسی با آنها عهد و پیمانی بست، تا مادامی که او پیمان شکنی نکرده باشد - با توجه به روایتی که از امام صادق علیه السلام نقل گردید - باید به پیمان خویش عمل کند.

إِعْلَمُ أَنْ ضَارِبَ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالسَّيْفِ وَقَاتِلُهُ لَوْ ائْتَمَنَنِي وَاسْتَنْصَحَنِي وَاسْتَشَارَنِي ثُمَّ قَبِلْتُ ذَلِكَ مِنْهُ لَأَدَيْتُ إِلَيْهِ الْأَمَانَةَ (1)

بدان همانا ضارب امیر المؤمنین علیه السلام و قاتل او، اگر امانتی را پیش من بگذارد، یا از من درخواست راهنمایی و مشورت کند و من آن را قبول کنم، امانت را به او بر می گردانم.

وظیفه همگان در قبال ترویج اخلاق نیک

چنان که پیش تر بیان شد همه انسانها پیش از آن که به این دنیا قدم گذارند، عوالم دیگری را پشت سر گذاشته و در آن عوالم، موجودی کامل و دارای عقل و شعور بوده اند سپس خدای تعالی خود و پیامبرانش را به آنان شناسانده و آنان را به اقرار به ربوبیت، نبوت و ولایت تکلیف کرده است، آنگاه اطاعت و یا معصیت از بندگان صادر شده است. بنابراین معرفت، در فطرت انسان وجود دارد، ولی او از آن غافل شده و نسیان بر او عارض گشته است. (2) پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

كُلُّ مَوْلُودٍ يُوَلَّدُ عَلَى الْفِطْرَةِ (3)

همه مولودها بر فطرت متولد می شوند.

حال باید دید چگونه خداوند انسان را در این دنیا از غفلت و نسیان خارج می کند؟

بر اساس روایات انسان ها معمولاً از سابقه خویش و معرفتی که خداوند از خود و احکام عقل در وجودشان نهاده، غافل هستند، لذا ممکن است راهزنان طریق بندگی خدا از این غفلت و نسیان سوء استفاده کنند و فرزندان آدم را از بندگی

ص: 34

1- الکافی، ج 5، ص 123؛ بحار الانوار، ج 75، ص 258.

2- برای توضیح بیشتر به کتاب های توحید الامامیه و معرفت فطری خدا مراجعه کنید.

3- کافی ج 2، ص 12؛ توحید صدوق، ص 330؛

خداوند سبحان خارج ساخته، به سوی بندگی شیطان سوق دهند. به همین جهت خداوند سبحان پیامبران و رسولان خویش را به میان بندگان فرستاد تا آنها را از غفلت خارج سازند و نعمت فراموش شده را به آنان یادآوری کنند.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِّنْ أَنفُسِهِمْ؛ لِيَسْتَأْذِنَهُمْ مِّثَاقَ فِطْرَتِهِ، وَيَذَكِّرَهُمْ مِّنْ سِيِّئَاتِهِمْ، وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِم بِالتَّبْلِيغِ، وَيُثِيرُوا لَهُم دَفَائِنَ الْعُقُولِ(1)؛

خداوند رسولانش را در میان مردم مبعوث کرد و پیامبرانش را پی در پی به سوی آنان فرستاد تا به جا آوردن میثاق و پیمان فطرت را از آنان مطالبه کنند و نعمت های فراموش شده را به یاد آنها آورند و با تبلیغ و رساندن پیام های الهی، حجت را بر آنها تمام کنند و گنج های پنهان خردهایشان را آشکار سازند.

البته باید دانست، اگر چه اساس و مبانی اخلاق به وسیله انبیا در جوامع انسانی پایه گذاری شده است و آنان با زحمات فراوان عده ای را در هر جامعه ای با اخلاق انسانی تربیت کرده اند و حاصل تلاش ایشان اثره خردها و عقول بیشتر انسانها بوده است(2)، با این حال لازم نیست تکامل در جوامع بشری همواره به دست پیامبران و اولیای الهی تحقق پیدا کند، بلکه همه در قبال این امر موظفند.

اهتمام به تربیت جوانان

به عنوان اولین و اساسی ترین گام بر پدران و مادران، لازم است که تعلیم و

ص: 35

1- نهج البلاغه، خطبه 1؛ بحار الانوار، ج 11، ص 60

2- در دنیای امروز به سختی می توان جوامعی را پیدا کرد که ریشه های اساسی اخلاق در میان آنها نباشد، اگر چه به ضرس قاطع می توان گفت هیچ کدام از جوامع بشری از ابتدای خلقت تا کنون به بالاترین درجات رشد اخلاقی نرسیده اند.

تربیت فرزندان خویش را جدی گرفته، آموزگاران، دوستان و رفت و آمد آنان را به دقت زیر نظر داشته باشند. همچنین توصیه های لازم را به آنها گوشزد کنند و در مقابل رفتار و کردارهای آنها بی تفاوت نباشند، تا آنان طریق بندگی خدای سبحان را به سلامت طی کنند. امام صادق علیه السلام می فرماید:

بَادِرُوا أَوْلَادَكُمْ بِالْحَدِيثِ قَبْلَ أَنْ يَسْبِقَكُمْ إِلَيْهِمُ الْمُرْجِئَةُ (1)

در رساندن اخبار و احادیث به جوانان خود شتاب کنید، پیش از آن که مرجئه - گروهی از منحرفان - در این امر بر شما سبقت گیرند. و نیز می فرماید:

عَلَيْكَ بِالْأَحْدَاثِ فَإِنَّهُمْ أَسْرَعُ إِلَى كُلِّ خَيْرٍ (2)

بر تو باد جوانان که آنها در هر خیری از دیگران سریع ترند.

امیر المؤمنین علیه السلام در وصیت خویش به امام حسن علیه السلام می فرماید:

إِنَّمَا قَلْبُ الْحَدِيثِ كَالْأَرْضِ الْخَالِيَةِ مَا أَلْفِي فِيهَا مِنْ شَيْءٍ قَبِلْتَهُ، فَبَادِرْتَهُ بِالْأَدَبِ قَبْلَ أَنْ يَقْسُوَ قَلْبُكَ وَ يَشْتَغِلَ لُبُّكَ (3)

همانا قلب نوجوان همچون زمین خالی است، هر بذری در آن انداخته شود، می پذیرد. پس در تربیت تو پیش از آن که دلت سخت شود و خردت مشغول شود، شتاب کردم.

هیچ عاقلی در مورد ضرورت اهتمام به تربیت جوانان شک و شبهه ای ندارد،

ص: 36

1- الکافی، ج 6، ص 7؛ وسائل الشیعة، ج 21، ص 476؛ التهذیب، ج 8، ص 111.

2- الکافی، ج 8، ص 93؛ وسائل الشیعة، ج 16، ص 187، باب استحباب الدعاء الی الایمان، ح 2130؛ قرب الاسناد، ص 60

3- نهج البلاغه، نامه 31؛ وسائل الشیعة، ج 21، ص 478؛ بحار الانوار، ج 1، ص 223

حتی آنان که دوره جوانی خود را با بی‌مبالایی و لاابالی‌گری پشت سر گذاشته‌اند نیز به لزوم مواظبت و دقت در امر جوانان اذعان دارند.

بنابراین کسی که فرزند خویش را دوست دارد و خواهان رشد و تکامل اوست، هیچ فرصتی را در راه تربیت فرزندان و محافظت از ایشان در مقابل دام شیاطین، از دست نمی‌دهد. پیش از آن که دل فرزند سخت و ذهنش پر شود، او را در می‌یابد و با اهتمام به تربیت عزیزان خود، سعی می‌کند تا از آنان افرادی خردمند و مفید بسازد.

همچنین به دلیل اهمیت فوق‌العاده تربیت فرزندان، گاهی لازم است امور دیگر فدای این کار گردد. به عنوان مثال اگر چه تامین معاش مهم است، ولی می‌توان از تشریفات و امور بی‌اهمیت زندگی کاست و با پیشه‌کردن کمی زهد و قناعت، فرصتی را نیز برای امر مهم تربیت فرزندان اختصاص داد. (1)

ص: 37

1- البته در جامعه ما عده‌ای از جوانانی که از تربیت مناسب برخوردار نیستند، از خانواده‌های مرفه و ثروتمند هستند؛ چون والدین آنها پیش از آنکه به فکر تربیت آنها باشند به فکر رفاه آنها هستند. آنها نیز باید مقداری از طمع خود را کم کنند و لاقبل به همان اندازه که به فکر سرمایه‌های ظاهری خود هستند، به سرمایه‌های واقعی و معنوی خود نیز اهمیت بدهند؛ چون اهمیت این امور خیلی بالاتر از مادیات است.

بخش اول : کلیات

اشاره

* معنای اخلاق

* راه هایی برای شناخت صاحبان اخلاق نیک از بد

ص: 39

در این فصل نخست به بررسی معنای لغوی و اصطلاحی اخلاق می پردازیم و برای تکمیل بحث به بیان آیات و روایاتی که مبین معنای اخلاق است، خواهیم پرداخت. در ادامه فصل نیز به راه کارهای شناخت صاحبان اخلاق نیک از بد اشاره می کنیم.

الف. معنای لغوی

واژه اخلاق در لغت عرب جمع خُلُق یا خُلُق است. این منظور خُلُق و خُلُق را طبیعت و سرشت معنا می کند. (1)

راغب اصفهانی خُلُق را سیرت و سجایای انسان که حکایت از هیئت باطنی انسان دارد و با دیده بصیرت قابل درک است، دانسته و خُلُق را هیئت و شکل ظاهری و جسمی انسان که با چشم دیده می شود معنا کرده است. (2)

واژه شناسان فارسی هم خُلُق را به خوی، طبع، سجیه و عادت معنا کرده اند. (3)

ص: 41

1- لسان العرب، ج 1، ص 86

2- مفردات راغب، ص 158.

3- ر. ک: فرهنگ عمید، ج 2، ص 1035

اشاره

اخلاق شناسان اسلامی در این که اخلاق، صفت و حالتی نفسانی است، اتفاق نظر دارند و اختلاف اساسی در معنای اخلاق از منظر آنان دیده نمی شود.

ابن مسکویه می گوید:

الْخُلُقُ حَالٌ لِلنَّفْسِ دَاعِيَةٌ لَهَا إِلَى أَعْمَالِهَا مِنْ غَيْرِ فِكْرٍ وَلَا رَوِيَّةٍ؛

خُلُق، حالتی از نفس است که او را بدون هیچ فکر و تأملی به سوی فعل بر می انگیزد. (1)

علامه مجلسی رحمه الله می نویسد:

«خلق، حالات و صفات خوب و بد ریشه دار و ثابت در نفس را گویند که در قبال اعمال قرار می گیرند.» (2)

مرحوم سید عبدالله شبر می گوید:

خلق، صورت باطنی انسان است و خلق، صورت ظاهری او. می گویند فلانی حسن الخلق و الخلق است؛ یعنی فلانی نیکو صورت و نیکو سیرت است. (3)

علامه طباطبایی رحمه الله در تعریف خلق می گوید:

خلق، صفت نفسانی است که با وجود آن افعال به آسانی از صاحب آن صادر می شود. (4)

و در جای دیگر می فرماید:

ص: 42

1- تهذیب الاخلاق، ص 51.

2- بحار الانوار، ج 71، ص 373.

3- الاخلاق، ص 10.

4- المیزان، ج 19، ص 369. ر.ک: اسفار، ج 4، ص 114؛ کشف الغطاء، ص 32.

لق، صفتی است که فعل مناسب آن همیشه و بدون هیچ گونه تخلف از صاحب آن سر می زند. (1)

بررسی تعریف اصطلاحی اخلاق

اشاره

در تعاریفی که برای خلق، بیان شد، نکاتی قابل بحث و بررسی است که به صورت فشرده طرح می گردد:

1. صفت و حالت نفسانی

در همه این تعاریف، اخلاق؛ صفت و حالت نفسانی شمرده شده است و به هیچ وجه به فعل و رفتار انسانی خلق گفته نمی شود. به عبارت دیگر خلق در حقیقت منشأ بروز خارجی فعل است که ریشه در نفس انسانی دارد. مثلاً نوازش یک کودک و برخورد ملایم با افراد، اثر صفت عطفوت و نرمخویی است. پس به نوازش کودک و برخورد ملایم با افراد خلق گفته نمی شود، بلکه به آن صفتی که منجر به بروز این افعال شده است - مثل عطفوت و نرمخویی - خلق اطلاق می شود.

مرحوم فیض کاشانی در این باره می فرماید:

ثابت است که منظور از اخلاق، فعل آن [انسان] نیست، چه آن که بسیار دیده ایم شخصی ساخته برای سخاست، لیکن نظر به تنگدستی یا علت دیگری نمی تواند منظور خود را عملی سازد و بسیار اتفاق افتاده که شخص بخیلی دست سخاوت بیرون آورده است. (2)

ص: 43

1- المیزان، ج 20، ص 204.

2- حقایق، ص 128.

2. ثبوت و رسوخ در نفس

برخی از صفات نفسانی به گونه ای هستند که بهسادگی از نفس انسان زائل می شوند، چنین صفاتی را «حال» می نامند. ولی برخی از صفات نفسانی هستند که در نفس انسان رسوخ می کنند، این گونه صفات را «ملکه» می نامند. صفات نفسانی اخلاقی، نزد عالمان اخلاق، از قسم دوم هستند. بنابراین ممکن است با چند بار تکرار کردن کاری، در نفس انسان حالتی به وجود آید که ایجاد آن را برای انسان اندکی آسان کند، ولی تا مادامی که به حد ملکه نرسیده باشد، آن حالت را خلق نمی نامند. نشانه و علامت رسیدن صفتی به حد ملکه، آن است که افعال به آسانی و بدون هیچ گونه تأمل و فکر، از انسان صادر شود و انجام آن برای شخص زحمت و تکلفی ایجاد نکند.

البته واضح است که مراد از تکلف و زحمت در اینجا، زحمت و تکلف بدنی نیست؛ زیرا ممکن است شخصی کار دشوار و سختی را به آسانی و بدون هیچگونه تأملی بپذیرد.

3. صفت نفسانی خوب یا بد

هر صفت نفسانی که در انسان پدید می آید و به حد ملکه می رسد، خلق نامیده نمی شود، بلکه خلق به صفاتی از نفس گفته می شود که منشأ صدور فعل خیر یا شر باشد و مدح و ذم عقلا و خردمندان را همراه داشته باشد. بنابراین اگر شخصی در کار مباحی - که نزد عقلا و خردمندان، عامل آن نه مدح می شود و نه ذم - تمرین و ممارست کند تا آن کار از او به آسانی صادر شود، این صفت نفسانی، که به واسطه تکرار کار در او پدید آمده، خلق نامیده نمی شود.

بعد از بیان اینکه خلق، صفتی است که در نفس رسوخ پیدا کرده باشد و منشأ کردار و رفتار خوب یا بد در انسان شود، این سؤال مطرح می شود که منشأ به وجود آمدن این صفت در نفس انسان چیست؟

ابن مسکویه می گوید:

منشأ این صفات نفسانی (اخلاق) دو چیز است:

اول: اصل طبیعت و مزاج انسانی؛ مانند انسانی که با اندک خشمی منقلب می شود و همچون ترسویی که با هر صدایی به هراس افتد و با هر خبری که به او می رسد به وحشت می افتد و مثل کسی که با هر سخن تعجب آوری می خندد و همین طور است کسی که با هر ناملامی که برخورد کند، ناراحت می شود.

دوم: عادت، تمرین، فکر و استمرار بر آن. (1)

منظور این است که انسان با تمرین، فکر و استمرار بر یک فعل می تواند، یک حالت نفسانی مثل شجاعت یا ترسویی را در خود تقویت یا تضعیف کند.

احمد امین مصری نیز، منشأ اخلاق را در چند امر خلاصه می کند (2) اول: غریزه؛ دوم: عادت و تمرین؛ سوم: وراثت و محیط زندگی. در ذیل به اختصار به این سه عامل اشاره می کنیم.

وی غریزه را سه قسم می کند: یک. غریزه حفظ ذات: همه حیوانات غریزه رشد و تکامل را دارند و از مرگ و نیستی فرار می کنند. دو. غریزه حفظ نوع: یعنی تمایلات جنسی بین حیوانات و عواطف پدری و مادری میان آنها؛ سه. غریزه خوف: امری ریشه دار در انسان است که در تمام حالات زندگی حضور دارد. (3)

ص: 45

1- تهذیب الاخلاق، ص 51.

2- ر.ک: الاخلاق، ص 23 - 50

3- وی معتقد است که خیلی از امور ترس آور برای انسان به جهت تکامل علمی او دیگر وحشتی برای او نمی آورند، ولی با وجود این امور زیادی وجود دارد که برای انسان متمدن هم هراس انگیز است. رعد و برق، ستاره های دنباله دار، خسوف و کسوف و امور دیگر از این قبیل، برای انسان امروزی - به اندازه ای که برای انسان های اعصار گذشته هراس آور بود - ترسناک نیست، ولی امور دیگری به واسطه پیشرفت علم برای انسان امروز روشن شده که پیشینیان به جهت عدم آشنایی از آنها نمی ترسیدند، ولی انسان امروزی چون به حقیقت آنها تا اندازه ای دست یافته، از آنها می ترسد؛ مانند برخی میکروب ها و امراض ناعلاج.

آنگاه او غرایز دیگری را هم نام می برد و بعد درباره حقیقت غریزه و تربیت آن می نویسد:

غرایز، ماده نخستین ساخته شدن اخلاق هستند، ولی ماده ای بسیط و ساده هستند که نه می توان آنها را به حال خود رها کرد و نه می شود سرکوب و لگد مالشان کرد، بلکه لازم است تربیت و تهذیب شوند. (1)

احمد امین عامل دیگر تکوین اخلاق را همچون ابن مسکویه عادت و تمرین بر شمرده، آنگاه کیفیت به وجود آمدن و قابل تغییر بودن آن را بررسی می کند. او بیشتر خلیات انسان را ناشی از عادات او می داند و می گوید:

انسان با عاداتش شقی، سعید، امین، خائن، شجاع و ترسو است، بلکه حتی صحت و سلامتی جسمانی انسان هم به عادات او برمی گردد و می تواند به واسطه ملاحظه اعتدال در خوردن و آشامیدن و رعایت بهداشت خیلی از امراض را از میان ببرد. (2)

وی وراثت و محیط زندگی را سومین منشأ اخلاق بر می شمارد و تأثیر وراثت و جامعه را در برخی از عواطف و اخلاقیات انسان قطعی می داند و آیه زیر را به عنوان شاهی بر مدعای خود بیان می کند:

«وَالْبَلَدُ الطَّيِّبُ يَخْرِجُ نَبَاتَهُ بِإِذْنِ رَبِّهِ وَالَّذِي خَبَثَ لَا يَخْرُجُ إِلَّا نَكِدًا» (3)

سرزمین پاک گیاهش به اذن پروردگار می روید، اما سرزمین های بد جز

ص: 46

1- الاخلاق، ص 23-50.

2- همان

3- اعراف (7)، آیه 58.

گیاه ناچیز از آن نمی روید.

بنابراین بر اساس نظر ابن مسکویه و احمد امین، بلکه بیشتر دانشمندان اخلاق انسان در تکون برخی از صفات اخلاقی خود، نقش سازنده ای ایفا نمی کند، بلکه وراثت، جامعه و غرایز طبیعی موجب پدید آمدن آنها می شوند.⁽¹⁾ اما از آنجا که بشر قدرت و اراده تغییر همهء آنها را دارد، می تواند با اراده محکم و پشتکار آنها را تغییر دهد. پس گرچه انسان در تکون برخی صفات نقش ندارد، ولی در بقا و تداوم آنها نقش مهمی دارد و می تواند در وجود آنها تأثیرگذار باشد.

با توجه به این مطلب می توان گفت بین سخن احمد امین، ابن مسکویه و دیگران و آنچه مرحوم طبرسی در معنای اخلاق بیان کرده است، تنافی و تعارضی وجود ندارد. ایشان می فرماید:

حقیقة الخلق ما يأخذ به الإنسان نفسه من الآداب وإنما سمي خلقاً لأنه يصير كالخلقة فيه ؛ فأما ما طبع عليه من الآداب فانه «الخيم» فالخلق هو الطبع المكتسب والخيم الطبع الغريزي؛⁽²⁾

حقیقت خلق، آدابی است که انسان نفس خویش را با آنها نگهداری می کند. خلق نامیدن آنها به جهت آن است که مانند اموری می شوند که انسان با آنها خلق شده است. اما آدابی که به صورت طبیعی در انسان وجود دارد، «خیم» نامیده می شود. پس خلق، سرشتی است که انسان آن را کسب می کند و «خیم» طبیعت و سرشت غریزی است.

ص: 47

1- از آیات و روایات نیز استفاده می شود که عوامل بسیاری در اخلاق انسان مؤثر هستند که برخی از این عوامل ریشه در عوالم پیشین دارد. این عوامل در آینده بررسی خواهد شد.

2- مجمع البیان، ج 10، ص 86

با توضیحی که درباره اخلاق داده شد تا حدودی رابطه اخلاق و افعال انسانی روشن گردید. اما صفات نفسانی انسان به طور مستقیم قابل دستیابی نیست، و تنها راه پی بردن به وجود یا عدم آنها در انسان، رفتار و کردار اوست. همچنین باید توجه داشت که منشأ همه افعال انسان، صفات نفسانی اخلاقی نیست. بدین روی در بحث حاضر به بررسی افعالی خواهیم پرداخت که سر منشأ آنها صفات نفسانی است و درباره ویژگی هایی از افعال توضیح خواهیم داد که وجود آنها نشانگر وجود خلق و صفتی نفسانی در انسان است.

بر اساس آنچه گذشت، تنها صفات نفسانی که منشأ صدور فعل خوب یا بد از انسان باشند، خلق نامیده می شوند. در این صورت تنها افعالی می توانند نشانگر تحقق یا عدم تحقق آن صفات در انسان باشند که عنوان خوب یا بد داشته باشند. در اینجا سؤالی مطرح می شود که مگر همه افعال انسان موصوف به خوب یا بد نمی شوند (1).

یکی از نویسندگان در این باره می گوید:

افعال دو نوع اند: اول: افعال اخلاقی و آنها افعالی هستند که ناشی از صفت نفسانی و قابل مدح و ذم می باشند. مانند بخشش به فقیر و انفاق در امور خیر، در صورتی که ناشی از صفت جود و کرم باشد و همین طور تهور و دلآوری برای دفاع از حق و ابطال باطل در صورتی که ناشی از شجاعت باشد ... و همچون امساک و سختگیری که ناشی از بخل و تنگ نظری باشد.

دوم: افعال غیر اخلاقی مانند افعالی که برای ارضای غرایز جسمانی

ص: 48

1- این بحث مربوط به افعال اختیاری انسان است، لذا همه افعالی که بدون اختیار و اراده از انسان صادر می شود، از محدوده بحث خارج است؛ زیرا در این افعال انسان تنها نقش آلیت دارد و در حقیقت، فعل به خود او منسوب نیست.

صادر می شود، مثل خوردن و آشامیدنی مباح به دنبال گرسنگی و تشنگی؛ و مانند افعالی که برای ارضای غرایز نفسانی است، مثل گوش دادن و خواندن کتاب داستان برای ارضای غریزه حب مطالعه؛ و مانند جمع کردن مال از راه های شرعی برای ارضای غریزه حب تملک؛ و نیز مانند آداب شخصی و اجتماعی، مثل آداب خوردن و آشامیدن و پوشیدن و نظافت و نظام..؛ و مانند اطاعت از اوامر، مثل مواظبت بر مسواک زدن پیش از نماز و حضور در صف اول نماز جماعت

بدین ترتیب افعال ارادی انسان، یا افعالی اخلاقی هستند و یا غیر اخلاقی و افعال ارادی غیر اخلاقی که برای ارضای غرایز است، در صورتی غیر اخلاقی است که به اندازه نیاز باشد، نه کم و نه زیاد. مثلاً خوردن به اندازه نیاز فعل ارادی غیر اخلاقی است. به طور کلی برای افعال اخلاقی دو ویژگی وجود دارد: اول این که ناشی از صفت نفسانی خوب یا بد باشد. دوم این که همراه با نیتی خوب یا بد باشد که به خاطر آن مورد مدح یا ذم قرار گیرد. (1)

درباره خوبی و بدی افعال و همین طور تأثیر نیت در اخلاقی بودن فعل در آینده بحث خواهیم کرد. منظور از طرح این بحث در اینجا به جهت بیان حدود افعال اخلاقی و نزدیک شدن به خلق به معنی صفات نفسانی بود. با توضیحی که داده شد، روشن گردید که چون خلق و خوی انسانها نفسانی هستند، اطلاع از آنها تنها برای خود اشخاص میسر است و هیچ انسانی نمی تواند ادعا کند که فلانی دارای چنین خلق و خوبی است؛ زیرا تنها راه رسیدن به صفات نفسانی افعال انسان است، و حال آن که صدور فعل از انسان جهات مختلفی دارد و تنها یکی از آن جهات، صفت نفسانی است. لذا تشخیص جهات صدور فعل از دیگران یا ممکن نیست و یا سخت و دشوار است.

ص: 49

ج. معنای اخلاق در قرآن و روایات معصومین:

هدف اصلی این نوشتار بیان اخلاق از دیدگاه قرآن کریم و آثار رسیده از خاندان وحی است، لذا پس از بررسی معنای اخلاق از نظر دانشمندان علم اخلاق، لازم است معنای اخلاق را از نظر منابع اصیل اسلامی نیز مورد توجه قرار دهیم و ببینیم مطالبی که از عالمان و پژوهشگران در این باره نقل شد، با آثار و منابع دینی تا چه اندازه همخوانی دارد. (1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ الْخُلُقَ مَنِيحَةٌ يَمْنَحُهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ خَلَقَهُ فَمِنْهُ سَجِيَّةٌ وَمِنْهُ نَبِيَّةٌ

فَقُلْتُ فَأَيَّتَهُمَا أَفْضَلُ؟

فَقَالَ: صَاحِبُ السَّجِيَّةِ هُوَ مَجْبُودٌ لَا يَسْتَطِيعُ غَيْرَهُ وَصَاحِبُ النَّبِيَّةِ يَصْبِرُ عَلَى الطَّاعَةِ تَصَبُّراً فَهُوَ أَفْضَلُهُمَا (2)

همانا خلق عطایی الهی است که به آفریدگانش عطا می فرماید. برخی از آن طبیعی و فطری انسان است و برخی به قصد و نیت حاصل می شود. (راوی می گوید): پرسیدم: کدام یک بهتر است؟

فرمود: سرشت صاحب خلق طبیعی، با آن آمیخته شده است، لذا بر غیر آن قدرت ندارد، ولی صاحب خلقی که به نیت و قصد کسب می شود به سختی بر طاعت شکیبایی می کند. بنابراین او بهترین آن دو است.

از حدیث فوق سه نکته را می توان استفاده کرد:

ص: 50

1- در قرآن کریم و روایات اهل بیت علیهم السلام اخلاق به عنوان علمی خاص مطرح نشده است. به ناچار باید از موارد جزئی و بحث های اخلاقی در مقاطع مختلف و ابواب گوناگون کاوش نموده، با ریشه یابی و برگرداندن فروع به اصول، مطالب اخلاقی موجود در روایات را با ساختاری منظم و هماهنگ عرضه کنیم.

2- الکافی، ج 2، ص 101؛ بحار الانوار، ج 68، ص 377.

اول آنکه اخلاق منحصر در افعال اختیاری نیست، بلکه امام علیه السلام آن را به افعال غیر اختیاری هم تعمیم داده است.

دوم آنکه ظاهر روایت دلالت دارد که صاحب هر دو نوع خلق، مورد تمجید و ستایش است، ولی خلقی که به نیت و قصد اکتساب می شود، سزاوار ستایشی بالا و تمجیدی بهتر است؛ زیرا صاحب آن کاری می کند که بر اساس سرشت اولیه اش نیست و به همین جهت برای انجام آن به زحمت می افتد و از خود شکیبایی به خرج می دهد. بر خلاف صاحب خلقی که به اقتضای طبع اوست، و او در به وجود آوردن آن نقشی ایفا نمی کند. (1)

سومین نکته این است که بر اساس این روایت همه انواع اخلاق خوب و بد، اعم از اختیاری و غیر اختیاری، بخشش خداوند متعال است. (2)

اعطای خداوند یا بر اساس حب و بغض او (3) و یا با توجه به مصلحت و حکمتی

ص: 51

1- اگر حیوانی رام و دارای خوی و طبیعتی نیکو باشد، مورد مدح و ثنا واقع می شود و اگر چموش، سرکش و بد خوی باشد، مورد ذم و نکوهش قرار می گیرد. در روایات نیز به این امر اشاره شده است. خالد بن نجیح می گوید: نزد امام صادق علیه السلام صحبت از شوم و نحس شد، حضرت فرمود: «السُّؤْمُ فِي ثَلَاثَةٍ: فِي الْمَرْأَةِ وَالِدَابَّةِ وَالِدَّارِ؛ فَأَمَّا سُؤْمُ الْمَرْأَةِ فَكَثْرَةُ مَهْرِهَا وَعُقُوقُ زَوْجِهَا، وَأَمَّا الدَّابَّةُ فَسُوءُ خُلُقِهَا وَمَنْعُهَا ظَهْرَهَا، وَأَمَّا الدَّارُ فَضَيْقُ سَاحَتِهَا وَسُوءُ جِيرَانِهَا وَكَثْرَةُ عُيُوبِهَا» نحوست در چیز است: در زن و مرکب و خانه. اما نحوست زن به زیادی مهریه و نافرمانی از شوهرش است و نحوست مرکب در بد خلقی و سواری ندادنش است و نحوست خانه در تنگی و بدی همسایگان و زیادی عیوب آن است. (بحار الانوار، ج 76، ص 149؛ خصال، ص 100).

2- اعطایی بودن خلق انسان دلالت می کند که انسان علت تامه (به معنای فلسفی آن) در ایجاد خلق را ندارد، اما بدان معنا هم نیست که او هیچ نقشی در تحقق اخلاق ندارد.

3- «إِذَا أَحَبَّ عَبْدًا مَنَحَهُ خُلُقًا حَسَنًا، وَإِذَا أَبْغَضَ عَبْدًا مَنَحَهُ خُلُقًا سَدِّينًا؛ اخلاق عطایایی از سوی خدای تعالی است، بنده ای که محبوب او باشد خوئی نیکو به او می بخشد و بنده ای که مبعوض او باشد، خلقی بد به او عطا می کند.» (بحار الانوار، ج 71، ص 394).

صورت می گیرد. (1) البته روشن است که حب و بغض خداوند نسبت به بندگان به خاطر فرمانبری و نافرمانی آنهاست. (2)

در برخی موارد نقش افعال انسان در عطای الهی روشن و واضح است که از این امر به خلق اختیاری تعبیر می شود. در مواردی نیز افعال انسان در این دنیا نقشی در اعطای خداوند ندارند، بلکه این اعطا به واسطه افعال انسان در عوالم پیشین صورت گرفته است. در برخی از روایات، سخن از رابطه فعل و اخلاق به میان آمده است. امام باقر علیه السلام فرمود: امام زین العابدین علیه السلام به اولاد خویش می فرمود:

از دروغ کوچک و بزرگ، جدی و شوخی پرهیز کنید؛ زیرا دروغ کوچک انسان را بر دروغ بزرگ جری می کند.

ص: 52

1- در روایتی امام صادق علیه السلام از اخلاقی سخن می گوید که خدای تعالی به جهت مصالحی به برخی از بندگان عطا می کند، بدون این که نسبت به آنها حتی داشته باشد. حضرت می فرماید: «إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَعَارَ أَعْدَاءَهُ أَخْلَاقًا مِنْ أَخْلَاقِ أَوْلِيَائِهِ لِيَعِيشَ أَوْلِيَاؤُهُ مَعَ أَعْدَائِهِ فِي دَوْلَاتِهِمْ. (وَلَوْلَا ذَلِكَ لَمَا تَرَكُوا وَلِيًّا لِلَّهِ إِلَّا قَتَلُوهُ؛ خدای تعالی به دشمنانش از اخلاق دوستانشان عاریه می دهد تا دوستان با خدا بتوانند در حکومت دشمنان او به حیات خود ادامه دهند. و اگر این کار را نمی کرد دشمنان همه دوستان خدا را می کشتند.» (الکافی، ج 2، ص 101). این روایت از عاریه بودن اخلاق خوب در دشمنان خدای تعالی سخن به میانمی آورد که در بخش مبانی اخلاق، قسمت طینت، شواهدی برای این مطلب بیان می شود.

2- از نظر روایات اهل بیت علیهم السلام این امر مسلم است که همه آنچه موجود می شود و از جمله کارهایی که از انسان ها سر می زند، مورد مشیت و اراده و تقدیر خدای تعالی قرار می گیرد، ولی او تنها به افعال خوب محبت دارد. در روایات آمده است که چیزی در زمین و آسمان تحقق پیدا نمی کند، جز آن که به مشیت و اراده و تقدیر و قضای الهی باشد: «لَا يَكُونُ شَيْءٌ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ وَ أَرَادَ وَ قَدَّرَ وَ قَضَى» (الکافی، ج 1، ص 149). ابوبصیر می گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «خدای تعالی مشیت و اراده و تقدیر و قضا می کند؟ فرمود: آری. عرض کردم: و دوست هم می دارد؟ فرمود: خیر. گفتم: چگونه می شود مشیت و اراده و تقدیر و قضا بکند، ولی دوست نداشته باشد؟ فرمود: چنین بر ما رسیده است.» (الکافی، ج 1، ص 150. ر.ک: الکافی، ج 1، ص 151، التوحید، ص 339 - 343؛ الخصال، ص 168).

أَمَّا عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: مَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَصْدُقُ حَتَّى يَكْتَبَهُ اللَّهُ صِدْقًا وَ مَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَكْذِبُ حَتَّى يَكْتَبَهُ اللَّهُ كَذَابًا(1)

آیا نمی دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: بنده ای که بر راستگویی استمرار داشته باشد، خدای تعالی او را بسیار راستگو به شمار می آورد و بنده ای که بر دروغ گویی مداومت کند خدای تعالی او را بسیار دروغگو ثبت می کند.(2)

البته کلمهء خلق، علاوه بر معنای عامی که ذکر گردید، گاهی در مصادیقی از همان معنای فراگیر نیز به کار رفته است. به عنوان مثال «حسن الخلق» به مدارا با مردم اطلاق شده است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

أَرْبَعٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ أَكْمَلَ إِيمَانَهُ، وَإِنْ كَانَ مِنْ قَرْنِهِ إِلَى قَدَمِهِ ذُنُوبًا لَمْ يَنْقُصْهُ ذَلِكَ قَالَ وَهُوَ الصِّدْقُ، وَ آدَاءُ الْأَمَانَةِ، وَ الْحَيَاءُ، وَ حُسْنُ الْخُلُقِ(3)

کسی که چهار چیز داشته باشد، ایمانش کامل می شود و اگر از سر تا پا به گناهان نیز آلوده باشد از ایمانش نمی کاهد. فرمود: آنها عبارت اند از: راستگویی، رد امانت، حیا و حسن خلق.

ص: 53

1- الکافی، ج 2، ص 338؛ بحار الانوار، ج 69، ص 235.

2- البته شخص با صرف گفتن یک دروغ، کذاب و بسیار دروغگو نخواهد بود. عبدالرحمن بن حجاج می گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم: «الْكَذَّابُ هُوَ الَّذِي يَكْذِبُ فِي الشَّيْءِ قَالًا لَا مَآ مِنْ أَحَدٍ إِلَّا يَكُونُ ذَلِكَ مِنْهُ وَ لَكِنَّ الْمَطْبُوعَ عَلَى الْكَذِبِ؛ آیا انسان با یک دروغ، دروغگو می شود؟ حضرت فرمود: خیر. هیچ کس نیست جز این که یک دروغ از او سر می زند. ولی دروغگو کسی است که بر دروغ سرشته شده باشد. (الکافی، ج 2، ص 340؛ بحار الانوار، ج 69، ص 250). علامه مجلسی در توضیح این حدیث می فرماید: «المطبوع على الكذب» یعنی کسی که دروغ عادت او شده و از آن ابایی ندارد و اهمیتی به آن نمی دهد و از گفتن آن پشیمان نمی شود. کسی که به این حد نرسد دروغگو بر او صدق نمی کند.

3- الکافی، ج 2، ص 99، امالی طوسی، ص 44؛ بحار الانوار، ج 64، ص 295.

در این روایت اگر چه رد امانت، راستگویی و حیا مصادیقی از اخلاق نیکو به معنای عام آن هستند، ولی حسن خلق در قبال آنها قرار گرفته است؛ یعنی امور یاد شده حسن خلق نیستند، در صورتی که در اطلاق خلق نیکو به آنها تردیدی نیست.

این بیان امام علیه السلام دلالت دارد که امور اخلاقی در خوبی و بدی درجات و مراتب مختلف دارند، چه این که راستگویی، رد امانت و حیا در مقابل مدارا با مردم و حسن خلق به شمار نمی آید؛ یعنی در درجه خوبی آن نیستند، نه این که خلق نیکو به حساب نمی آیند.

در روایتی دیگر از امام صادق علیه السلام از حد حسن خلق سؤال می کند و حضرت در جواب می فرماید:

تَلِيْنُ جَنَاحَكَ وَ تَطْيِبُ كَلَامَكَ وَ تَلْقَىٰ أَخَاكَ بِبِشْرِ حَسَنِ (1)؛

(حد حسن خلق) نرمی دل و پاکیزگی سخن و گشاده رویی با مردم است. امیر المؤمنین علیه السلام نیز گشاده رویی و مصاحبت نیکو را خلق نیکو دانسته است. (2)

در روایتی دیگر نیز نظافت و پاکیزگی از اخلاق پیامبران به شمار آمده است. (3)

راه هایی برای شناخت صاحبان اخلاق نیک از بد

اشاره

در روایات رسیده از ائمه معصومین علیهم السلام راه هایی برای شناخت صاحبان اخلاق نیک از بد به چشم می خورد که در ذیل به اختصار به آنها اشاره می شود.

ص: 54

1- من لایحضره الفقیه، ج 4، ص 412؛ بحار الانوار، ج 68، ص 389؛ معانی الأخبار، ص 253.

2- بحار الانوار، ج 68، ص 384؛ عیون الاخبار، ج 2، ص 53

3- بحار الانوار، ج 75، ص 335.

یکی از علائم شناخت اخلاق خوب و صفات پنهان اشخاص، ظاهر آنهاست. امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

وَاعْلَمْ أَنَّ لِكُلِّ ظَاهِرٍ بَاطِنًا عَلَى مِثَالِهِ، فَمَا طَابَ ظَاهِرُهُ طَابَ بَاطِنُهُ، وَ مَا خَبُثَ ظَاهِرُهُ خَبُثَ بَاطِنُهُ. (1)؛

بدان که هر ظاهری، باطنی مطابق خود دارد. آنچه ظاهرش پاک باشد، باطنش نیز پاک است و آنچه ظاهرش بد باشد، باطنش نیز بد می باشد.

و نیز می فرماید:

عِنْدَ فَسَادِ الْعَلَانِيَةِ تَفْسُدُ السَّرِيرَةُ (2)؛

هنگام فساد ظاهر، باطن هم فاسد می شود.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در مورد توبه صحیح از ناصحیح می فرماید:

مَنْ تَابَ وَ لَمْ يُغَيِّرْ لِبَاسَهُ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ. وَ مَنْ تَابَ وَ لَمْ يُغَيِّرْ رُفْقَاءَهُ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ. وَ مَنْ تَابَ وَ لَمْ يُغَيِّرْ مَجْلِسَهُ؛ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ وَ مَنْ تَابَ... وَ لَمْ يُغَيِّرْ خُلُقَهُ وَ نَيْتَهُ فَلَيْسَ بِتَائِبٍ (3)؛

کسی که توبه کند و لباسش تغییر نکند، در حقیقت توبه نکرده است. کسی که توبه کند و دوستانش تغییر نکند، توبه نکرده است. کسی که توبه کند و مجلسش عوض نشود، توبه نکرده است. کسی که توبه کند و ... خلق و نیتش تغییر نکند، در حقیقت توبه نکرده است.

ص: 55

1- نهج البلاغه، خطبه 154؛ بحار الانوار، ج 29، ص 600

2- میزان الحکمة، ج 2، ص 1287.

3- جامع الاخبار، ص 88؛ بحار الانوار، ج 6، ص 35.

2. همنشینان و دوستان

در برخی احادیث معاشرت و مجالست با افراد یکی از علائم شناخت درون آنها شمرده شده است.

حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

خَوَافِي الْأَخْلَاقِ تَكْشِفُهَا الْمَعَاشِرَةُ(1)؛

خلقیات پنهانی را معاشرت بر ملا می کند.

3. تغییر حالات و مقامات

برخی روایات نیز تغییر حالات و مقامات اشخاص را از علائم اخلاق خوب و بد شمرده اند.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

فِي تَقَلُّبِ الْأَحْوَالِ عِلْمٌ جَوَاهِرِ الرَّجَالِ(2)

هنگام دگرگونی اوضاع، گوهرهای وجود مردان شناخته می شود.

و نیز می فرماید:

الْمَرْءُ يَتَغَيَّرُ فِي ثَلَاثٍ: الْقُرْبِ مِنَ الْمُلُوكِ وَالْوِلَايَاتِ وَالْغِنَاءِ الْفَقْرِ، فَمَنْ لَمْ يَتَغَيَّرْ فِي هَذِهِ فَهُوَ ذُو عَقْلٍ قَوِيمٍ وَخُلُقٍ مُسْتَقِيمٍ(3)؛

مرد در سه چیز تغییر پیدا می کند: با نزدیکی به پادشاهان و با ولایت و سلطنت و رسیدن به غنا و ثروت بعد از فقر. کسی که در این سه حال تغییری پیدا نکند، صاحب عقلی محکم و خوی مستقیم است.

ص: 56

1- میزان الحکمة، ج 3، ص 1981

2- نهج البلاغة، قصار الکلم 217؛ الکافی، ج 8، ص 22؛ بحار الانوار، ج 71، ص 163.

3- میزان الحکمة، ج 3، ص 2053.

بنابراین اگر کسی بخواهد به حقیقت اخلاق اشخاص راه پیدا کند، این موارد در تشخیص آنها مفید و مؤثر خواهد بود. البته این بدان معنا نیست که این علائم علت تامه هستند، بلکه ممکن است در برخی موارد ظاهر شخص خیلی خوب باشد، ولی باطنی خبیث و زشت داشته باشد. هر چند ممکن است در مواردی آن باطن به ظاهر هم سرایت کند، اما آن را می توان با استفاده از علائم دیگر مانند معاشرت به دست آورد.

ص: 57

اشاره

*عقل

*قلب

*نیت

ص: 59

مراد از ارکان اخلاق اموری هستند که در شکل‌گیری خلق انسانی نقش اساسی دارند و بدون یکی از آنها خلق تحقق نمی‌یابد. بر این اساس ارکان اخلاق عبارتند از: الف. علم و عقل؛ ب. قلب؛ ج. نیت.

پیش از شروع به بحث از ارکان عقل، توجه به دو نکته ضروری است.

نکته اول: رکن و اساس هر چیزی آن است که قوام حقیقت آن شیء به او باشد. سه امر مذکور را در حقیقت نمی‌توان رکن اخلاق به معنای عام آن - که اعم از اخلاق اختیاری و غیر اختیاری است - دانست، ولی از آنجا که اخلاق مورد بحث ما بیشتر توجه به خلق و خوی اختیاری است، از این جهت می‌توان آنها را به عنوان رکن و اساس اخلاق دانست؛ زیرا هیچ عمل اختیاری بدون علم و عقل به وجود نمی‌آید و قلب نیز چنان که خواهیم گفت فرماندهی افعال جوارحی را به عهده دارد. همچنین خود قلب نیز افعالی دارد که پایه و اساس افعال بدنی است. بنابراین قلب انسان هم در خلق و خوی اختیاری او نقش حیاتی خواهد داشت. انسان عاقل عالم، در اعمال خود جهات مختلف فعل خویش را مورد نظر قرار می‌دهد، سپس اقدام به ایجاد آن می‌کند. بنابراین نیت هم در افعال انسان و شکل‌گیری خلق و خوی او جایگاه ویژه‌ای دارد.

نکته دوم: در این بخش معنای سه امر مذکور را با برخی از ویژگی‌های آنها بیان

می کنیم. در بخش بعد که سخن از مبادی اخلاق است، باز هم مطالبی قلب، عقل و علم ذکر خواهیم کرد؛ زیرا مبادی اخلاق، مبادی عقل و قلب نیز هست.

الف. عقل

اشاره

پیش تر بیان شد که عقل نوری است که به وسیله آن خوبی و بدی، زشتی و زیبایی و وجوب و حرمت، شناخته می شود. واضح است که این نور در مراتب مختلف و درجات گوناگون از ناحیه خدای تعالی به همه انسان ها - بلکه به یقین می توان گفت به همه خلایق - داده می شود و هر موجودی به هر اندازه ای که از این نور بهره مند می شود به همان اندازه مورد تکلیف قرار گرفته و در مقابل کردار و رفتار خویش سؤال و مؤاخذه می شود.

همچنین در معنای اخلاق بیان شد که خلق در انسان دو نوع است:

نوع اول صفاتی است که با خلقت و سرشت او آمیخته شده و در طینت او به ودیعت نهاده شده است. (1)

نوع دوم برخی از صفات نفسانی است که در نتیجه مداومت بر اعمال خوب یا بد در انسان حاصل می شود.

حال در اینجا بحث در احکام عقلی است که نقش مهمی در به وجود آمدن اخلاق در انسان دارد. اگر فطرت را هم از مقوله شناخت و معرفت بگیریم - چنان که در برخی از روایات معصومان علیهم السلام به آن تصریح شده است - (2)؛ رابطه اخلاق فطری

ص: 62

1- در این باره در بحث از طینت توضیح داده خواهد شد.

2- امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه «فِطْرَةَ اللَّهِ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ»؛ یعنی فطرت خدا، که مردمان را بر آن مفطور کرده است، در خلق خدا هیچ تغییر و تبدیلی راه ندارد. دین قییم و راست همان است - می فرماید: «فَطْرُهُمْ عَلَيَّ التَّوْحِيدِ عِنْدَ الْمِيثَاقِ عَلَيَّ مَعْرِفَتِهِ أَنَّهُ رَبُّهُمْ؛ مردمان را هنگامی که میثاق به شناخت ربوبیتش می گرفت، بر توحید مفطورشان کرد.» (التوحید، ص 330؛ بحارالانوار، ج 3، ص 278). امام محمد باقر علیه السلام نیز در تفسیر آیه «حُنْفَاءَ لِلَّهِ غَيْرَ مُشْرِكِينَ بِهِ» در معنای حنیفیت می فرماید: «هِيَ الْفِطْرَةُ الَّتِي فَطَرَ النَّاسَ عَلَيْهَا لَا تَبْدِيلَ لِخَلْقِ اللَّهِ قَالَ فَطْرُهُمْ عَلَيَّ الْمَعْرِفَةُ؛ حنیفیت فطرتی است که خداوند مردمان را با آن مفطور کرده است، در خلق خدا هیچ گونه تبدیل و تغییری راه ندارد و فرمود: خدای تعالی مردم را به معرفت مفطور کرده است.» (التوحید، ص 330، بحارالانوار، ج 3، ص 279). گرچه در این روایات فطرت فقط به معنای معرفت خدای سبحان گرفته شده است، ولی روشن است که این امر، فطری بودن دیگر معارف الهی را نفی نمی کند، بلکه خدای تعالی در آیه شریفه، دینی که رو آوردن به سوی آن را واجب کرده، فطرت شمرده است و از آن به دین قییم و راست تعبیر فرموده است که تغییر و تبدیل در آن راه ندارد. بنابراین می توان معرفت خدای سبحان را در بیان امام - که سر لوحه همه ادیان الهی است - به عنوان مصداق فطرت برشمرد، نه همه آن. از طرف دیگر باید توجه داشت که مهم ترین ویژگی معارف فطری در آیه، عدم تغییر و تبدیل آنها شمرده شده است.

و عقل هم به خوبی روشن می گردد.

اکنون برای توضیح بیشتر این رابطه، به برخی از آیات و روایات معصومان علیهم السلام که در این زمینه وارد شده است، اشاره می کنیم:

خدای تعالی می فرماید:

«وَنَفْسٍ وَمَا سَوَّاهَا، فَأَلْهَمَهَا فُجُورَهَا وَتَقْوَاهَا، قَدْ أَفْلَحَ مَنْ زَكَّاهَا، وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا»⁽¹⁾؛

سوگند به نفس و آن کسی که آن را تسویه کرد. سپس پلیدیها و پرهیزکاریش را به او الهام کرد. به تحقیق رستگار شد آن که نفس خویش را تزکیه کرد و بی بهره گشت کسی که آن را (زیر ناپاکیها) پنهان کرد.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیهء شریفه می فرماید:

بَيْنَ لَهَا مَا تَأْتِي وَمَا تَتْرُكُ⁽²⁾؛

ص: 63

1- شمس (91)، آیات 7-10.

2- الکافی، ج 1، ص 163؛ بحار الانوار، ج 24، ص 70

به انسان آنچه آوردنی و ترک کردنی بود، بیان کرد.

و در حدیثی دیگر می فرماید:

عَرَفَهَا وَاللَّهْمَهَا ثُمَّ خَيْرَهَا فَأُخْتَارَتْ (1)؛

پلیدی و تقواریا به او شناساند و الهام کرد. آنگاه به او اختیار داد و او با خواست و اختیار خود یکی از آن دو را انتخاب می کند.

امام باقر و امام صادق علیهما السلام هم فرمودند:

قَدْ أَفْلَحَ مَنْ أَطَاعَ وَقَدْ خَابَ مَنْ دَسَّاهَا (2)؛

همانا رستگار شد کسی که فرمان برد و تباه شد کسی که عصیان کرد.

در حدیثی دیگر امام صادق علیه السلام فرمود:

مَعْرِفَةُ الْحَقِّ بَيْنَ الْبَاطِلِ (3)

خداوند شناخت حق را از باطل به او الهام کرد.

خدای تعالی در آیات مورد بحث به صراحت بیان می کند که رستگاری و تباهی انسان به دست خود او رقم می خورد؛ چرا که خدای سبحان همه خوبی هایی که لازم بود انسان آنها را انجام دهد و نیز همه بدی هایی که باید از آنها اجتناب می کرد به او الهام نمود و حق از باطل برای او روشن گردید.

با توجه به روایاتی که درباره عقل و حقیقت آن بیان شد، روشن گردید که شناخت خوبی ها و بدی ها و حق از باطل به واسطه عقل تحقق پیدا می کند. از سوی دیگر واضح است که اخلاق خوب و بد بیشتر حاصل تداوم رفتار و کردار انسانی است که در نفس آدمی پدید می آید. بنابراین نقش عقل در شکل گیری

ص: 64

1- تفسیر قمی، ج 2، ص 424؛ بحار الانوار، ج 24، ص 70

2- مجمع البیان، ج 10، ص 498.

3- بحار الانوار، ج 24، ص 72.

اخلاق در انسان به خوبی روشن می گردد. در روایات هم به این امر تصریح شده است. حضرت امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

الْخُلُقُ الْمَحْمُودُ مِنْ ثَمَارِ الْعَقْلِ وَالْخُلُقُ الْمَذْمُومُ مِنْ ثَمَارِ الْجَهْلِ(1)؛

اخلاق نیکو از میوه های عقل و اخلاق بد از میوه های جهل است.

و همچنین می فرماید:

رَأْسُ الْعِلْمِ التَّمْيِيزُ بَيْنَ الْأَخْلَاقِ وَإِظْهَارُ مَحْمُودِهَا وَقَمْعُ مَذْمُومِهَا(2)؛

سر لوحه علم و دانش تشخیص بین اخلاق و آشکار نمودن اخلاق خوب و از بین بردن اخلاق بد است.

در جایی دیگر می فرماید:

الْحِرْصُ وَالشَّرُّ وَالْبُخْلُ نَتِيجَةُ الْجَهْلِ(3)؛

حرص و جوش خوردن و بخل نتیجه جهل است.

و نیز می فرماید:

ادب در انسان همچون درختی است که اصل و ریشه آن عقل است.(4)

عقل درختی است که میوه اش سخاوت و حیاست.(5)

میوه عقل مدارا کردن با مردم است.(6)

جوانمردی انسان به اندازه عقل اوست.(7)

با افزایش عقل، حلم و بردباری افزایش می یابد.(8)

ص: 65

1- میزان الحکمة، ج 1، ص 798.

2- همان، ص 801

3- همان، ص 462

4- شرح غرر الحکم و درر الکلم، ج 2، ص 509، ح 2004.

5- همان، ج 1، ص 329، ح 1254.

6- همان، ج 3، ص 329، ح 4629.

7- همان، ج 6، ص 128، ح 9777

علما پاکیزه ترین مردم اند از نظر اخلاق و کمترین اند از نظر ریشه در طمع داشتن. (1)

اخلاق با معاشرت بی خردان تباه می شود و با معاشرت خردمندان اصلاح می گردد. (2)

در خور توجه است که رابطه میان علم و عقل و اخلاق یک سویه نیست، بلکه میان آنها تعامل وجود دارد و همان طور که علم و عقل در اخلاق تأثیر دارد، اخلاق هم در رشد و کمال عقل مؤثر است. امام باقر علیه السلام می فرماید:

مَا دَخَلَ قَلْبٌ أَمْرِي شَيْءٍ مِنَ الْكِبَرِ إِلَّا نَقَصَ مِنْ عَقْلِهِ مِثْلَ مَا دَخَلَهُ مِنْ ذَلِكَ قَلٌّ ذَلِكَ أَوْ كَثُرَ (3)؛

چیزی از کبر - کم یا زیاد - در دل انسان داخل نمی شود، جز این که به همان اندازه از عقل و خردش کاسته می شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

آفت عقل، عجب و خود پسندی است. (4)

امام صادق علیه السلام درباره تأثیر عجب در شناخت خوب و بد می فرماید:

الْعُجْبُ دَرَجَاتٌ، مِنْهَا أَنْ يُزَيَّنَ لِلْعَبْدِ سُوءُ عَمَلِهِ فَيَرَاهُ حَسَنًا فَيُعْجِبُهُ وَيَحْسَبُ أَنَّهُ يُحْسِنُ صُنْعًا (5)

عجب و خودبینی درجاتی دارد: یکی آن که عجب، عمل بد انسان را چنان می آراید که او آن را خوب می بیند و به خود می بالد و تصور می کند کار خوبی انجام داده است.

ص: 66

1- العلم والحكمة في الكتاب والسنة، ص 349.

2- كنز الفوائد، ج 1، ص 199.

3- كشف الغمة، ج 2، ص 147؛ بحار الانوار، ج 75، ص 186.

4- نهج البلاغه، قصار الكلم 212

5- الكافي، ج 2، ص 313؛ بحار الانوار، ج 69، ص 310.

شایسته است که عاقل از مستی مال، قدرت، علم، مدح و ثنا و جوانی پرهیز کند؛ زیرا هر یک از این مستی ها، بادهای (بوهای) بدی به دنبال دارد که عقل و وقار را تباہ می کند. (1)

و نیز در نامه ای به یکی از یارانش می نویسد:

تورا و خودم را وصیت می کنم به پرهیز و تقوا از کسی که نافرمانیش روا نباشد و امیدی به غیر او و غنایی جز به او نباشد؛ زیرا کسی که از خدا تقوا کند، عزیز، قوی، سیر و سیراب می شود و عقل و خردش از اهل دنیا فراتر رود «فَبَدَنُهُ مَعَ أَهْلِ الدُّنْيَا وَ قَلْبُهُ وَ عَقْلُهُ مُعَايِنُ الْآخِرَةِ»؛ بدنش با اهل دنیا است و دل و خردش آخرت را می بیند. دوستی دنیا را که مقابل چشمانش است (دنیای نقد) با نور دلش از بین می برد. پس حرام دنیا را واقعاً ناپاک می داند و از شبهات دوری می کند. فقط به خالق اشیا دلگرم و امیدوار است و در این راه تلاش و جدیت می کند و بدن خویش را به زحمت می اندازد تا این که چشمهایش فرو می رود و استخوانهایش نمایان می گردد. خدای تعالی به جای همه اینها (در این دنیا) او را قوت بدن و افزایش عقل و خرد عطا می کند و آنچه در آخرت برایش مهیا کرده، بیشتر است (2)

انسان عاقل باید همیشه بیدار و هشیار باشد تا مبدا غفلت بر او چیره شود و عجب و خودبینی، تکبر و نخوت، حب دنیا، قطع رحم، آزار و اذیت به هممنوع و دیگر کارهای ناپسند از او سرزند؛ چرا که هر یک از این اعمال و اخلاق زشت موجب تاریکی دل، دوری از خدا و نقصان نور دانش و خرد در او می گردد. انسانی که از احکام عقل خود غافل شود، با دست خویش خود را تباہ می کند و زندگی ابدی در کنار خوبان را از دست می دهد.

ص: 67

1- تصنیف الغرر، ص 66.

2- الکافی، ج 2، ص 36.

چنین کسی باید با اندک نوری که در او پیدا شده، راه خویش را شروع کند. در سایه آن به خدا، خالق و مالک همه هستی، روی آورد و لحظه ای از نور الهی غفلت نکند تا به تدریج آن نور در او فزونی یابد و به درجه ای از کمال برسد که امیر مؤمنان علی علیه السلام آن گونه توصیفش فرمود، یعنی با وجود این که در دنیاست ولی از آن کنده شود و با دل و خرد خویش آخرت را مشاهده کند.

خوشا به حال آنان که خدای تعالی یاریشان کرد و توانستند پارسایی و زهد به معنای واقعی و حقیقی را با تمام وجود بچشند و با روشنایی نور الهی راه به سوی آینده ای روشن پیش گیرند. آنان که جنود و لشکریان عقل و خرد را در خود به اندازه توان تحقق بخشیده و با آن، لشکریان خرد را در مقابل لشکریان جهل و شیطان قرار می دهند. ایشان دائما تلاش می کنند که به درجات بالایی از دانش و خرد دست یافته و در آنجا استقرار پیدا کنند و با آرامش و اطمینان هر چه بیشتر به سوی خدای سبحان در حرکت باشند.

ولی باید دانست که این راه بسیار دشوار است و خطرات فراوان پیش روی روندگان وجود دارد؛ چرا که شیطان همیشه در کمین است و هر لحظه احتمال از دست رفتن صبر و شکیبایی وجود دارد. به همین خاطر است که فقط تعداد اندکی از مؤمنان واقعی توان تحمل همه مشکلات و دشواری های این راه را پیدا می کنند و بیشتر سالکان این طریق در اوائل راه یا در میانه های آن می مانند و چه فراوان اند کسانی که قدم در این راه نهاده، مقداری از آن را پیموده اند، ولی با برخورد به مشکلی نه چندان مهم عقب نشینی کرده و از رفتن باز مانده و یا به طور کلی سقوط کرده و در دام جهل و شیطان افتاده اند. چه بسیارند آنان که همیشه در مراتب اولیه راه درجا می زنند و هیچ وقت نمی توانند قدمی پیش بگذارند و بیشتر از همه، آنان که اصلا از اول پا در این راه نگذاشته و تا آخر عمر اسیر هوای نفس و گرفتار جهل و شیطان شده اند.

حال که تعامل عقل و خرد انسانی با امور اخلاقی روشن گردید و معلوم شد که پایه اساسی و مهم اخلاق خوب و برتر و فضایل انسانی بر عقل استوار شده، لازم است روایتی را از امام صادق علیه السلام که در آن لشکریان عقل و جهل را بیان فرموده است، نقل کنیم تا مراد از اخلاق خوب در روایات روشن تر شود.

لشکریان عقل

سماعه بن مهران می گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم. عده ای از دوستان آن حضرت در آنجا حضور داشتند که صحبت از عقل و جهل به میان آمد. حضرت فرمود:

عقل و لشکریانش را و جهل و لشکریانش را بشناسید تا هدایت شوید. سماعه می گوید عرض کردم: فدایت گردم، ما چیزی را جز آنچه شما یادمان دهید نمی دانیم.

حضرت فرمود: همانا خدای تعالی عقل را از طرف راست عرش، از نور خویش آفرید و آن نخستین خلق، از روحانیان بود و به او فرمود: برگرد. او برگشت و فرمود: پیش آی و آن پیش آمد. آنگاه خدای تعالی فرمود: تو را خلقی بزرگ آفریدم و بر تمامی خلق خویش فضیلت دادم.

سپس جهل را از دریای تلخ و ظلمانی آفرید و به آن فرمود: برگرد و آن برگشت. سپس فرمود: پیش آی و آن پیش نیامد. پس فرمود: استکبار ورزیدی و خداوند او را لعن کرد.

آنگاه هفتاد و پنج لشکر برای عقل قرار داد و وقتی جهل کرامت خدای سبحان را نسبت به عقل دید، دشمنی آن را در خویش نهان کرد و گفت: پروردگارا، عقل آفریده ای همانند من است، ولی آن را اکرام کرده و تقویت نمودی و به من که ضد آن هستم قوتی ندادی، پس مرا نیز لشکریانی نظیر لشکریان عقل عطا فرما.

خدای تعالی فرمود: به تو هم هفتاد و پنج لشکر می دهم ولی اگر بعد از آن

نافرمانی کنی تو و لشکریانت را از رحمت خویش دور خواهم کرد.

جهل گفت: قبول کردم. پس خدای تعالی به آن هم هفتاد و پنج لشکر عطا فرمود. لشکریان آن دو عبارتند از:

خیر وزیر عقل و ضد آن شتر که وزیر جهل است؛

ایمان و ضد آن کفر؛

تصدیق و ضد آن انکار؛

امید و ضد آن ناامیدی؛

عدل و ضد آن جور و ستم؛

رضا و خشنودی و ضد آن غضب؛

شکر و ضد آن کفران؛

طمع و ضد آن یأس؛

علم و ضد آن جهل؛

فهم و ضد آن حماقت؛

عفت و ضد آن بی عفتی؛

زهد و ضد آن رغبت؛

رفاقت و همراهی کردن و ضد آن همراهی و مدارا نکردن؛

بیم و ضد آن جرأت و گستاخی؛

تواضع و ضد آن کبر و نخوت؛

تأنی و آرامش و ضد آن تعجیل و تسرع؛

حلم و بردباری و ضد آن سفاهت؛

سکوت و ضد آن یاوه گویی؛

اطاعت و انقیاد و ضد آن استکبار؛

تسلیم و ضد آن شک؛

ص: 70

صبر و ضد آن بی تابی؛

چشم پوشی و ضد آن انتقام؛

غنا و بی نیازی و ضد آن فقر و نیاز؛

تذکر و ضد آن سهو؛

حفظ و ضد آن نسیان؛

عطوفت و مهربانی و ضد آن قطع و دوری؛

قناعت و ضد آن حرص و آز؛

یاری کردن و ضد آن ممانعت؛

مودت و ضد آن دشمنی؛

وفا و ضد آن نیرنگ؛

طاعت و فرمانبری و ضد آن عصیان؛

خضوع و سر به زیر بودن و ضد آن گردنکشی؛

سلامتی و ضد آن ابتلاء؛

حب و دوستی و ضد آن بغض و خشم؛

راستی و ضد آن دروغ؛

حق و ضد آن باطل؛

امانت داری و ضد آن خیانت؛

اخلاص و ضد آن ریا و شرک؛

هشیاری و ذکاوت و ضد آن کودنی؛

فهم (زیرکی) و ضد آن سبک سری و غباوت؛

معرفت و ضد آن انکار؛

مدارا و ضد آن پرده دری؛

ص: 71

سلامت باطن و ضد آن نیرنگ و خدعه؛

کتمان و ضد آن افشاگری؛

نماز و ضد آن ضایع کردن؛

روزه و ضد آن افطار؛

جهاد و ضد آن طفره رفتن و خودداری کردن؛

حج و ضد آن پیمان شکنی؛

حفظ و نگهداری و ضد آن نمیمه و سخن چینی؛

نیکی به پدر و مادر و ضد آن عاق والدین؛

حقیقت و ضد آن ریا؛

معروف و ضد آن منکر؛

پوشاندن زینت و ضد آن تبرج و کشف حجاب؛

تقیه و ضد آن اذاعه و علنی کردن؛

انصاف و ضد آن بی پروایی و تندی؛

موافقت و مصالحه با مردم و ضد آن تجاوز؛

نظافت و پاکیزگی و ضد آن کثافت؛

حیا و ضد آن هرزگی؛

قصد و میانه روی و ضد آن عدوان و تجاوز؛

راحتی و ضد آن دشواری؛

آسانی و ضد آن سختی؛

برکت و ضد آن نقصان؛

عافیت و ضد آن بلا؛

قانع بودن و ضد آن زیاده طلبی؛

ص: 72

حکمت و ضد آن هوا و هوس؛

وقار و سنگینی و ضد آن خفت و سبکی؛

سعادت و ضد آن شقاوت؛

توبه و ضد آن اصرار بر گناه؛

استغفار و ضد آن خودبینی و غرور؛

محافظت و نگهداری و ضد آن سستی و تهاون؛

دعا و ضد آن استتکاف و بی اعتنائی؛

نشاط و شادابی و ضد آن کسالت و تنبلی؛

شادی و ضد آن حزن و اندوه؛

الفت و دوستی و ضد آن جدایی؛

سخاوت و بخشش و ضد آن بخل؛

همه این خصلت ها و لشکریان عقل و خرد جز در پیامبر یا وصی پیامبر یا مؤمنی که دلش به ایمان امتحان شده باشد، جمع نمی گردد. اما دیگر دوستان ما برخی از این لشکریان در آنها وجود دارد تا کامل شوند و از لشکریان جهل پاک گردند. در این صورت با پیامبران و اوصیا در درجه بالایی خواهند بود. (1)

در این حدیث شریف رابطه عقل و اخلاق بیان گردیده است. یکی از نکاتی که در این حدیث جای تامل و دقت دارد، این است که امام علیه السلام همه اخلاق و صفات پسندیده انسانی را از لشکریان عقل به شمار آورده است. واژه لشکر در این حدیث

ص: 73

1- الکافی، ج 1، ص 21 - 23. البته در این روایت 74 مورد بیان شده است. در روایتی که شیخ صدوق در خصال از امام صادق علیه السلام نقل می کند 81 مورد و در علل الشرایع 78 مورد بیان گردیده است. تحف العقول نیز همین روایت را از حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام نقل کرده و 69 مورد ذکر می کند. روشن است که این اختلاف به دلیل فراوانی موارد ذکر شده و ناشی از اختلاف در ضبط و حفظ و یا استنساخ روایت می باشد. ر.ک: تحف العقول، ص 401 - 402؛ خصال، ص 589 - 591؛ علل الشرایع، ص 113 - 115.

نشان می دهد که عقل به واسطه این امور اخلاقی حمایت و محافظت می شود و با وجود آنها از گزند دشمنانش در امان است. به هر اندازه که از لشکریان عقل در انسان کاسته شود، به همان اندازه بر نیروی دشمن افزوده می شود و عقل در مقابل آن ضعیف و ناتوان می گردد. دیگر آن که همه این لشکریان از عقل فرمان گرفته و بر اساس حکم آن به حرکت در می آیند و عقل سمت فرماندهی و رهبری این لشکریان را به عهده دارد. در آخر روایت نیز امام علیه السلام تاکید فرمودند که کسی که بتواند همه لشکریان عقل را در خود جمع کند با پیامبران و اوصیای الهی در مقامی بسیار بالا قرار می گیرد. البته دشواری و سختی رسیدن به آن مقام از آنجا معلوم می شود که حضرت فرمود: جز تعدادی از مؤمنان حقیقی که دل هایشان با نور ایمان امتحان شده است، به این درجه نائل نمی شوند. با وجود این امام دوستان و اصحاب خویش را برای رسیدن به آن مقام و پاکسازی همه لشکریان جهل ترغیب و تشویق نموده و از آنان خواسته است که در این راه تلاش و کوشش کنند تا بتوانند همه این اوصاف پسندیده را در خود جمع نمایند.

تقویت عقل با مراجعه به رسولان

روشن است که عقل در همه انسان ها به اندازه ای نیست که وقتی شخصی چیزی را شناخت، همه وظایف خود را در قبال آن درک کند، بلکه خدای تعالی با ارسال رسولان ظاهر در اثره احکام عقلی و بیان وظایف انسانی به آنها کمک می کند و ایشان را از ظلمت نادانی، جهل، عصیان و نافرمانی به سوی نور علم، خرد، فهم و اطاعت راهنمایی می کند.

خدای تعالی با بیرون آوردن گنجینه های نهان عقل انسانی حجت را بر او تمام و به او توصیه می کند که از شیطان دوری جسته، جهل و نادانی را کنار زند و به سوی نور و حقیقت قدم بردارد.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

فَبَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا لَهُ وَاتَرَ إِلَيْهِمْ أَنْبِيَاءَهُ لِيَسْتَأْذِنُوا لَهُمْ مِيثَاقَ فِطْرَتِهِ وَيَذَكِّرُوهُمْ مَنْسِيَّ نِعْمَتِهِ وَيَحْتَجُّوا عَلَيْهِمْ بِالتَّبْلِيغِ وَيَشِيرُوا لَهُمْ دَفَائِنَ الْعُقُولِ (1)؛

پیامبرانش را در میان آنان مبعوث کرد و انبیایش را پی در پی به سوی آنها گسیل داشت، تا پیمان فطرتش را از آنان مطالبه نمایند و نعمت های فراموش شده اش را به یاد آنها آورند و با تبلیغ، حجت را بر آنان تمام کنند و گنج های پنهان عقل ها را آشکار سازند.

منصور بن حازم می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

...إِنَّ مَنْ عَرَفَ أَنَّ لَهُ رَبًّا فَيَنْبَغِي لَهُ أَنْ يَعْرِفَ أَنَّ لِيذَلِكَ الرَّبِّ رِضًا وَسَخَطًا وَأَنَّهُ لَا يُعْرَفُ رِضَاهُ وَسَخَطُهُ إِلَّا بِوَحْيٍ أَوْ رَسُولٍ؛ فَمَنْ لَمْ يَأْتِهِ الْوَحْيُ فَيَنْبَغِي أَنْ يَطْلُبَ الرَّسُولَ.... فَقَالَ رَحِمَكَ اللَّهُ (2)؛

کسی که می داند او را پروردگاری است، شایسته است بداند که پروردگارش را رضایت و خشمی است، و خشنودی و خشم او یا به وحی شناخته می شود و یا به رسول. پس کسی که به او وحی نمی شود، باید رسولان را جستجو کند... حضرت فرمود: خدایت رحمت کند.

پس علم و عقل در سایه اطاعت از دستورات و فرامین پیامبران و رسولان الهی در انسان تقویت می شود و انسان با تربیت و حیانی، رشد عقلانی پیدا می کند و به کمال می رسد.

حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام می فرماید:

إِنَّهُ لَمْ يَخْفِ اللَّهُ مَنْ لَمْ يَعْقِلْ عَنِ اللَّهِ وَمَنْ لَمْ يَعْقِلْ عَنِ اللَّهِ لَمْ يَعْقِدْ قَلْبَهُ عَلَى

ص: 75

1- نهج البلاغه، خطبه 1؛ بحار الانوار، ج 11، ص 60

2- الکافی، ج 1، ص 168

مَعْرِفَةٍ تَابِتَةٍ يُبْصِرُ بِهَا وَيَجِدُ حَقِيقَتَهَا فِي قَلْبِهِ وَلَا يَكُونُ أَحَدٌ كَذَلِكَ إِلَّا مَنْ كَانَ قَوْلُهُ لِفِعْلِهِ مُصَدِّقًا وَسِرُّهُ لِعَلَانِيَتِهِ مُوَافِقًا لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ اسْمُهُ لَمْ يَدُلَّ عَلَى الْبَاطِنِ الْخَفِيِّ مِنَ الْعَقْلِ إِلَّا بِظَاهِرٍ مِنْهُ وَ نَاطِقٍ عَنْهُ(1)؛

کسی که از خدا نترسد از خدا فهم نمی کند. و آنکه از خدا فهم نکند، دل او به معرفتی ثابت معتقد نخواهد شد که او را ببیند و حقیقتش را در دل خویش بیابد. و هیچ کس به این مرتبه نمی رسد، جز آنکه گفتارش، کردارش را تصدیق کند و باطن او با ظاهرش موافقت نماید؛ زیرا خدای تعالی به عقلی که باطن و پنهان است جز به عقلی که ظاهر و ناطق از اوست، راهنمایی نمی کند.

در ابتدای این حدیث شریف، امام موسی بن جعفر علیهما السلام خوف و ترس از خدای تعالی را مشروط به عقل و فهم از ناحیه خدای تعالی نموده است. ظاهر این عبارت دلالت دارد که اگر علم و معرفت و فهم و خرد از ناحیه خدای تعالی برای انسان حاصل شود، خوف از خدای سبحان هم در دل او پدید خواهد آمد. آنگاه امام علیه السلام نشانه چنین معرفتی را رسوخ در قلب شمرده و آن را محصول تصدیق گفتار به کردار و موافقت ظاهر با باطن دانسته است؛ زیرا راه رسیدن به امور قلبی و شناخت باطن انسان، رفتار و کردار ظاهری اوست. بنابراین کسی که مدعی فهم و خرد از ناحیه خدای تعالی است و علم و معرفت خویش را از پیامبران و اوصیای آنان می داند، باید با اعمال و کردار خویش نیز این ادعا را مورد تصدیق و تأیید قرار دهد.(2)

امور مؤثر در نقصان عقل

اشاره

پس از روشن شدن رابطه عقل و اخلاق، شایسته است اموری که موجب نقصان عقل می شود و اخلاق انسانی را تحت تأثیر قرار می دهند نیز بررسی گردد. برای

ص: 76

1- الکافی، ج 1، ص 17؛ تحف العقول، ج 387؛ بحار الانوار، ج 1، ص 139.

2- ر.ک: شرح اصول کافی، ج 1، ص 174 - 177.

عقل آفات و آسیب های فراوانی در روایات معصومان علیهم السلام ذکر شده است که به مناسبت در این جا به سه آفت مهم آن اشاره می کنیم(1).

1. ترک نعلم و تعقل

چنان که پیش تر گفتیم، علم ریشه و اساس عقل است. عقل نیز نقش مهمی در افزایش علم دارد و فزونی علم، عقل و خرد انسانی را افزایش می دهد. بنابراین یکی از مهم ترین آفات عقل، عدم تعلم و یادگیری و کسب دانش خواهد بود؛ زیرا با کنار گذاشتن علم و دانش یکی از مهم ترین ریشه ها و پایه های عقل فرو می ریزد و رشد عقلانی انسان متوقف یا کند می گردد. از سوی دیگر چون علم و شناخت واقعی انسان از موجودات و حقایق با افزایش عقل افزایش پیدا می کند، در نتیجه با ترک تعقل، دانش انسان هم نسبت به حقایق موجودات رشد نخواهد کرد.

بنابراین اگر می خواهیم شناخت و خردمان همیشه سیر تکاملی و فزونی بیاید و هر روز به مرتبه بالاتری از علم و عقل نایل شویم، نباید نسبت به تعلم و یادگیری کوتاهی کنیم، بلکه همواره باید برای کسب دانش تلاش کنیم. همچنین نباید از مصاحبت با دانشمندان و خردورزان غفلت کنیم و نیز لازم است از همنشینی و همراهی با نادانان و بی خردان دوری کرد تا توفیق رسیدن به دانش جدید و احراز رتبه ای بالاتر در عقل و خرد نصیب انسان شود. حضرت امیر المؤمنین علیه السلام درباره تأثیر تکامل خرد و دانش در دل انسان می فرماید:

إِنَّ هَذِهِ الْقُلُوبَ تَمَلُّ كَمَا تَمَلُّ الْأَبْدَانُ، فَابْتَغُوا لَهَا طَرَائِفَ الْحِكْمَةِ(2)؛

همانا دل ها همچون بدنها ملول و خسته می شوند، پس برای رفع خستگی و ملالت آنها تازه های حکمت را طلب کنید.

ص: 77

1- به برخی دیگر از آفات عقل در ضمن مبادی اخلاق اشاره خواهیم کرد.

2- نهج البلاغه، قصار الكلم 193؛ بحار الانوار، ج 1، ص 182.

البته باید توجه داشت که رشد علم و عقل به طور کلی گرچه ممکن است تا آخر عمر در انسان متوقف نشود، ولی چون بیشترین رشد آن در سن جوانی است، بنابراین لازم است انسان تا به سن پیری نرسیده در کسب مدارج عالی دانش و خرد هیچ گونه سستی به خود راه ندهد و همواره در کسب دانش و خرد کوشا باشد. امام صادق علیه السلام در این باره می فرماید:

يَزِيدُ عَقْلُ الرَّجُلِ بَعْدَ الْأَرْبَعِينَ إِلَى خَمْسِينَ وَسِتِّينَ ، ثُمَّ يَنْقُصُ عَقْلُهُ بَعْدَ ذَلِكَ (1)؛

عقل انسان بعد از چهل سالگی تا شصت و پنج سالگی رشد می کند و بعد از آن رو به نقصان می گذارد.

2. نافرمانی از احکام عقل

* نافرمانی از احکام عقل (2)

کسی که می خواهد درهای دانش به روی او گشوده شود و رتبه ای عالی از خرد را احراز کند، باید احکام و دستورات عقل را فرمان برده، عمل به آنها را سر لوحه تمام کارهایش قرار دهد. (3) بدیهی است که هر اندازه به دانش و خرد انسان افزوده

ص: 78

1- الاختصاص، ص 244؛ بحار الانوار، ج 1، ص 131.

2- منظور از ترک تعقل، ترک بهره گیری از نور عقل در شناخت احکام عقلی است و نافرمانی از احکام عقل بدان معناست که انسان بعد از بهره گیری از نور عقل و شناخت احکام عقلی، از عمل به دستورات آن سرباز زند.

3- احکام عقلی افزون بر احکام مستقل عقلی - یعنی احکامی که عقل به طور مستقل آنها را درک می کند - شامل احکام غیر مستقل - یعنی احکامی که از ناحیه مولی و مالک حقیقی نسبت به بندگان صادر می گردد - نیز می شود؛ زیرا عقل به طور مستقل اطاعت از مولا و مالک را در همه دستورات لازم و واجب می داند. بنابراین همه امور اخلاقی که عقل به طور مستقل و با تذکر و یادآوری مریبان الهی و معلمان آسمانی و پیروان آنها درک می کند؛ مانند خوبی شکر منعم، احسان و دستگیری از مظلومان، رسیدگی به بینوایان، پناه دادن به بی پناهان، تقوی، مؤدب بودن، راستی گفتار، خوبی کردار و رفتار و زشتی پیروی از هوای نفس، کبر، غرور، غضب، طمع و مانند آنها و نیز احکام مولوی تعدی مانند نماز، روزه، حج، خمس، زکات و انواع معاملات حلال و حرام که در آیین الهی بیان شده است، همگی باید مورد اطاعت قرار گیرد و نافرمانی آنها، مانع رشد عقل و شکوفایی خرد انسان می گردد.

می شود باید بر طاعت و فرمانبری و کارهای نیک و پسندیده او هم افزوده شود.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

أَعْقَلُ النَّاسِ أَقْرَبُهُمْ مِنَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ(1)؛

خردمندترین مردم فرمانبرترین آنها از خدای تعالی است.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

مَنْ أَزَادَ فِي الْعِلْمِ رُشْدًا فَلَمْ يَزِدْ فِي الدُّنْيَا زُهْدًا، لَمْ يَزِدْ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا(2)؛

کسی که فزونی علمش موجب فزونی زهد او در دنیا نباشد، دوریش از خدای تعالی بیشتر خواهد شد.

عقل و خرد، دل بستن به اموری را که همیشه در حال تغییر و زوال است به مصلحت هیچ انسانی نمی داند، به ویژه اگر موجب از دست دادن امری زوال ناپذیر باشد. بنابراین علم وقتی ارزش دارد که در سایه آن حکم عقل هم زیر پا نهاده نشود.

در روایتی دیگر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

إِنَّ الْعَبْدَ لِيُذِنَبُ الذَّنْبَ فَيَنْسَى بِهِ الْعِلْمَ الَّذِي كَانَ قَدْ عَلِمَهُ(3)؛

همانا ارتکاب گناهی توسط بنده، موجب فراموشی دانشی می شود که پیش تر آن را فرا گرفته بود.

پس باید توجه داشت که نافرمانی از احکام عقل و دستورات الهی یکی از مهم ترین آفات رشد عقل به شمار آمده است. نور خرد در انسان به واسطه پشت

ص: 79

1- تصنیف الغرر، ص 52.

2- بحار الانوار، ج 2، ص 37.

3- بحار الانوار، ج 70، ص 377؛ عدة الداعي، ص 211

نمودن، به آن به تدریج فروغ خود را از دست می دهد تا به جایی می رسد که خدای تعالی می فرماید:

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّةِ وَالنَّاسِ لَّهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (1)

همانا برای جهنم بسیاری از جنیان و آدمیان را آفریدیم که دل‌هایی دارند که با آن فهم نمی کنند و چشم‌هایی دارند که با آن نمی بینند و گوش‌هایی دارند که با آنها نمی شنوند. آنان مانند چهارپایان هستند، بلکه گمراه ترند. آنان گروهی غافل هستند.

امام باقر علیه السلام در تفسیر «لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا» می فرماید:

طَبَعَ اللَّهُ عَلَيْهَا فَلَا تَعْقِلُ (2)؛

خداوند بر دل‌هایشان مهر زده، پس خرد نمی ورزند.

این نتیجه گناه، نافرمانی و پشت کردن به نور دانش و خرد و کفران نعمت بزرگ الهی است. معلوم است که هیچ انسانی جز معصومین علیهم السلام از گناه و معصیت مبرا نیست و همواره همگان در خطر سقوط هستند. شیطان نیز در کمین است و دام خود را در راه آنان گسترده تا مانع رسیدن آنان به مدارج بالایی از نور و روشنایی گردد. اما کسی که دانش و خرد خویش را به کار گیرد، به محض ارتکاب معصیت، بلا فاصله توبه می کند و صفحه دل خویش را از آلودگی گناه پاک می کند. (3)

ص: 80

1- الاعراف (8)، آیه 179.

2- تفسیر قمی، ج 1، ص 249؛ بحار الانوار، ج 5، ص 197.

3- در بحث قلب باز هم درباره تأثیر گناه بر قلب که محل و سکنای عقل است سخن خواهیم گفت.

فقر و ناداری از اموری است که موجب نقصان عقل می شود.

امیر المؤمنین علی علیه السلام به فرزند خویش محمد بن حنفیه می فرماید:

يَا بُنَيَّ، إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكَ الْفَقْرَ، فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْهُ، فَإِنَّ الْفَقْرَ مَنْقَصَةٌ لِلدِّينِ، مَدْهَشَةٌ لِلْعَقْلِ، دَاعِيَةٌ لِلْمَقْتِ؛ (1)

فرزندم از فقر و تنگدستی برای تو می ترسم، از آن به خدا پناه ببر؛ چرا که فقر دین را ناقص و عقل را مشوش می کند و موجب نفرت و بیزاری است.

در طول تاریخ روزی را نمی توان یافت که جامعه ای از جوامع انسانی از فقر و نیاز خالی باشد، بلکه همواره فقر و غنا در میان انسان ها، به هم آمیخته بوده است. چه بسیار بوده اند فقیرانی که با عزت نفس زندگی کرده و به احدی جز خدای خویش اظهار ناداری نکرده اند. با تلخی های فقر ساخته اند و با صبر و تحمل زندگی دنیا را ختم به خیر کرده اند. ولی با وجود این نمی توان فقیر و ناداری را یافت که از فقر و تنگدستی اظهار رضایت و خشنودی کند و آن را شیرین شمارد. لقمان حکیم به فرزند خویش می فرماید:

ای فرزند، بدان که من صبر و شکیبایی و انواع تلخیها را چشیده ام و هیچ تلخی را تلخ تر از فقر و تنگدستی نیافته ام. اگر روزی مبتلا به فقر شدی آن را میان خود و خدایت قرار ده و با احدی درباره آن سخن مگو که موجب وهن و سستی تو میان مردم می شود. (2)

فقیران و تنگدستان معمولاً در جوامع بشری کنار زده می شوند و به آرا و

ص: 81

1- نهج البلاغه، قصار الكلم 319؛ بحار الانوار، ج 34، ص 348.

2- بحار الانوار، ج 72، ص 53.

افکارشان اهمیت داده نمی شود و به شخصیت آنان بی احترامی می شود. از سوی دیگر فقیرانی هم هستند که در مقابل همه بی حرمتی ها صبر و شکیبایی به خرج می دهند، ولی وقتی به افرادی مثل خود می نگرند که چگونه با ذلت و خواری زندگی می کنند و دست به تکدی زده و پیش دیگران سر فرود می آورند و در عین حال نمی توانند دست آنها را گرفته و از زندگی ذلت بار رهایشان کنند، به خدای کریم و مهربان بد گمان می شوند و همین موجب می شود که دین ایشان ناقص و عقل و خردشان در اضطراب و تشویش باشد. یعنی نتیجه فقر و ناداری این است که انسان به خدا و نعمتهای او کفران و رزد و صبر و تحمل خویش را از دست دهد. روشن است که این امر در صورتی رخ می دهد که عقل حاکمیت خویش را در انسان از دست بدهد.

خدای تعالی می فرماید:

«وَلَوْلَا أَنْ يَكُونَ النَّاسُ أُمَّةً وَاحِدَةً لَجَعَلْنَا لِمَنْ يَكْفُرُ بِالرَّحْمَنِ لِيُؤْتِيَهُمْ سُقُفًا مِنْ فِصَّةٍ وَمَعَارِجَ عَلَيْهَا يَظْهَرُونَ» (1)

اگر نبود که همهء مردم امت واحد می شدند (همه گمراه می شدند) ما سقف های خانه های آنان را که به خدای رحمان کافر می شوند و نردبان هایی که بر آنها بالا می روند را از نقره قرار می دادیم.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه می فرماید:

لَوْ فَعَلَ لَكَفَرَ النَّاسُ جَمِيعًا (2)

اگر خدای تعالی این کار را می کرد، همه مردم کافر می شدند.

در روایتی دیگر می فرماید:

اگر خدای تعالی این کار را می کرد، کسی ایمان نمی آورد، ولی خدای

ص: 82

1- زخرف (43)، آیه 33.

2- بحار الانوار، ج 70، ص 125.

سبحان توانگران و فقرایی در میان مؤمنان و تنگدستان و ثروتمندانی در میان کفار قرار داده است و سپس همه آنان را با امر و نهی و صبر و رضا امتحان کرده است. (1)

ب. قلب

اشاره

یکی دیگر از مبادی و ریشه های اخلاق و صفات نفسانی، قلب انسان است. همه امور اخلاقی انسان به قلب منتسب است. پیش از آن که رابطه قلب و اخلاق را مورد بحث قرار دهیم، به جاست اندکی درباره قلب و حقیقت آن و نیز ارتباط عقل و قلب تا ممل کنیم و به آیات قرآن کریم و روایاتی که در این باره وارد شده، نظری بیافکنیم تا جایگاه قلب در انسان و ارتباط آن با علم و عقل به خوبی روشن گردد. پس از آن به بررسی قلب و نقش آن در اخلاق می پردازیم.

معنا و حقیقت قلب

در روایات قلب به سه مورد اطلاق شده است: 1. عقل؛ 2. عضوی که در سینه قرار دارد؛ 3. روح. قلب در لسان شرع گاهی به معنای نخست، یعنی عقل به کار رفته است. خدای تعالی می فرماید:

«إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَذِكْرًا لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ» (2)

همانا در این یادآوری است برای کسی که دارای قلب است.

امام موسی بن جعفر علیهما السلام قلب در این آیه را به عقل معنا کرده است. (3)

ص: 83

1- تفسیر برهان، ج 7، ص 122.

2- ق (50)، آیه 36.

3- بحار الانوار، ج 1، ص 135، تحف العقول، ص 385

مرحوم ملا صالح مازندرانی در شرح اصول کافی می گوید:

استعمال لفظ قلب به معنای عقل در میان لغویان عرب و عرف عرب شایع است. (1)

گاهی نیز قلب در لسان شرع به معنای عضو صنوبری شکل - که در داخل سینه انسان قرار گرفته و کارش رساندن خون به تمام اعضای بدن است - به کار رفته است. امام صادق علیه السلام می فرماید:

يَا إِبْنَ آدَمَ لَوْ أَكَلَ قَلْبَكَ طَائِرٌ لَمْ يُشْبِعْهُ وَ بَصْرَكَ لَوْ وُضِعَ عَلَيْهِ خَرْقٌ إِبْرَةَ لَغَطَّاهُ تُرِيدُ أَنْ تَعْرِفَ بِهِمَا مَلَكُوتَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ (2)

ای فرزند آدم دل تو را اگر پرنده ای بخورد، سیر نمی شود و به دیده ات اگر شکاف سر سوزنی وارد شود بینایی آن از بین می رود. با وجود این می خواهی با آن ملکوت آسمانها و زمین را بشناسی؟!

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

فِي الْإِنْسَانِ مُضْغَةٌ إِذَا هِيَ سَلِمَتْ وَصَحَّتْ سَلِمَ بِهَا سَائِرُ الْجَسَدِ، فَإِذَا سَقِمَتْ سَقِمَ بِهَا سَائِرُ الْجَسَدِ وَفَسَدَ، وَهِيَ الْقَلْبُ (3).

در انسان تکه گوشتی است که با صحت و سلامتی آن اعضای دیگر بدن هم سالم و با مریضی آن سایر اعضا هم مریض خواهد شد و آن قلب است.

گاهی هم قلب به روح انسان اطلاق شده است. خدای تعالی می فرماید:

«وَ إِذْ زَاغَتْ الْأَبْصَارُ وَ بَلَغَتِ الْقُلُوبُ الْحَنَاجِرَ» (4)؛

و هنگامی که چشم ها حیران شد و جانها به گلو رسید.

ص: 84

1- شرح اصول کافی، ج 1، ص 43.

2- الکافی، ج 1، ص 93؛ توحید صدوق، ص 455.

3- الخصال، ج 1، ص 31؛ بحار الانوار، ج 67، ص 50

4- احزاب (33)، آیه 10

در برخی روایات درباره خلقت ارواح پیش از بدنها، آمده است:

الْأَرْوَاحُ جُنُودٌ مُّجَنَّدَةٌ فَمَا تَعَارَفَ مِنْهَا اِئْتَلَفَ وَ مَا تَنَافَرَ مِنْهَا اِخْتَلَفَ (1)

همانا ارواح لشکریانی جمع شده اند. ارواحی که در میثاق با هم انس و الفت داشتند، در اینجا هم مانوس اند و ارواحی که در میثاق میان آنها دوری و نفرت بود در اینجا هم از یکدیگر نفرت دارند.

در روایتی دیگر به جای لفظ «ارواح»، «قلوب» آمده است: «إِنَّ الْقُلُوبَ جُنُودٌ مُّجَنَّدَةٌ...» (2).

در روایاتی که در مورد خلقت ارواح و ابدان امامان معصوم علیه السلام و شیعیان آمده است، در برخی از آنها واژه «روح» به کار رفته است. امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ عَلِيِّينَ وَ خَلَقَ أَرْوَاحَنَا مِنْ فَوْقِ ذَلِكَ... قُلُوبُهُمْ تَحِنُّ إِلَيْنَا (3)

همانا خداوند متعال ما را از علیین خلق فرمود و ارواح ما را از فوق آن آفرید و ارواح شیعیان ما را از علیین و اجسادشان را از پایین تر از آن خلق کرد. به همین جهت است که... دل هایشان به سوی ما تمایل دارد.

در روایتی دیگر به همین مضمون به جای واژه «ارواح» لفظ «قلوب» به کار گرفته شده است. امام باقر علیه السلام می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا مِنْ أَعْلَى عَلِيِّينَ وَ خَلَقَ قُلُوبَ شِيعَتِنَا مِمَّا خَلَقْنَا وَ خَلَقَ أَبْدَانَهُمْ

ص: 85

1- علل الشرایع، ج 2، ص 426؛ بحار الانوار، ج 58، ص 139

2- بحار الانوار، ج 61، ص 149.

3- الکافی، ج 1، ص 389؛ بحار الانوار، ج 58، ص 44.

همانا خداوند ما را از اعلیٰ علیین خلق فرمود و دل های شیعیان ما را از آنچه ما را خلق کرده، آفرید. و بدن هایشان را از پایین تر از آن خلق فرمود. پس دل هایشان به سوی ما تمایل دارد.

حال که با کار برده ای قلب در لسان شرع آشنا شدیم باید بینیم قلبی که دارای اوصافی همچون حزن و اندوه، شادی، رضا و خشنودی، تسلیم، انکار، ایمان، اقرار، اعتقاد، سعادت و شقاوت و .. است، کدامیک از معانی فوق است. در برخی از روایات به این اوصاف و کارهایی که به قلب مربوط است، اشاره شده است که در ذیل تعدادی از آنها نقل می شود.

امام صادق علیه السلام درباره نقش اعضا و جوارح انسان در ایمان می فرماید:

ایمان در تمام اعضای بدن پخش شده است و هر یک از اعضای بدن جزئی از ایمان را متکفل شده است که عضو دیگر آن را ندارد.

فَمِنْهَا قَلْبُهُ الَّذِي بِهِ يَعْقِلُ وَيَفْقَهُ وَيَفْهَمُ وَهُوَ أَمِيرُ بَدَنِهِ الَّذِي لَا تَرُدُّ الْجَوَارِحُ وَلَا تَصْدُرُ إِلَّا عَنْ رَأْيِهِ وَ أَمْرِهِ (2)؛

یکی از آنها قلب اوست که به واسطه آن خرد می ورزد و می فهمد. و او امیر و فرمانده بدن است که همه اعضای بدن با امر و نظر او حرکت کرده و باز می ایستند.

فَفَرَضَ عَلَى الْقَلْبِ غَيْرَ مَا فَرَضَ عَلَى السَّمْعِ... فَأَمَّا مَا فَرَضَ عَلَى الْقَلْبِ مِنَ الْإِيمَانِ: فَالْإِقْرَارُ، وَالْمَعْرِفَةُ، وَالْعَقْدُ، وَالرِّضَا، وَالنَّسَبُ لِيَمِّ بَأَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ إِلَهًا وَاحِدًا لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَلَا وَلَدًا، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَعَلَى آلِهِ، وَالْإِقْرَارُ بِمَا جَاءَ بِهِ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ مِنْ نَبِيِّ أَوْ كِتَابٍ، فَذَلِكَ مَا

ص: 86

1- بحار الانوار، ج 5، ص 235.

2- الکافی، ج 2، ص 33؛ تفسیر عیاشی، ج 1، ص 157؛ بحار الانوار، ج 66، ص 23.

فَرَضَ اللَّهُ عَلَى الْقَلْبِ مِنَ الْإِقْرَارِ وَالْمَعْرِفَةِ وَهُوَ عَمَلُهُ (1)

پس آنچه که بر قلب واجب شده است غیر از چیزی است که بر گوش واجب گردیده است... اما ایمانی که بر قلب واجب شده اقرار و معرفت و اعتقاد و رضا و تسلیم به این است که خدایی جز الله نیست؛ یگانه است و شریکی ندارد. خدایی یگانه که نه هم صحبتی برای اوست و نه فرزندی، و این که محمد بنده و رسول اوست و نیز اقرار به همه پیامبران و کتبی که از سوی خدای تعالی نازل شده است. اقرار و معرفتی که بر قلب فرض شده، همین است. و این عمل قلب است.

قلب انسان چیزی است که همه اعضای بدن به دستور و فرمان او به عمل خوانده می شوند. بنابراین انتخاب و گزینش، اراده و تصمیم و عزم بر فعل یا ترک، همه کار قلب است. اختیار، حریت و آزادی نیز از آن قلب انسان است و اعضا و جوارح دیگر هیچ کدام برای انسان حریت، آزادی و اختیار به ارمغان نمی آورند، بلکه همه آنها تحت تسخیر قلب کار خویش را انجام می دهند.

با توجه به این که قلب رئیس و امیر همه اعضاست و از ریاست و امارت بر بدن برخوردار است، معلوم می شود افعال قلب هم نسبت به افعال سایر اعضای بدن دارای رتبه و درجه ای بالا خواهد بود؛ از این رو پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

الْقَصْدُ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى بِالْقُلُوبِ أَبْلَغُ مِنْ إِتْعَابِ الْجَوَارِحِ بِالْأَعْمَالِ (2)؛

قصد به سوی خدای تعالی با دلها رساتر است از به زحمت انداختن جوارح با اعمال.

و نیز امام صادق علیه السلام می فرماید:

الْعَمَلُ الْخَالِصُ الَّذِي لَا تُرِيدُ أَنْ يَحْمَدَكَ عَلَيْهِ أَحَدٌ إِلَّا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَالنَّبِيَّ

ص: 87

1- الكافي، ج 2، ص 33؛ وسائل الشيعة، ج 15، ص 164؛ بحار الانوار، ج 66، ص 23.

2- كشف الغمة، ج 2، ص 368؛ بحار الانوار، ج 67، ص 60

أَفْضَلُ مِنَ الْعَمَلِ، أَلَا إِنَّ النَّيَّةَ هِيَ الْعَمَلُ ثُمَّ تَلَا قَوْلَهُ عَزَّ وَجَلَّ: (قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَى شَاكِلَتِهِ) (1) يَعْنِي عَلَى نِيَّتِهِ (2)؛

عمل خالص عملی است که ثنای احدی را بر آن جز خدای تعالی دوست نداشته باشی و نیت بهتر از عمل است. آگاه باش که نیت همان عمل است. آنگاه این آیه را تلاوت فرمود: «بگو هر کسی طبق سرشت خویش عمل می کند»؛ یعنی طبق نیتش.

هیچ تردیدی نیست که نیت بهتر از عمل است؛ زیرا نیت - چنان که گفته شد - از اعمال قلب است و عمل قلب در مقایسه با اعمال دیگر بر همه آنها تقدم و برتری دارد.

در روایتی دیگر - که به برتری عمل قلب بر سایر اعمال اشاره دارد - نقل شده است که روزی حضرت سلیمان شنید، گنجشگی به عیالش می گفت: ما دیگر پیر شده ایم، پیش آی تا با هم نزدیکی کنیم، شاید خدای تعالی فرزندی به ما عطا کند که ذکر خدای سبحان گوید. حضرت سلیمان از این سخن گنجشگ در شگفت شد و فرمود: نیت این گنجشگ از همه دارایی مملکت من بهتر است. (3)

با توجه به این روایات و توضیحات دیگری که در مباحث آینده خواهد آمد، معلوم می شود که قلب در انسان جایگاه مهم و اساسی دارد و نه تنها خود بر همه اعضا ریاست و امارت دارد، بلکه افعالش هم بر همه افعال بدن برتری و فضیلت دارد. بدیهی است که مراد از قلب با این ویژگی ها نمی تواند تکه گوشت صنوبری شکل - که در داخل سینه انسان است - باشد؛ زیرا پیداست که کار مهم این عضو رساندن خون به اعضای بدن است و اگر چیز دیگری این کار را انجام دهد، هیچ مشکلی در انسان از جهت فهم و شعور و صفات نفسانی رخ نخواهد داد، چنان که

ص: 88

1- اسراء (17)، آیه 84.

2- الکافی، ج 2، ص 16؛ بحار الانوار، ج 67، ص 230.

3- بحار الانوار، ج 14، ص 95.

امروزه با به کار گرفتن قلب مصنوعی این امر به اثبات رسیده است. و نیز مراد از قلب عقل و خرد انسانی نیست؛ زیرا در روایت امام صادق علیه السلام گذشت که حضرت تعقل و فهم را فعل قلب دانستند و روشن است که خرد ورزی و فهم غیر از خرد و عقل است. (1)

قلب و عقل

چنان که گفتیم عقل نوری است که انسان به واسطه آن حسن و قبح، زشتی و زیبایی و وجوب و حرمت را درک می کند. همچنین روشن شد که مراد از قلب در این بحث روح و نفس انسان است. حال در اینجا درباره ارتباط میان این دو بحث خواهیم کرد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

الْعَقْلُ مَسْكَنُهُ فِي الْقَلْبِ (2)

دل انسان محل سکناي عقل و خرد اوست.

و نیز می فرماید:

الْعَقْلُ مِنَ الْقَلْبِ (3)

عقل از قلب است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم هم می فرماید:

أَلَا وَ مَثَلُ الْعَقْلِ فِي الْقَلْبِ كَمَثَلِ السَّرَاجِ فِي الْبَيْتِ (4)

ص: 89

1- رابطه میان عقل و قلب در ادامه به تفصیل مورد بحث قرار خواهد گرفت.

2- الکافی، ج 8، ص 190؛ بحار الانوار، ج 58، ص 304 - 305.

3- بحار الانوار، ج 58، ص 305؛ کفایة الاثر، ص 253.

4- علل الشرایع، ص 98؛ مستدرک الوسائل، ج 1، ص 81؛ بحار الانوار، ج 1، ص 99.

آگاه باش که عقل در قلب چون چراغی است در وسط اتاق.

در حدیث اهل‌بیت امام صادق علیه السلام می فرماید:

فَعَرَفَ الْقَلْبُ بِعَقْلِهِ أَنَّ مُمْسِكَ الْأَرْضِ... هُوَ الَّذِي يُمَسِّكُ السَّمَاءَ الَّتِي فَوْقَهُ... أَنَّ الْقَلْبَ يُفَكِّرُ بِالْعَقْلِ الَّذِي فِيهِ (1)؛

قلب با عقلش می شناسد که نگهدارنده زمین... هموست که آسمان بالای زمین را نگهداشته است... همانا قلب با عقلی که در اوست فکر می کند.

و نیز می فرماید:

أَنَّهُ لَيْسَ يَقْدِرُ شَيْءٌ مِنَ الْحَوَاسِّ أَنْ يَفْعَلَ بِشَيْءٍ مِنَ الْجَسَدِ شَيْئًا بَغَيْرِ إِذْنِ الْقَلْبِ وَ دَلَالَتِهِ وَ تَدْبِيرِهِ لِأَنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى جَعَلَ الْقَلْبَ مُدَبِّرًا لِلْجَسَدِ بِهِ يَسْمَعُ وَ بِهِ يُبْصِرُ وَ هُوَ الْقَاضِي وَ الْأَمِيرُ عَلَيْهِ وَ لَا يَتَقَدَّمُ الْجَسَدُ إِنْ هُوَ تَأَخَّرَ وَ لَا يَتَأَخَّرُ إِنْ هُوَ تَقَدَّمَ وَ بِهِ سَمِعَتِ الْحَوَاسُّ وَ أَبْصَرَتْ إِنْ أَمَرَهَا اتَّمَرَتْ وَ إِنْ نَهَاها انْتَهَتْ وَ بِهِ يَنْزِلُ الْفَرْحُ وَ الْحَزَنُ وَ بِهِ يَنْزِلُ الْأَلَمُ (2)؛

همانا هیچ کدام از حواس بدون اذن قلبو راهنمایی و تدبیر آن در بدن کاری را نمی توانند بکنند؛ زیرا که خدای تبارک و تعالی قلب را مدبر بدن قرار داده است. به وسیله قلب بدن می شنود و می بیند، و قلب قاضی و فرمانده بدن است. آن گاه که قلب عقب مانده است، بدن پا پیش نمی نهد و آنگاه که قلب پیش رفته است، بدن عقب نمی ماند. شنوایی و بینایی حواس به واسطه قلب است. هرگاه قلب آنها را فرمان دهد اطاعت می کنند و آنگاه که نهی شان کند باز می ایستند. به واسطه قلب شادی و غم و درد بر بدن فرو می ریزد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

ص: 90

1- بحار الانوار، ج 3، ص 162 - 163.

2- بحار الانوار، ج 3، ص 169.

العقل نورٌ في القلب، يُفَرِّقُ بِهِ بَيْنَ الْحَقِّ وَالْبَاطِلِ (1)؛

عقل نورست در قلب که میان حق و باطل با آن تمیز داده می شود.

از روایاتی که نقل شد استفاده می شود که علم و دانش و خرد امری جدا از حقیقت قلب و روح انسان است و خدای تعالی نور علم و عقل را بر قلب آدمی افزوده می کند.

قلب محل و مسکن علم و عقل است و با رسیدن نور علم و خرد به آن، دل انسان روشنایی و نورانیت پیدا می کند و انسان با آن نور، توان تفکر و تدبیر و درک را در خود می یابد.

روشن است که نور عقل خطاپذیر نیست، لذا خدای تعالی می فرماید:

«وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ يَحُولُ بَيْنَ الْمَرْءِ وَقَلْبِهِ» (2)؛

و بدانید که خدا میان انسان و قلب او حایل می شود.

صریح آیه شریفه آن است که خداوند سبحان میان انسان و قلب او حایل می شود. بدیهی است که نسبت حایل شدن خدا بین انسان و قلبش نسبت حقیقی به معنای حایل شدن ذات خداوند نیست، بلکه مراد انداختن حجاب و حایل میان انسان و قلب اوست و حجابی که خدا بین انسان و قلب او می اندازد، یا حجاب نوری است یا حجاب ظلمانی. با توجه به روایاتی که در تفسیر آیه شریفه وارد شده است، این حجاب و حایل به حجاب نورانی، تفسیر گردیده است؛ یعنی با افزاینده نور عقل به قلب انسانی، قلب منور می شود و حق را از باطل تشخیص می دهد و هیچگاه به مرتبه ای نمی رسد که حق را باطل بداند.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه مذکور می فرماید:

ص: 91

1- ارشاد القلوب، ص 198.

2- انفال (8)، آیه 24.

يُحَوَّلُ بَيْنَهُ وَبَيْنَ أَنْ يَعْلَمَ أَنَّ الْبَاطِلَ حَقٌّ (1)؛

خداوند متعال میان انسان و این که باطل را حق بداند مانع می شود.

و نیز می فرماید:

لَا يَسْتَيِّقُنُ الْقَلْبُ أَنَّ الْحَقَّ بَاطِلٌ أَبَدًا، وَلَا يَسْتَيِّقُنُ أَنَّ الْبَاطِلَ حَقٌّ أَبَدًا (2)

قلب هیچگاه حق بودن باطل و باطل بودن حق را یقین نمی کند.

البته در مواردی خدای سبحان بر قلب های انسان هایی که در کفر و عناد از حد بگذرند، مهر می زند و آنها با وجود داشتن قلب و قوای ادراکی، ادراک و فهم پیدا نمی کنند. در این صورت روشن است که ادراک و فهم از آنها گرفته می شود، نه این که خوب را بد درک کنند و یقین کنند که امری خوب است، در حالی که واقعا خوب نباشد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ الْحَقَّ فِي قَلْبِ الْمُؤْمِنِ بَاطِلًا - لَا شَكَّ فِيهِ وَ أَبَى اللَّهُ أَنْ يَجْعَلَ الْبَاطِلَ فِي قَلْبِ الْكَافِرِ الْمُخَالَفِ حَقًّا لَا شَكَّ فِيهِ وَ لَوْ لَمْ يَجْعَلْ هَذَا هَكَذَا مَا عُرِفَ حَقٌّ مِنْ بَاطِلٍ (3)

خدای تعالی ابا دارد که حق را در قلب مؤمن، باطل قرار دهد، که هیچ شکمی در آن نباشد. و خداوند ابا دارد که باطل را در قلب کافر مخالف حق قرار دهد که شکمی در آن نباشد، و اگر خداوند این گونه نمی کرد، حق از باطل شناخته نمی شد.

پس هر چند قلب امیر و فرمانده بدن است، ولی این امارت و فرماندهی وقتی در جهت خدا قرار می گیرد که بر طبق احکام عقل بوده باشد و عقل هم وقتی کامل

ص: 92

1- تفسیر عیاشی، ج 2، ص 52؛ التوحید، ص 358؛ بحار الانوار، ج 5، ص 158.

2- تفسیر عیاشی، ج 2، ص 57.

3- بحار الانوار، ج 5، ص 303.

می شود که انسان جنود و لشکریان آن را در خود به طور کامل تحقق بخشد. بنابراین با توجه به ارتباطی که میان قلب و علم و عقل برقرار است، معلوم می شود که تکامل این دو چنان به هم پیوسته شده که نمی شود میان آنها جدایی انداخت؛ به این معنا که نمی شود عقل انسان، در تکامل و افزایش باشد ولی با وجود آن قلب رو به ضعف و ناتوانی گذارد. بلکه هرگاه عقل در انسان ناتوان گردد، قلب هم ضعیف خواهد شد و هرگاه عقل قوی شود، قلب هم توانمند خواهد شد. عکس این مطلب هم صادق است؛ یعنی قوت و ضعف قلب نیز موجب قوت و ضعف عقل در انسان خواهد شد.

از سوی دیگر عقل و قلب هر دو در اخلاق و صفات نیکوی انسانی نقش اساسی دارند، بنابراین تقویت آن دو موجب تقویت اخلاق در انسان خواهد بود.

قلب و اخلاق

گفتیم که میان علم و عقل و اخلاق ارتباط دو طرفه و تعامل وجود دارد و علم و عقل در اخلاق تأثیر گذار است و اخلاق نیز در علم و خرد. و نیز بیان شد که قلب با وجود این که محل و مسکن علم و خرد است، اما قوت و ضعف هر کدام در قوت و ضعف دیگری مؤثر است.

پس واضح است که میان قلب و اخلاق نیز همین رابطه وجود دارد. در روایات اهل بیت علیهم السلام نیز به این امر تصریح و اشاره شده است. امیر المؤمنین علیه السلام بعد از آن که مراتب جهاد را جهاد با دست، زبان و قلب می داند می فرماید:

فَمَنْ لَمْ يَعْرِفْ بَقَلْبِهِ مَعْرُوفًا وَ لَمْ يُنْكِرْ مُنْكَرًا قَلْبًا، فَجَعَلَ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ (1)؛

پس کسی که با قلب خویش معروف را نشناسد و بدیها را منکر نشمارد،

ص: 93

قلب او واژگون و زیر و رو می شود.

اقرار و اعتقاد و تصدیق از اعمال قلب است. در روایت جنود عقل نیز همه اینها از لشکریان عقل شمرده شده است. از طرفی امر به معروف و نهی از منکر در هر مرتبه ای که باشد از صفات خوب و پسندیده انسانی و اخلاق خوب به شمار می آید، پس تأمل در این حدیث، ارتباط میان عقل و قلب و اخلاق را باروشن می کند.

در حدیث فوق، حضرت به صراحت بیان می کند که خوب ندانستن معروف و بد نشمردن منکر، قلب را زیر و رو می کند. بدیهی است که زیر و روشن قلب و واژگونی آن موجب از کار افتادن آن می شود و یا کار آن را دچار مشکل می سازد و ضعف و ناتوانی بار می آورد. در حدیثی دیگر از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمود:

كان أبي عليه السلام يقول: ما شيء أفسد للقلب من خطيئة، إن القلب ليواقع الخطيئة فما نزال به حتى تغلب عليه فيصير أعلاه أسفله (1)؛

پدرم علیه السلام می فرمود: چیزی تباه کننده تر از خطا و معصیت برای قلب وجود ندارد. همانا قلب با خطا و معصیت در ستیز است و این ستیز تداوم پیدا می کند تا این که معصیت بر قلب چیره می شود و آن را واژگون می سازد.

و همین طور می فرماید:

خَمْسُ خِصَالٍ مَنْ فَاقَ - دَاحِدَةً مِنْهُنَّ لَمْ يَزَلْ نَاقِصَ الْعَيْشِ زَائِلَ الْعَقْلِ مَشْغُولَ الْقَلْبِ، فَأَوْلُهَا: صِحَّةُ الْبَدَنِ وَالثَّانِيَةُ: الْأَمْنُ وَالثَّلَاثَةُ السَّعَةُ فِي الرِّزْقِ، وَالرَّابِعَةُ: الْأَنْبَسُ الْمُؤَافِقُ وَ مَا الْأَنْبَسُ الْمُؤَافِقُ؟ قَالَ: الزَّوْجَةُ الصَّالِحَةُ، وَالْوَالِدُ الصَّالِحُ، وَالْجَلِيسُ الصَّالِحُ وَ الْخَامِسَةُ - وَ هِيَ تَجْمَعُ هَذِهِ

ص: 94

پنج خصلت است که هر کس یکی از آنها را نداشته باشد، زندگیش ناقص و خردش زایل و قلبش گرفتار است. اول آنها صحت بدن است. دوم: امنیت، سوم: توسعه در روزی و چهارم: انیس موافق. پرسیدم: مقصود از انیس موافق کیست؟ فرمود: زن صالح و فرزند صالح و دوست صالح. و پنجم - که همه آنها را جمع کرده است - فروتنی و افتادگی و ملایمت و نرمی است.

در این دو حدیث شریف، تأثیر فعل اخلاقی در قلب به روشنی بیان شده است. در مباحث بعدی مطالب و روایات فراوانی درباره تقویت و تضعیف قلب و عقل به واسطه اخلاق خوب و بد و همین طور تحقق اخلاق خوب و بد از اشخاصی که دارای قلبی سالم یا مریض و عقلی روشن و یا گرفتار هستند، بیان خواهیم کرد تا تأثیر هر یک از عقل و قلب در اخلاق و عکس آن معلوم گردد.

تأثیر سلامت بدن در عقل و روح

محل سکناى عقل، قلب است و جایگاه قلب و روح، بدن. روح در این دنیا به طور معمول از طریق بدن تغذیه می شود، پس سلامت بدن و تغذیه مناسب، تأثیر فراوانی در عقل و قلب خواهد داشت و چون انسان ها از حقیقت بدن، روح، عقل و ارتباط میان آنها اطلاع کافی و دقیق ندارند، به ناچار باید در مورد غذا و لباس مناسب و استفاده بهتر از بدن، روح و عقل به خالق متعال مراجعه کنند و دستورات لازم را از او بگیرند.

ص: 95

سومین رکن از مبادی و ریشه های اخلاق، «نیت» است. در ادامه با تعریف نیت، به چگونگی ارتباط آن با اخلاق اشاره می کنیم.

معنای نیت

نیت در لغت به معنای قصد و عزم است.

جوهری می گوید:

نَوَيْتُ نِيَّةً.. أَي عَزَمْتُ. (1)

و در لسان العرب می نویسد:

نَوَى الشَّيْءَ نِيَّةً.. قَصَدَهُ وَاعْتَقَدَهُ. (2)

علامه مجلسی قدس سره از مرحوم خواجه نصیر طوسی نقل می کند که:

نیت عبارت است از قصد فعل و آن واسطه است میان علم و عمل؛ زیرا چیزی که دانسته نشود، قصد آن ممکن نباشد و آنچه قصدش ممکن نباشد صادر نمی شود. (3)

مرحوم شیخ بهایی می فرماید:

نیت در حقیقت همان قصد بسیط (4) ایجاد فعل معین است به جهت غایت آن و این معنی از افعال هیچ عاقلی قابل تفکیک نیست. به همین جهت است که برخی از علمای ما گفته اند: تکلیف کسی به ایجاد فعل بدون

ص: 96

1- صحاح اللغة، ج 6، ص 2516.

2- لسان العرب 15 / 347.

3- بحار الانوار، ج 70، ص 185.

4- شاید مراد از قصد بسیط، قصد اجمالی یا حالت ضعیف قصد باشد که ناشی از معرفت بسیط است

نیت، تکلیفی است خارج از طاقت. (1)

مرحوم نراقی در جامع السعادات می فرماید:

النِّيَّةُ هِيَ انْبِعَاثُ النَّفْسِ وَتَوَجُّهُهُ إِلَى مَا يَرَاهُ مُوَافِقاً لِغَرَضِهَا (2)؛

نیت انگیزه شدن و توجه نفس است به چیزی که آن را با غرض خود موافق می بیند.

بعث به معنای تحریک کردن است، بر اساس نظر مرحوم نراقی دواعی (انگیزه ها)، موجب بعث می شوند و پس از بعث، انبعث حاصل می شود. پس انبعث غیر اختیاری است، لذا نمی توان نیت را «انبعث نفس» دانست؛ چرا که انسان و جداناً اختیاری بودن نیت را می یابد، البته مرحوم نراقی در تعریف خود از نیت، توجه نفس را هم ذکر کرده است و توجه امری اختیاری است. اما اگر مراد از توجه متنبه و متوجه شدن باشد، غیر اختیاری خواهد بود. در هر صورت این بیان مبهم است و حال آن که در مقام تعریف باید از الفاظ و تعبیر روشن استفاده کرد.

مرحوم خوئی هم می فرماید:

إِنَّ الْمُرَادَ بِالنِّيَّةِ أَمْرٌ ثَالِثٌ وَهُوَ الدَّاعِي وَ الْمُحَرِّكُ نَحْوَ الْعَمَلِ وَأَنْ كُلُّ مَا صَدَرَ عَنِ الْمُكَلَّفِينَ مِنَ الْأَفْعَالِ أَمْرٌ مُسْتَحْسَنٌ فِيمَا إِذَا كَانَ الدَّاعِي إِلَيْهِ حُسْنًا كَمَا أَنَّهُ أَمْرٌ مُسْتَقْبَحٌ فِيمَا إِذَا كَانَ الدَّاعِي إِلَيْهِ قَبِيحًا (3)

مراد از نیت امر دیگری غیر از او امری است که ذکر شده است و آن عبارت است از امری که انسان را به سوی عمل بعث و تحریک می کند. و هر فعلی که از مکلفین صادر می شود خوب خواهد بود، در صورتی که داعی و محرک آن خوب باشد و بد خواهد بود، اگر داعی آن بد باشد.

ص: 97

1- جبل المتین، ص 220.

2- جامع السعادات، ج 3، ص 86

3- کتاب الطهارة، ج 4، ص 474

به نظر می‌رسد در تعریف نیت به انبعاث و برانگیخته شدن تسامح شده است؛ زیرا بدیهی است که انبعاث و تحرک اثر نیت و قصد است. از سوی دیگر ممکن نیست عاقل مختار با علم و توجه کاری انجام دهد، ولی هیچ قصد و نیتی نداشته باشد. به همین جهت است که برخی تصریح کرده‌اند که تکلیف به انجام فعلی برای عاقل مختار بدون قصد و نیت تکلیف به ما لا یطاق است. همچنین در مورد بیان مرحوم خوئی باید گفت: داعی، یک حالت نفسانی و خارج از اختیار انسان است. البته داعی ممکن است محرک خارجی و یا غایت فعل باشد. در هر صورت انسان در مقابل دواعی مختار است، پس نمی‌توان نیت را به داعی معنا کرد. قصد فعل با داعی انجام می‌شود، اما صرف داعی در نیت کافی نیست، بلکه توجه و جهتی که به داعی داده می‌شود، نیت را محقق می‌کند. داعی غیر اختیاری است، اما انسان می‌تواند به آن، جهت دهد و این جهت دادن اختیاری است. پس نیت، قصد فعل همراه با جهت خاص است، لذا اگر جهت خاص، همان غایت باشد، نظر مرحوم شیخ بهائی صائب خواهد بود. گاهی مراد از نیت، در روایات جهت الهی دادن به قصد فعل است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در وصیت خویش به ابوذر می‌فرماید:

يَا أَبَا ذَرٍّ، لِيَكُنْ لَكَ فِي كُلِّ شَيْءٍ نِيَّةٌ صَالِحَةٌ، حَتَّى فِي التَّوْمِ وَالْأَكْلِ (1)؛

ای ابوذر! در هر چیزی حتی در خوردن و خوابیدن هم نیت داشته باش.

روشن است که منظور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم آن است که انسان باید به همه افعال خود - حتی امور مباح - جهت الهی بدهد. در نتیجه می‌توان گفت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به موردی خاص از نیت نظر داشته است؛ زیرا معنای «نیت» جهت دادن به فعل است، اعم از جهت الهی و غیر الهی.

ص: 98

به طور کلی هر فعلی تا مراحل زیر را طی نکند، اختیاری قلمداد نمی شود: تصور، تصدیق به فائده، میل و شوق، اراده و قصد و نیت. در این که همه این مراحل در موطن نفس آدمی تحقق پیدا می کنند و از افعال نفس انسان می باشند، جای شک و تردیدی نیست، ولی در این که آیا همه اینها با برخی از آنها به اختیار از انسان صادر می شود، میان علما اختلاف وجود دارد. برخی معتقدند که همه این مراحل جبرا در انسان تحقق پیدا می کند و اختیاری نیست (1)، ولی در مقابل عده ای دیگر از دانشمندان این امور را در برخی صور، اختیاری می دانند. یعنی ممکن است انسان این افعال قلبی خود را تحت اختیار خود در آورد و در صدور و عدم صدور آنها نقش داشته باشد. (2) روشن است که هر انسانی با مراجعه به نفس خویش می یابد که اراده و امیال و شهواتش را می تواند کنترل کند و می تواند کاری را اراده نکند یا بکند و یا میل و شهوت به چیزی را در خود از بین ببرد و یا جلوی آن را بگیرد. (3) در اصل وجدانی بودن این امر، شک و شبهه ای نیست (4)، به علاوه آیات و روایات فراوانی به صراحت بر اختیاری بودن این امور دلالت دارند.

خدای تعالی می فرماید:

«تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعَلُهَا لِلَّذِينَ لَا يُرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فَسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ» (5)؛

ص: 99

1- ر.ک: جامع السعادات، ج 3، ص 97؛ کفایة الأصول، ج 1، ص 99 - 101.

2- ر.ک: محاضرات، ج 1، ص 54.

3- اگر چه در برخی موارد شهوت و میل به حدی می رسد که دیگر از اختیار انسان خارج می شود، ولی این عمومیت ندارد و در موارد خاصی اتفاق می افتد.

4- بلکه شبهه از ناحیه دیگری برای عده ای پیش آمده که به واسطه آن وجدان خویش را نادیده گرفته اند.

5- قصص (28)، آیه 83

این سرای آخرت را برای کسانی قرار دادیم که اراده برتری جویی و قصد فساد در زمین ندارند و عاقبت از آن پرهیزکاران است.

در این آیه شریفه اراده برتری جویی در زمین و اراده فساد - که از اعمال قلبی است و در حقیقت همان نیت است (1). از موجبات محرومیت از بهشت شمرده شده است و این با اختیاری نبودن اراده و نیت منافات دارد. و دلالت می کند که انسان می تواند اراده و نیت را تغییر دهد. در روایات هم شواهد زیادی بر این مطلب وجود دارد. به عنوان مثال اختیاری بودن نیت در وصیت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به ابوذر بسیار روشن است. در این روایت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم به ابوذر می فرماید، در همه اعمال خود نیت داشته باش و به آنها جهت الهی بده. با توجه به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، اختیاری بودن، نیت واضح است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَهْتُمُّ بِالْحَسَنَةِ وَلَا يَعْمَلُ بِهَا فَتُكْتَبَ لَهُ حَسَنَةٌ وَإِنْ هُوَ عَمِلَهَا كُتِبَتْ لَهُ عَشْرُ حَسَنَاتٍ وَإِنَّ الْمُؤْمِنَ لَيَهْتُمُّ بِالسَّيِّئَةِ أَنْ يَعْمَلَهَا فَلَا يَعْمَلَهَا فَلَا تُكْتَبُ عَلَيْهِ (2)؛

همانا مؤمن کار خوبی را قصد می کند، ولی آن را انجام نمی دهد، پس برای او یک نیکی نوشته می شود و اگر آن را عمل انجام دهد، ده نیکی برای او حساب می شود. و همانا مؤمن قصد کار بد را می کند ولی آن را انجام نمی دهد، لذا برای او چیزی نوشته نمی شود.

در این حدیث برای قصد و نیت فعل خوب اجر و ثوابی قرار داده شده است. از

ص: 100

1- اراده یکی از مراحل است که در تحقق فعل نقش دارد. بدین معنا اراده از اعمال قلب و غیر از نیت است. اما با توجه به قید «فی الأرض» در آیه می توان گفت: مراد از اراده فساد، جهتی است که انسان به عمل خارجی خود می دهد و چون ریشه همه کارها در اراده است، می توان گفت: مراد از اراده در این آیه همان «نیت» است.

2- الکافی، ج 2، ص 428؛ بحارالانوار، ج 5، ص 325.

آنجا که ثواب و حسنه به طور معمول در امور اختیاری است، اختیاری بودن نیت روشن می شود. پس به طور کلی همه اعمال قلبی و جوانی و در رأس آنها نیت و قصد، افعالی اختیاری اند، بلکه در رتبه مقدم بر اعمال ظاهری و جوارحی قرار دارند؛ چنان که خود قلب نیز نسبت به سایر اعضا و جوارح نقش ریاست و مولویت را داراست.

امام صادق علیه السلام ایمان را عمل شمرده و می فرماید:

خدای تبارک و تعالی ایمان را بر اعضا و جوارح فرزند آدم واجب کرده و میان آنها تقسیم نموده است. پس هیچ عضوی از اعضای او خالی از ایمان نیست و به هر عضوی مقداری از ایمان داده شده که به دیگری غیر از آن را داده اند.

یکی از این اعضا قلب اوست که با آن می فهمد و تعقل می کند و آن امیر و فرمانده بدن است و همه اعضا و جوارح به فرمان و رأی آن انجام وظیفه می کنند... اما آنچه از ایمان بر قلب فرض شده عبارت است از اقرار و معرفت و اعتقاد و رضا و خشنودی و تسلیم به این که خدایی جز الله نیست و او یگانه است و شریکی ندارد، خدایی واحد است که همراه و فرزندی ندارد و این که محمد صلوات الله علیه و آله بنده و رسول اوست و اقرار به تمام پیامبران و کتاب های آسمانی. و این فرض قلب است از اقرار و معرفت که عمل قلب است. (1)

در این روایت از معرفت؛ اقرار، تسلیم، اعتقاد، رضایت و خشنودی - که همه از اعمال قلب است - به عنوان تکلیف و فرض یاد شده است و این به صراحت دلالت دارد که همه اعمال قلبی، اختیاری هستند و انسان بر فعل و ترک آنها تسلط کامل دارد و می تواند مانع اعمالی چون معرفت، تسلیم و اعتقاد قلبی گردد.

ص: 101

روشن است که تفکیک عمل جوارحی از نیت ممکن است و روایت امام صادق علیه السلام نیز بیانگر همین نکته بود. در این روایت بیان شده بود که اگر مؤمن کار خوبی را قصد کند و نتواند انجام دهد، برای او حسنه نوشته می شود. در نتیجه از این روایت استفاده می شود که تفکیک فعل از نیت و قصد ممکن است؛ یعنی ممکن است انسان فعلی را قصد کند، ولی آن را در خارج ایجاد نکند. پس چنین نیست که وقتی قصد و اراده و نیت تحقق پیدا کرد به دنبال آن عمل هم باید در خارج تحقق پیدا کند، بلکه انسان در تمام مراحل، توانایی و تسلط بر فعل و ترک را دارد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مَا يَصْنَعُ أَحَدُكُمْ أَنْ يُظْهِرَ حُسْنَ نَأْيٍ وَيُسِرَّ شَيْئاً أَلَيْسَ يَرْجِعُ إِلَى نَفْسِهِ فَيَعْلَمُ أَنَّ لَيْسَ كَذَلِكَ وَاللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ: (بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بِصِيرَةٍ) (1) إِنَّ السَّرِيرَةَ إِذَا صَحَّتْ قَوِيَتْ عَلَانِيَتُهُ (2)؛

هیچ کدام از شماها خوش ظاهر و بد باطن نباشید، آیا (انسان) وقتی به نفس خویش نظر می کند نمی داند که این گونه نیست. در حالی که خداوند متعال می فرماید: «بلکه انسان به نفس خود آگاه است»، همانا وقتی باطن صحیح باشد ظاهر هم قوی خواهد شد.

پس نیت و اراده، اختیاری و غیر از عمل خارجی است و قدرت و اختیار علاوه بر اعمال جوانحی بر اعمال جوارحی نیز حاکم است.

انسان باید سعی کند حسن نیت داشته باشد و از سوء نیت دوری جوید. باید توجه داشت که داشتن نیت بد در باطن و اظهار حسن نیت در ظاهر، عمل زشتی

ص: 102

1- قیامت (75)، آیه 14

2- الکافی، ج 2، ص 295؛ بحار الانوار، ج 69، ص 289.

است که انسان با آن خود را فریب می دهد. انسان خود بهتر می داند که واقع امر غیر از این است و خدای تعالی هم بر ظاهر و باطن همه احاطه کامل دارد و چیزی از او پوشیده نیست. پس بهتر است ظاهر و باطن خویش را هماهنگ کنند تا به واسطه سلامت باطن ظاهر هم تقویت گردد.

نیت از ارکان اخلاق است

هر چند نیت، عمل است (عمل قلب)، اما از آنجا که هیچ عملی در خارج بدون نیت تحقق پیدا نمی کند، از این رو می توان نیت را یکی از ارکان اخلاق دانست. بر اساس روایت امام صادق علیه السلام قلب فرمانده بدن شمرده شده و اعضای دیگر همه به دستور و فرمان او حرکت می کنند. (1) پس اعمال قلب در رتبه و درجه ای بالا- از اعمال اعضا و جوارح دیگر قرار می گیرد. با توجه به این موضوع، واضح است که نیت و قصد - که از اعمال قلبی است - تأثیر فراوانی در همه اعمال انسان دارد و همه جوارح در حقیقت مطیع دستور و نظر قلب هستند، تا از قلب دستوری صادر نشود و رأی او بر چیزی استوار نگردد، جوارح حرکتی نمی کنند. بدین ترتیب معنای این روایت روشن می شود که امام زین العابدین علیه السلام می فرماید:

لَا عَمَلَ إِلَّا بِنِيَّةٍ (2)

هیچ عملی بدون نیت نیست.

همچنین می توان فهمید که چرا پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

ص: 103

1- ر. ک: الکافی، ج 2، ص 34.

2- الکافی، ج 2، ص 84 مراد از عمل، در این روایت شریف، عمل پسندیده ای است که مقرب إلى الله باشد. بر اساس کلام امام سجاد علیه السلام، اگر چنین عملی با نیت الهی صورت گرفته باشد، ثبت می شود. به عبارت دیگر فقط عملی که نیت خوب داشته باشد، عبادت است. ولی اعمال مباحی که بدون جهت الهی یا با جهت شیطانی صورت می گیرند، به عنوان فعل نیک ثبت نمی شوند.

نِيَّةُ الْمُؤْمِنِ خَيْرٌ مِنْ عَمَلِهِ ، وَنِيَّةُ الْكَافِرِ شَرٌّ مِنْ عَمَلِهِ،(1)؛

نیت مؤمن بهتر از عمل اوست و نیت کافر بدتر از عمل اوست.

زیرا کفر و ایمان در درجه اول و بیشتر از همه در قلب انسان وارد می شود و سپس آثار آن در سایر اعضا و جوارح پیدا می شود.

پس شخصی که بالاترین درجه ایمان قلبی را داشته باشد در واقع ایمان امیر و فرمانده بدن او را تسخیر کرده است، بنابر این بقیه اعضای او هم به طور معمول اعمالشان با آن هماهنگ خواهند شد و بدیهی است که کار و عمل فرمانده به مراتب بالاتر از کار فرمانبر است و روشن است که نیت و قصد، عملی قلبی است که همه اعضا را به حرکت در می آورد. اگر نیت شخصی سالم باشد، همه اعمال سالم خواهند بود و اگر نیت ناسالم باشد، اعمال همه اعضا ناسالم خواهند شد.

حسن فعلی و حسن فاعلی

این نکته را هم نباید فراموش کرد که هر عملی بر اساس نیتی تحقق پیدا می کند و ممکن است خوبی و بدی نیت در خوبی و بدی عمل نقش نداشته باشد، ولی بدی نیت ارزش و اعتبار آن را پائین می آورد. به عنوان مثال، خدمت به مردم و به کارگیری سرمایه و توانایی در امور خیریه و ایجاد مداس و مساجد، قرض دادن، اطعام مردم، دستگیری از فقرا و ضعفا، کمک و یاری به مساکین و سالخوردهگان، مداوای بیماران، رسیدگی به کسانی که در درد و رنج و گرفتاری اند؛ همه اعمالی خوب و خداپسندانه و از مصادیق احسان هستند و خوبی آنها بدیهی عقل انسان، بلکه فطری آن است.(2)

ص: 104

1- همان

2- حتی موجودات دیگر هم هر یک به اندازه درک و شعور خود، رضایتمندی خود را از چنین اعمالی نشان می دهند.

هر کاری که مصداق احسان باشد، خوب خواهد بود و فرقی نمی کند که عامل آن نیت خیر و احسان داشته باشد یا نه. ولی این کار اگر تنها به نیت احسان بوده باشد و فاعل آن هدف دیگری غیر از احسان نداشته باشد، نزد همه خردمندان ارزش و اعتبار بالاتر و بیشتری خواهد داشت. اما اگر عامل، اهداف و دواعی دیگری مثل رسیدن به مقام، گرفتن رأی، پیدا کردن اعتبار عمومی و ... داشته باشد کار وی اعتبار و ارزش خود را از دست خواهد داد.

به عبارت دیگر اگر انگیزه و داعی، صرفاً اهداف شخصی - مثل رسیدن به جاه و مقام - باشد و احسان هیچ گونه نقشی در عمل نداشته باشد، در اینصورت می توان گفت عملی بی ارزش، بلکه منفی و قبیح است. فرض کنید کسی به قصد اغفال و کشتن انسانی به او نزدیک می شود و با او مهربانی و ملاحظت و در کارهایش به او کمک می کند، تا بتواند هدف خویش را عملی سازد. آیا هیچ عاقلی برای این اعمال ارزشی قائل می شود؟

پس ارزش و اعتبار عمل تنها در گرو خوبی آن نیست (حسن فعلی)، بلکه ارزش و اعتبار عمل به نیت و قصد صحیح و خوب هم نیاز دارد (حسن فاعلی).

بنابراین نیت نقش مهمی در ارزش و اعتبار اعمال دارد و هیچ عملی هم از نیت خالی نیست و اعمال بر اساس نیت شکل می گیرند. از این رو امام صادق علیه السلام «شاکله» را در آیه شریفه «قُلْ كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ» (1) به نیت تفسیر کرده است. (2)

ص: 105

-
- 1- اسراء (17)، آیه 84: بگو همه بر اساس سرشت و فطرت خویش عمل می کنند.
 - 2- الکافی، ج 2، ص 85 بر اساس این تفسیر نیت انسان بر اساس شاکله و فطرت و سرشت او شکل می گیرد. یعنی کسی که خمیر مایه و سرشت و خلقت او بر پایه ایمان نهاده شده باشد، نیت های او هم ایمانی خواهد بود و آن که سرشت و فطرتش بر کفر و جحود و نفاق استوار شده باشد، نیت های او هم بر محور آن دور خواهد زد. به عبارت دیگر شاکله نیت را رنگ می دهد و نیت عمل خارجی را. البته شاکله در عمل تأثیر تام ندارد، چرا که قدرت و اختیار بر نیت حاکم است، لذا شاکله فقط اقتضایی برای عمل دارد و انسان را جبراً به سوی عملی سوق نمی دهد.

نیت عمل قلب است. قلب برای خود شاکله ای پیدا کرده است و نیت از این صورت و شاکله تراوش پیدا می کند. قلب انسان ابتدا پاک است و با معصیت نقطهء سیاهی در آن ایجاد می شود. با زیاد شدن معصیت تمام قلب سیاه می شود. قلبی که تمام ساختش با سیاهی پر شده است، نیش ظلمانی خواهد بود. اما اگر قلب روشن باشد، نیت نیز زلال و روشن خواهد شد. شاکله قلب بر اثر اعمال آن ایجاد می شود و این شاکله در اعمال بعدی تأثیر می گذارد. یعنی عمل و شاکله همواره در تعامل اند. لذا بر مؤمنین لازم است که اگر مرتکب فعل قبیحی شدند بلافاصله توبه کنند تا عمل زشت آنان موجب سیاهی قلبشان نگردد.

مهم ترین دژی که انسان در مرحله اول باید سراغ آن برود تا آن را تسخیر کند، قلب و روح است. تا قلب و روح از زنگارهای کفر و جحود و نفاق و زشتی و قساوت و جهل و نادانی و شقاوت پاک نشود، اعضای دیگر هم از کارهای زشت و بد پاک نخواهند شد. پس باید به تدریج قلب و روح را پاک کرد تا اعضا دیگر هم سالم و سلامت باشند.

از آنجا که خدای سبحان بر دلها حکومت دارد و اوست که می تواند شیطان را مهار کند، لذا باید برای حفظ روشنایی قلب به او پناه برد و به آنچه پیامبرانش در این زمینه آورده اند، گوش جان سپرد و در مقابل آنان سر تعظیم فرود آورد؛ امید است با تسلیم در مقابل فرامین الهی و روشننگری های عقل و خرد انسانی، به قلبی سالم و روحی با نشاط دست یافت.

بخش سوم : مبادی اخلاق

اشاره

* طینت

* آب و هوا

* خوردنی ها و پوشیدنی ها

* نقش گناه و اطاعت در اخلاق

ص: 107

مراد از مبادی اخلاق، زمینه ها و امور مؤثر در اخلاق انسان هستند. این امور عبارت اند از: طینت، آب و هوا، خوردنی ها و پوشیدنی ها، مصاحبت با مردم، گناه یا اطاعت، تجارت، برخی پیشه ها، ولایت و سلطنت، فقر و غنا و برخی افعال. در ادامه به بررسی هر یک از این مبادی خواهیم پرداخت.

یکم: طینت

اشاره

خلقت انسان در روایات اهل بیتعلیهم السلام از جایگاه مهمی برخوردار است، در قرآن کریم کیفیت خلقت انسان و عوالمی که بر او گذشته، بیان شده است. (1) بر اساس روایات فراوان - بیش از حد تواتر - پیدایش انسان اختصاص به این عالم نداشته، بلکه همین انسان پیش از ورود به این دنیا، عوالمی را سپری کرده است. (2)

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

همه امت من در مرحله طینت برایم تجسم پیدا کرد و من همه آنها را به اسم خود و اسم پدرشان و اخلاق و سیمایشان شناختم. (3)

ص: 109

-
- 1- ر. ک: به اعراف (7)، آیه 172؛ حج (22)، آیه 5؛ انبیاء (21)، آیه 30؛ فاطر (35)، آیه 11؛ غافر (40) آیه 67؛ مؤمنون (23)، آیات 12 - 14 و...
 - 2- ر. ک: ترجمه توحید الأمامیة، ص 133 - 175.
 - 3- بحار الانوار، ج 17، ص 153.

همچنین روایاتی از امیرالمؤمنین علیه السلام نقل شده که گاه شخصی حضور آن حضرت می رسید و با احترام به ایشان خود را دوستدار آن حضرت معرفی می کرد و گاهی این معرفی با سوگند همراه می شد؛ اما حضرت در جواب این گونه اشخاص برخی را تکذیب و عده ای را تصدیق می فرمود و به صادقان توصیه می کرد که مواظب بقیه عمر خویش در این دنیا باشند و خود را برای امتحانات و ابتلائات سخت و دشوار در این دنیا آماده سازند. (1)

در آن عوالم پس از اعطای نور عقل و اختیار انسان ها مورد آزمایش هایی قرار گرفته اند. نتیجه آزمونها تأثیراتی جدی در صفات ظاهری و باطنی و خلق انسانها گذاشته است.

عبد الله بن سنان می گوید: به امام صادق صلی الله علیه و آله و سلم عرض کردم:

فدایت شوم من بعضی از دوستانمان را می بینم که سبک سر، تندخو و بی پروا هستند و از این جهت سخت ناراحتم و برخی از مخالفان را می بینم که حسن السمیت (خوش روش) هستند. حضرت فرمود: نگو «حسن السمیت»؛ زیرا «سمت» جهت راه را می گویند. بگو: خوش سیما هستند. او می گوید: گفتم بعضی از مخالفان را می بینم که خوش سیما و بردبارند و از این جهت هم ناراحت می شوم. حضرت فرمود: از سبک سری و تندخویی دوستان و خوش سیما بودن مخالفان ناراحت مباش. همانا خداوند متعال وقتی خواست آدم علیه السلام را خلق کند این دو طینت را آفرید و آن دورا از هم جدا کرد و به اصحاب یمین فرمود: به اذن من خلق شوید، پس خلقی به صورت ذره های ریز به وجود آمدند که حرکت می کردند و به اهل شمال هم فرمود: به اذن من خلق شوید. پس آنها هم به اندازه ذره های ریز پدید آمدند که حرکت می کردند. آن گاه آتشی برای آنها افروخت و فرمود: به اذن من داخل آتش شوید. نخستین کسی که وارد آن شد محمد صلی الله علیه و آله و سلم بود و

ص: 110

1- ر. ک: بصائر الدرجات، ص 107 - 108 و 410 - 411؛ بحار الانوار، ج 25، ص 14 و ج 26 ص 17 و 119 و 121 و ج 42، ص 196 و ج 46، ص 62 و ج 61، ص 131 و 138.

به دنبال او رسولان اولوالعزم و اوصیاء و پیروانشان داخل شدند.

آنگاه به اصحاب شمال فرمود: به اذن من وارد آتش شوید.

گفتند: پروردگارا، ما را آفریدی تا بسوزانی؟ و از دستور خدا سرپیچی کردند. پس به اصحاب یمین فرمود: به اذن من از آتش بیرون آیید، آتش در آنها هیچ اثری نگذاشته بود. وقتی اصحاب شمال آنان را دیدند، گفتند: پروردگارا، دوستانمان را می بینیم که سالم از آتش بیرون آمدند، پس حکم ما را لغو کن و ما را دوباره به دخول در آتش امر کن. خداوند فرمود: حکم شما را لغو کردم، پس داخل آتش شوید. وقتی نزدیک آتش شدند و شعله آتش به آنها رسید به عقب برگشتند، گفتند: پروردگارا، ما تحمل سوخته شدن را نداریم و دستور الهی را عصیان کردند. خدای تعالی برای بار سوم آنها را به دخول در آتش امر کرد. باز هم معصیت کردند و برگشتند. اصحاب یمین را هم سه بار امر فرمود و در هر سه بار داخل آتش شدند و سالم بیرون آمدند. بعد از همه اینها خدای تعالی همه را به اذن خود به گل تبدیل کرد و از آن آدم علیه السلام را آفرید. حضرت فرمود: ... سبک سری و تندخویی که در دوستانت می بینی، از آمیخته شدن با اصحاب شمال به آنها رسیده است و حسن سیما و وقار که در مخالفین می بینی، از اصحاب یمین به آنها رسیده است.

در این روایت از دو طینت سخن به میان آمده که بر اساس روایات این دو نیز بر اثر امتحان از هم جدا شده اند⁽¹⁾. آنگاه خداوند این دو گروه را بار دیگر امتحان می کند و اصحاب یمین از این آزمون سر بلند بیرون می آیند. بنابر روایت فوق، خداوند جهت آزمایش مجدد خلایق در این دنیا طینت های دو گروه مذکور را با هم مخلوط کرده است. این خلط و مزج ها در صفات و خلق و خوی انسانها تأثیراتی دارد. در برخی روایات، ارتباط بین طینت ها به عنوان علت غم و شادی برخی افراد - که ظاهراً سببی ندارد - ذکر شده است. یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام از ایشان

ص: 111

1- ر.ک: تفسیر عیاشی، ج 1، ص 186؛ تفسیر قمی، ج 2، ص 69.

می پرسد:

فدایت شوم ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم، همانا گاهی من محزون و مغموم می شوم، بدون این که سببی برای آن بیابم. حضرت فرمود: این غم و شادی از ناحیه ما به شما می رسد؛ زیرا حزن یا سروری که به ما می رسد، بر شما هم وارد می شود؛ چون که ما و شما از نور خداییم. خدای تعالی طینت ما و شما را یکی قرار داده است. و اگر طینت شما همان طور که بود باقی می ماند، شما و ما مساوی می شدیم، ولی طینت شما با طینت دشمنانتان مخلوط شده است. و اگر این امر واقع نمی شد شما هیچ گاه گناه نمی کردید. (1)

در روایاتی دیگر انس و الفت و نیز نفرت انسان ها از همدیگر به انس و الفت و نفرت در عوالم قبل پیوند زده شده است. بر اساس برخی روایات مؤمنان از طینت بهشت آفریده شده اند و با یکدیگر در ارتباط هستند.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

همانا خداوند متعال مؤمنان را از طینت بهشت آفرید و از عطر روح خویش بر آنان جاری ساخت. به همین جهت است که مؤمن برادر پدر و مادری مؤمن است. پس اگر روحی از آن ارواح را در شهری از شهرها غم و اندوهی برسد، ارواح دیگر نیز محزون می شوند؛ زیرا که اینها از آنها هستند. (2)

و از امام صادق علیه السلام نقل شده که فرمودند:

دو برادر مؤمن مانند یک بدن هستند. اگر عضوی از آن به درد آید در بقیه اعضا هم درد پیدا می شود. و ارواح آنها نیز از یک روح اند. (3)

در این دسته از روایات، خدمت به همدیگر، عدم خیانت و غیبت و غش و

ص: 112

1- علل الشرایع، ج 1، ص 93.

2- همان

3- الکافی، ج 2، ص 166.

مخذول و سرشکسته نکردن یکدیگر از آثار این اخوت و برادری شمرده شده است. (1)

در حدیثی که از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده، اختلاف اخلاق و رنگ های آدمیان به خاطر اختلاف خاک هایی شمرده شده است که هنگام خلقت حضرت آدم از زمین گرفته شده است. (2)

در حدیثی دیگر آمده است:

فَمَا كَانَ مِنَ النَّاسِ مِنْ جَمَالٍ وَ حُسْنِ خُلُقٍ فَهُوَ مِنَ الْحَوْرَاءِ وَ مَا كَانَ فِيهِمْ مِنْ سُوءِ الْخُلُقِ فَمِنْ بَنَاتِ الْجَنِّ (3)؛

آنچه از زیبایی و حسن خلق در انسان ها یافت می شود از ناحیه حوریهای است (که یکی از فرزندان حضرت آدم با او ازدواج کرد) و آنچه از سوء خلق دیده می شود، از ناحیه دختر جتی است (که فرزند دیگر حضرت آدم با او ازدواج کرد).

در نهج البلاغه از امیر المؤمنین علیه السلام درباره اختلاف مردم چنین آمده است:

إِنَّمَا فَرَّقَ بَيْنَهُمْ مَبَادِئُ طِينِهِمْ، وَ ذَلِكَ أَنَّهُمْ كَانُوا فِلَقَةً مِنْ سَبَخِ أَرْضٍ وَ عَذْبَهَا وَ حَزْنِ تَرْبَةٍ وَ سَهْلَهَا؛ فَهُمْ عَلَى حَسَبِ قُرْبِ أَرْضِهِمْ يَتَّقَرُّونَ وَ عَلَى قَدْرِ اخْتِلَافِهَا يَتَفَاوَتُونَ؛ فَتَأَمُّ الرُّوَاءِ نَاقِصُ الْعَقْلِ، وَ مَاذُ الْقَامَةِ فَصِيرُ الْهَمَّةِ، وَ زَاكِي الْعَمَلِ قَبِيحُ الْمَنْظَرِ، وَ قَرِيبُ الْقَعْرِ بَعِيدُ السَّبْرِ، وَ مَعْرُوفُ الصَّرِيَّةِ مُنْكَرُ الْجَلِيَّةِ، وَ تَائِهَةُ الْقَلْبِ مُتَفَرِّقُ اللَّبِّ، وَ طَلِيْقُ اللِّسَانِ حَدِيدُ الْجَنَانِ (4)؛

ص: 113

1- همان، ص 167.

2- بحار الانوار، ج 15، ص 32 و ر.ک: بحار الانوار، ج 5، ص 239.

3- علل الشرايع، ج 1، ص 103؛ مستدرک الوسائل، ج 14، ص 362؛ بحار الانوار، ج 11، ص 236.

4- نهج البلاغه، خطبه 234؛ بحار الانوار، ج 64، ص 94.

اختلاف انسان ها از مبادی طینتشان است؛ زیرا طینت همه از قطعه ای از زمین شور و شیرین و سخت و سست ترکیب یافته است و آنان بر حسب نزدیک بودن خاکشان با هم نزدیک اند و به دوری خاکشان از هم تفاوت پیدا می کنند. آدم های خوش منظر کم خردند و بلند قامتان کم همت و پاکیزه عملان بد منظرند و کوتاه قدان خوش فکرنند. آنان که طبیعتی خوب دارند، کارهای بدی دارند و کسانی که قلبشان حیران است، افکارشان پراکنده است و سخنوران، قلبشان قوی است.

تأثیر طینت و خمیر مایه خلقت و آفرینش انسان ها در صفات ظاهری و باطنی و اعمال و کردارشان از نظر روایات اهل بیت علیهم السلام امری مسلم است. بسیاری از امور ظاهری و باطنی انسانها در عوالم پیشین قبل از آن که قدم به این دنیا بگذارند به دست خود آنها رقم خورده است و هر انسانی با کوله باری پر به این دنیا قدم گذاشته و ریشه های اعمال و کردار و صفات ظاهری و باطنی خویش را در آن عوالم درست کرده است.

این حقیقت به معنای بسته شدن پرونده انسان ها در عوالم قبل و پایان تکلیف و امتحان نیست، بلکه مسلم است که در این دنیا نیز ابتلا و امتحان وجود دارد و تا هنگامی که تکلیف و امتحان برقرار باشد، پرونده باز است و تغییر و تبدیل در آن راه دارد. این نکته را هم نباید فراموش کرد که هر عملی آثاری دارد که در آینده انسان مؤثر است. اعمال و رفتارهای سابق از این عالم نیز مستثنی نیست و خداوند متعال طینت انسان ها را بر اساس اعمال و کردار او سرشته است؛ اما تداوم تکلیف و امتحان و حریت و آزادی در انتخاب موجب می شود که انسان بتواند سابقه بد خود را اصلاح و سوابق خویش را حفظ کند.

آنکه سابقهء خوبی نداشته و سرشتش خوب نهاده نشده است و نیز کسی که اعمال بد او را احاطه نموده و تاریکی بر او غلبه کرده است، باید زحمت بیشتری بکشد و با تلاش و کوشش فراوان علاوه بر این که پرده های معاصی و تاریکی های

گناهان را کنار می زند، به تدریج نور و روشنایی را در خود افزایش دهد تا بتواند در سایه آن راه راست را بر خود روشن سازد و ادامه مسیر برای او سهل و آسان گردد؛ البته هر کس اراده کند، می تواند.

همچنین هر کس برای پاکسازی پرونده خود پیش قدم شود و کمر همت ببندد، خدای تعالی هم او را در این راه یاری می کند. نور امید را در دل او روشن می سازد و قدم به قدم با او همراهی می کند. مسلماً آن که سابقه خوبی دارد، نیز نباید مغرور شود و باید با دلی امیدوار همراه با ترس و خوف، به راه راست ادامه دهد و هیچ گاه از دزدان راه غافل نباشد و با احتیاط کامل رو به سوی هدفی عالی و آینده ای روشن در حرکت باشد. چنین کسی هر گاه اندکی انحراف پیدا کرد، باید به سرعت به راه برگردد و هیچ گاه به خود اجازه ندهد که راه منحرف را ادامه دهد.

تأثیر طینت در اخلاق از نظر مرحوم میرزای اصفهانی قدس سره

بحث تأثیر طینت در اخلاق را با کلامی از میرزا مهدی اصفهانی قدس سره به پایان می بریم؛ عالمی وارسته و دانشمندی که برای رسیدن به کمالات انسانی زحمات فراوانی کشیده و به درجات بالایی از ایمان دست یافته است. این استاد معارف الهی می فرماید:

ثُمَّ لِمَكَانِ اخْتِلَاطِ الْإِنْسَانِ الْمَخْلُوقِ كَالذَّرِّ يُؤَلَّدُ الْكَافِرَ مِنَ الْمُؤْمِنِ وَالْمُؤْمِنِ مِنَ الْكَافِرِ وَ لِمَكَانِ اخْتِلَاطِ الطِّينَتَيْنِ بِاللَطِخِ وَالْمَسْحَةِ يَتَوَلَّدُ الْمُؤْمِنُونَ بِالصُّورَةِ الْقَبِيحَةِ الْمُنْكَرَةِ وَيَتَوَلَّدُ الْكَافِرُ بِصُورَةٍ جَمِيلَةٍ وَيُظْهِرُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ الْأَخْلَاقَ السَّيِّئَةَ وَمِنَ الْكَافِرِ الْأَخْلَاقَ الْجَمِيلَةَ (1)؛

سپس به جهت اختلاط انسان ذری (2) کافر از مؤمن و مؤمن از کافر به دنیا

ص: 115

1- معارف القرآن، ص 590.

2- اشاره به اختلاطی است که بعد از خلقت مؤمنین از علیین و کافران از سجین حاصل شده است. ر.ک: الکافی، ج 2، ص 2، ح 1 و ص 5، ح 7.

می آید. و به جهت اختلاط طینت طیب با خبیث که به واسطه آغشته شدن و تماس آن دو با همدیگر حاصل شده، مؤمنان با صورتی زشت و منکر متولد می شوند و کافران با صورتی زیبا به دنیا می آیند. و از مؤمنان اخلاق بد و از کافران اخلاق خوب هویدا می شود.

ایشان در جای دیگر در کیفیت این تأثیر می فرماید:

بعد از تحقق طاعت و عصیان در مرتبه عرض ولایت بر اشیا، اختلاف در آنها پدید آمد و برخی خوب و مرغوب و بعضی پست و نامرغوب، برخی پاکیزه و برخی خبیث شدند و آثار متفاوت در آنها به وجود آمد. و نیز در مرتبه اخذ عهد و میثاق در عالم ارواح قبل از ابدان و در عالمی که ارواح با ابدان بودند، اطاعت و معصیت از آنها سر زد و بعد از آن به خاطر این طاعت و عصیان اعراض و خصوصیات بر انسانها عارض گردید که این ویژگی ها هم سنخ خود را دوست داشت و طالب آن بود. بدین ترتیب مقتضیات و دواعی به افعال عباد در خود آنها پدید آمد و این مطلب با توجه به تأثیر آتش در سوزاندن و آب در خنک کردن و تمایل فاسدان و اشرار به اعمال بد و زشت و تمایل طبیعی اخبار و نیکوکاران به اعمال خوب و نیک معلوم است. (1)

ایشان تأثیر این مقتضیات و دواعی را در افعال عباد با مثالی این گونه بیان می کند: وقتی انسان بدن خویش را با آتش می سوزاند روشن است که سوزاندن، اثر آتش است، ولی چون این اثر آتش با توجه به قدرت انسان بر جلوگیری از آن در بدن او تحقق پیدا می کند؛ او مؤاخذه و عذاب می شود. ایشان تصریح می کند که آثار سوء، بدیها و زشتی ها همه به مقتضیات و دواعی مستند هستند، نه به قدرت انسان، ولی چون قدرت بر منع در انسان وجود دارد، پس عذاب فاعل اشکالی نخواهد داشت. (2)

ص: 116

1- معارف القرآن، ص 581

2- معارف القرآن، ص 585.

بدین ترتیب روشن گردید که اگر چه طینت و سرشت و خمیر مایه انسان به واسطه طاعت و عصیان سابق از سوی خدای تعالی برای او تقدیر شده است و هر طینتی آثاری مخصوص به خود دارد، ولی با وجود این انسان می تواند مانع بروز و تحقق آن آثار از طینت ها گردد؛ پس مشکلی در تغییر طینت در مراحل بعدی هم نخواهد بود. در روایات نیز به این امر تصریح شده است. (1) مرحوم میرزا مهدی اصفهانی قدس سره این مطلب را چنین بیان کرده است:

خدای تعالی قدرت بر تغییر طینت های خبیث و رفع شقاوت از آنها را دارد؛ زیرا که اختلاف آنها به اعراض است و چون می تواند آنها را در همان حال نگه دارد، پس با فضل و احسان شگفت آور خویش برای هر یک از انسانها منزلی در بهشت و منزلی در جهنم خلق فرمود و آنها که معصیت می کنند از خانه بهشتی خویش محروم می شوند و مؤمنان وارث آنها می شوند و کافران هم وارث خانه های مؤمنان در جهنم می شوند...». (2)

دوم: آب و هوا و سرزمین

در تأثیر آب و هوا و سرزمین ها در خلق و خوی انسان ها به صورت کلی جای هیچ گونه شک و تردید نیست. ابن خلدون، عنوان مقدمه چهارم و پنجم کتاب خویش را به این موضوع اختصاص داده و تأثیر آب و هوا را در اقلیم ها و مناطق مختلف جغرافیایی بررسی کرده است. وی می گوید:

ما در همه اهالی سودان سبکی و سبک سری و کثرت طرب و شادی می بینیم و آنان به قدری حریص به رقص اند که با هر حرکتی می رقصند و در همه جا به حماقت موصوف اند... و کارگران حمام هم به خاطر این که از هوای آن تنفس می کنند، این گونه اند؛ زیرا هوای گرم حمام که به نفوس آنها می رسد، روحشان گرم

ص: 117

1- ر.ک: الکافی، ج 2، ص 3؛ تفسیر عیاشی، ج 2، ص 260.

2- معارف القرآن، ص 823

می‌گردد و انبساط پیدا می‌کنند و بسا می‌شود که بیشتر آنان از کثرت شادی و سرور به غنا رو می‌آورند. (1)

اهالی مصر را هم مثال می‌زند که غالب آنها همیشه در عیش و نوش و سبکی هستند و به فکر فردای خویش نیستند. نه تنها روزی سال خود را جمع نمی‌کنند، بلکه روزی ماه را هم ذخیره نمی‌کنند و تنها خورد و خوراک روزانه شان را از بازار تهیه می‌کنند.

آنگاه ساکنان شهرهای سرد و کوهستانی را مثال می‌زند که معمولاً به فکر آینده خویش اند و به طور معمول حبوبات چند سال خود را ذخیره می‌کنند و با وجود این هر روز صبح زود برای تهیه ما یحتاج خویش به بازار می‌روند که مبادا چیزی از ذخیره شان کم گردد. (2)

مسعودی نیز در احوال هند و چین و تبت در تأثیر آب و هوا در اخلاق و رفتار و رنگ اهالی آنجا سخن گفته است. وی درباره اهالی تبت می‌نویسد:

و لبلاد تُبْتُ خَوَاصَّ عَجِيبَةً فِي هَوَائِهَا وَسَهْلَهَا وَمَائِهَا وَجَبَلِهَا وَلَا يَزَالُ الْإِنْسَانُ إِبْدَاءً صَاحِكاً بِهَا فَرِحاً مَسَّةً رُورَةً لَا تَعْرِضُ لَهُ الْأَحْزَانُ وَلَا الْعُومُومُ وَلَا الْأَفْكَارُ... لَا يَكَادُ يَرَى فِي هَذَا الْبَلَدِ شَيْخَ حَزِينٍ وَلَا عَجُوزٌ بَلِ الطَّرَبِ فِي الشُّبُوحِ وَالْكُهُولِ وَالشَّبَابِ وَالْأَحْدَاثِ عَامٍ... حَتَّى أَنْ الْمَيِّتَ إِذَا مَاتَ لَا يَكَادُ يَدَاخُلُ أَهْلُهُ عَلَيْهِ كَثِيرٌ مِنَ الْحَزَنِ (3)

آب و هوا و دشت و کوه‌های سرزمین تبت خواص عجیبی دارد. انسان همیشه در آنجا شاد و خرم است. حزن و اندوه و فکر در آنجا به انسان دست نمی‌دهد... در این منطقه حتی پیرمردان و پیرزنان هم محزون نیستند و شادی و طرب در همه آنها از پیر گرفته تا نوجوانان پیداست...

ص: 118

1- مقدمة ابن خلدون، ص 86

2- ر.ک: همان

3- مروج الذهب، ج 1، ص 178.

حتی هنگامی که یکی از کسانشان می میرد، حزن و اندوه چندانی بر آنها وارد نمی شود.

به نظر می رسد اصل این امر که آب و هوا و اختلاف جغرافیایی سرزمین ها و پستی و بلندی آنها در ساکنان آنها مؤثر است، جای بحث و گفتگو ندارد، بلکه می توان گفت: این تأثیر منحصر به اختلاف آب و هوای سرزمین های گوناگون نیست و آب و هوای فصول مختلف در یک سرزمین هم در اخلاق مؤثر است، ولی در این که این تأثیر چگونه است و هر نوع آب و هوا چه تأثیر خاصی دارد، جای بحث و گفتگو است.

از آنجا که تأثیرات در خلق انسانی از امور مختلف ناشی می شود، پس انسان می تواند به واسطه امور دیگری مثل تغذیه مناسب آن تأثیرات را خنثی کند و آثار آن را از بین ببرد، یا کاهش دهد. در روایات اهل بیت علیهم السلام نیز به تأثیر آب و هوا و زمین بر اخلاق و زندگی انسان اشاره شده است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

«لَا تَطِيبُ السُّكْنَى إِلَّا بِثَلَاثٍ: الْهَوَاءِ الطَّيِّبِ وَالْمَاءِ الْعَذِيبِ وَالْأَرْضِ الْخَوَّارَةِ»⁽¹⁾؛

هیچ مسکنی خوب و نیکونمی شود، جز با سه چیز: هوای خوب و پاکیزه، آب فراوان و گوارا و زمین نرم و همواره

و در توحید مفضل می فرماید:

ای مفضل، درباره هوای صاف و ابری فکر کن که چگونه در این عالم در تعاقب اند؛ چرا که صلاح عالم در آن است که اگر یکی از آن دو استمرار و تداوم پیدا کند، موجب فساد و تباهی می شود. آیا نمی بینی باران وقتی مدتی به صورت مداوم ببارد، گیاهان و سبزیجات فاسد شده، حیوانات

ص: 119

1- تحف العقول، ص 319؛ بحار الانوار، ج 75، ص 232.

سست و بی رمق می شوند و هوا سرد گشته و امراض مختلف پدید می آید و راهها از بین می رود؟ و اگر بارندگی مدتی قطع گردد و هوا صاف باشد، زمین و گیاهان خشک می شود و ضرر به مردم وارد می شود و بیوست و خشکی بر هوا غالب گشته و امراض گوناگون دیگری پدید می آید؟ (1)

و نیز می فرماید:

اگر کسی بگوید مگر نه این است که در بعضی از سال ها خشکسالی اتفاق می افتد و هوا گرم می شود و مردم به سختی و دشواری می افتند و گاهی سرما زیاد می شود و زراعت و غلات را از بین می برد و رطوبت هوا به قدری زیاد می شود که موجب امراض و آفات زیادی در انسان و غلات می شود؟ در جواب گفته می شود: آری گاهی اوقات این گونه است و این به مصلحت انسان است تا از معاصی دست برآورد و غرق در گناهان نشود؛ چرا که مصلحت دینی انسان مقدم بر مصلحت دنیوی اوست. (2)

بدین ترتیب روشن شد که آب و هوا در انسان و حتی در حیوانات و گیاهان مؤثر است و نیز بدیهی است که سستی و شادابی و صحت و سلامت بدن نقش به سزایی در شکل گیری اخلاق و صفات نفسانی انسان دارد و روح و نفس وقتی شاداب و سرحال است که بدن سالم، و از صحت کامل برخوردار باشد.

سوم: خوردنی ها و پوشیدنی ها

اشاره

خوردنی ها و پوشیدنی ها نیز در جسم و جان آدمی تأثیراتی دارند. قوام و پایداری جسم آدمی با غذا و خوردنی هاست. روح انسان نیز در دنیا با این بدن استوار و پایدار است.

امیر مؤمنان حضرت علی علیه السلام می فرماید:

ص: 120

1- بحار الانوار، ج 3، ص 125.

2- بحار الانوار، ج 3، ص 127.

يَا كَمِيلُ، اللِّسَانُ يَنْزَحُ مِنَ الْقَلْبِ وَالْقَلْبُ يَقُومُ بِالْغِذَاءِ فَانظُرْ فِيمَا تُغَدِّي قَلْبَكَ وَجِسْمَكَ(1)؛

ای کمیل، زبان آدمی از قلب او سرچشمه می‌گیرد و قلب انسان با غذا استوار است. پس در غذای قلب و جسم خویش خوب بنگر.

صحت و سلامتی بدن، روح را شاداب و پرنشاط، و ضعف و سستی و بیماری آن، روح آدمی را ضعیف و ناتوان می‌نماید. پس غذای بدن چنان که بدن را تقویت می‌کند، روح را نیز تقویت می‌نماید. صحت و شادابی روح تأثیر فراوانی در اخلاق و صفات نفسانی دارد و همین طور عقل و خرد وقتی کامل و قوی است که بدن رشد مناسب خود را داشته باشد و قوی و پرنشاط باشد. در این قسمت تأثیرات مستقیم و غیر مستقیم خوردنی‌ها و پوشیدنی‌ها در اخلاق را مورد بحث قرار می‌دهیم.(2)

الف. نقش برخی خوردنی‌ها در اخلاق

اشاره

در این قسمت خوردنی‌هایی به بحث گذاشته می‌شود که در اخلاق انسانی نقش مستقیم دارند.

1. گل و خاک

امام باقر علیه السلام می‌فرماید:

خوردن خاک از بزرگترین کمین‌گاه‌های شیطان و کار وسوسه است.

ص: 121

1- تحف العقول، ص 174؛ مستدرک الوسائل، ج 5، ص 217.

2- منظور از تأثیرات غیر مستقیم، تأثیراتی است که غذاها و لباس‌ها در خرد و قلب آدمی می‌گذارند. چنان که پیش‌تر بیان شد، عقل و قلب آدمی از ارکان مهم و ریشه‌های اساسی شکل‌گیری اخلاق در انسان به شمار می‌آید و هر چیزی که در خرد و قلب تأثیر بگذارد، در اخلاق هم تأثیر خواهد گذاشت.

خوردن خاک عامل امراض جسمانی و تحریک کننده دردهاست. آن که خاک می خورد قدرت بدنش از آنچه قبلاً داشت کمتر می شود و از انجام کارهایی که قبلاً انجام می داد، ناتوان می شود. پس کارهایی که پیش از آن انجام می داد و حالا نمی تواند انجام دهد، محاسبه می شود و مورد عذاب قرار می گیرد. (1)

و امام صادق علیه السلام می فرماید:

أَكَلُ الطِّينِ يُورِثُ التَّفَاقُ (2)؛

خوردن خاک نفاق می آورد.

از آثار خوردن خاک این است که بدن را به تدریج از کار می اندازد و موجب پیدایش نفاق در دل آدمی می شود. البته از میان خاکها تنها تربت حضرت سید الشهدا علیه السلام است که خوردن آن به قصد استشفای اشکالی ندارد. در روایات ضمن تصریح به این موضوع، آدابی برای خوردن تربت مقدس حضرت ابا عبدالله الحسین علیه السلام ذکر شده است. مردی از امام صادق علیه السلام پرسید:

من از شما شنیدم که فرمودید: تربت حسین علیه السلام از داروهای خاصی است که به هیچ دردی نمی رسد، جز این که آن را از بین می برد. حضرت فرمود: آری این را من گفته ام. بعد فرمود: آیا در این مورد سؤالی داری؟ عرض کردم: من از آن تربت تناول کردم ولی مرا نفعی نبخشید. فرمود: بدان آن را دعائی است که اگر کسی از آن بخورد و آن دعا را نگوید و استعمالش کند، نفعی برایش نخواهد داشت. می گوید: پرسیدم: آن دعا چیست؟ فرمود: پیش از هر چیزی آن را می بوسی و بر روی چشمان خویش می گذاری و بیش از یک نخود نمی خوری... سپس حضرت دعا را

ص: 122

1- بحار الانوار، ج 6، ص 153؛ المحاسن، ص 565.

2- الکافی، ج 6، ص 265؛ بحار الانوار، ج 57، ص 154.

البته غیر از تربت امام حسین علیه السلام در روایات از خاک دیگری به نام «گل ارمنی» هم برای استشفای ذکری به میان آمده است. (2)

2. استمرار شرب خمر

امام باقر علیه السلام می فرماید:

إِنَّ مُدْمِنَ الْخَمْرِ كَعَابِدٍ وَثَنٍ وَيُورِثُهُ الْإِزْتِعَاشَ وَيَهْدِمُ مُرْوَعَتَهُ وَيَحْمِلُهُ عَلَى أَنْ يَجْسَدَ عَلَى الْمَحَارِمِ مِنْ سَفْكِ الدَّمَاءِ وَرُكُوبِ الرِّثَا حَتَّى لَا يُؤْمَنَ إِذَا سَكِرَ أَنْ يَثْبَ عَلَى حَرَمِهِ وَهُوَ لَا يَعْقِلُ ذَلِكَ وَالْخَمْرُ لَا يَزِيدُ شَارِبَهَا إِلَّا كُلَّ شَرًّا (3):

همانا آن که بر نوشیدن شراب مداومت دارد، مانند بت پرست است و نوشیدن شراب موجب ارتعاش (رعشه) در اوست و مروت و مردانگی او را از بین می برد و او را بر ارتکاب محرمات الهی مانند خون ریزی و زنا جسور می کند. و موقعی که مست می شود محارمش هم از دست او در امان نیستند؛ چرا که او حرمت آن امر را نمی فهمد. و شارب خمر هر شری از دستش بر می آید.

3. زیاده روی در خوردن گوشت و ترک آن

در برخی روایات از تأثیر گوشت نخوردن به مدت چهل روز سخن گفته شده است. امام علی علیه السلام می فرماید:

عَلَيْكُمْ بِاللَّحْمِ؛ فَإِنَّ اللَّحْمَ مِنَ اللَّحْمِ، وَاللَّحْمُ يُنْبِتُ اللَّحْمَ، وَقَالَ: مِنْ تَرَكَ

ص: 123

1- بحار الانوار، ج 60، ص 156.

2- بحار الانوار، ج 65، ص 155.

3- من لا يحضره الفقيه، ج 3، ص 345؛ بحار الانوار، ج 62، ص 163.

اللَّحْمِ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً سَاءَ خُلُقُهُ(1)؛

بر شما باد به گوشت، همانا گوشت از گوشت است و گوشت است که گوشت را می رویاند. و فرمود: کسی که چهل روز گوشت را ترک کند، بد خلق می شود.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مَنْ تَرَكَهُ [اللَّحْمِ] أَرْبَعِينَ يَوْماً سَاءَ خُلُقُهُ كُلُّهُ فَإِنَّهُ يَزِيدُ فِي السَّمْعِ وَالْبَصَرِ(2)؛

کسی که گوشت را چهل روز ترک کند بد خلق می شود. گوشت بخورید که شنوایی و بینایی را می افزایش دهد.

و در روایت دیگر از امیر المؤمنین علیه السلام نقل شده است که:

کسی که چهل روز گوشت نخورد بد خلق می شود و آنگاه که خلق انسان یا حیوانی بد شد در گوشش اذان بگوید.(3)

در این روایات ائمه علیهم السلام اصحابشان را به خوردن گوشت توصیه کرده و از ترک آن به مدت چهل روز بر حذر داشته اند. حتی در روایتی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به نقل شده که اگر بر کسی چهل روز گذشت و نتوانست گوشت تهیه کند، حتماً قرض کرده و گوشت بخورد.(4)

البته به همان اندازه که در برخی روایات به خوردن گوشت تأکید شده و آثار ترک آن بیان شده، در مقابل مصرف زیاد آن نیز توصیه نشده و آثاری همانند آثار ترک گوشت به مدت چهل روز برای آن هم بیان شده است. در روایتی نقل شده است که:

ص: 124

1- قرب الاسناد، ص 51؛ وسائل الشیعة، ج 25، ص 42؛ بحار الانوار، ج 63، ص 56.

2- المحاسن، ج 2، ص 464؛ وسائل الشیعة، ج 25، ص 41؛ بحار الانوار، ج 63، ص 66

3- بحار الانوار، ج 56، ص 67؛ المحاسن، ج 2، ص 466

4- بحار الانوار، ج 56، ص 65؛ المحاسن، ج 2، ص 464.

مَنْ أَكَلَ اللَّحْمَ أَرْبَعِينَ صَبَاحًا سَاءَ خُلُقُهُ(1)؛

کسی که چهل روز گوشت بخورد بد خلق می شود.

در روایتی دیگر به جای «ساء خلقه»، «قسا قلبه» نقل شده است. (2) بنابراین چنان که اصل خوردن گوشت از نظر روایات برای انسان لازم شمرده شده است، زیاده روی در خوردن آن نیز مورد نکوهش قرار گرفته است. پس با اعتدال و میانه روی در آن و پرهیز از افراط و تفریط می توان سلامت جسم و روح را حفظ کرد.

آنچه نقل شد در ظاهر مربوط به انواع مختلف گوشت بود. ولی از این میان برخی از گوشت ها تأثیر خاصی نسبت به برخی از صفات نفسانی و اخلاق انسانی دارند. در روایتی از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در مورد گوشت دراج (3) می خوانیم:

مَنْ اشْتَكِيَ فُؤَادَهُ وَ كَثُرَ غَمُّهُ فَلْيَأْكُلِ الدَّرَاجَ(4)

کسی که دلش گرفته و غم بر او فزونی یافته دراج بخورد.

و نیز می فرماید:

مَنْ سَرَّهُ أَنْ يَقِلَّ غَيْظُهُ فَلْيَأْكُلْ لَحْمَ الدَّرَاجِ(5)

آن که خوشحال می شود که خشمش کم گردد، دراج بخورد.

امام صادق علیه السلام هم فرمود:

هر گاه یکی از شما غصه و ناراحتی در خود یافت و سبب آن را ندانست، گوشت دراج بخورد، این شاء الله بر طرف می شود. (6)

پس به طور کلی تأثیر گوشت در اخلاق امری مسلم است و کسی که می خواهد

ص: 125

1- بحار الانوار، ج 53، ص 326

2- بحار الانوار، ج 62، ص 294.

3- دراج: کبک.

4- بحار الانوار، ج 63، ص 74.

5- الکافی، ج 6، ص 312؛ مکارم الاخلاق، ص 161؛ بحار الانوار، ج 63، ص 75.

6- همان

خوش اخلاق باشد نباید بیشتر از چهل روز گوشت را ترک کند. و همین طور آن که دلش می خواهد غم و غصه اش برطرف شود از گوشت دراج استفاده کند.

4. انگور و کشمش

امام صادق علیه السلام فرمود:

لَمَّا حَسَرَ الْمَاءَ عَنْ عِظَامِ الْمَوْتَى فَرَأَى ذَلِكَ نُوحٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَزَعًا شَدِيدًا وَاعْتَمَّ لِذَلِكَ فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ أَنْ كُلِ الْعِنَبَ الْأَسْوَدَ غَمُّكَ (1)؛

آن گاه که آب از استخوان های مردگان بر گرفته شد و حضرت نوح علیه السلام آن را مشاهده کرد، به شدت بیتابی نمود و از این امر اندوهناک گشت. پس خدای تعالی او را وحی کرد که انگور سیاه بخورد تا اندوهش برطرف گردد.

البته این امر اختصاص به انگور تازه ندارد و انگور خشک و کشمش هم این نقش را در اخلاق انسان ایفا می کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

عَلَيْكُمْ بِالزَّيْتِ فَإِنَّهُ... يُحَسِّنُ الْخُلُقَ وَيُطَيِّبُ النَّفْسَ وَيَذْهَبُ بِالْغَمِّ (2)؛

بر شما باد به کشمش (مویز) همانا کشمش... خلق را نیکو و نفس را طیب و پاکیزه و غم و اندوه را برطرف می کند.

و نیز می فرماید:

نِعْمَ الطَّعَامُ الزَّيْبِيُّ .. وَيُطْفِئُ الْغَضَبَ... وَيُطَيِّبُ النَّكْهَةَ وَيُصْفِي اللَّوْنَ (3)؛

ص: 126

1- المحاسن، ج 2، ص 548؛ بحار الانوار، ج 11، ص 331

2- بحار الانوار، ج 63، ص 151؛ الخصال، ص 343.

3- اختصاص، ص 123؛ مستدرک الوسائل، ج 16، ص 394؛ بحار الانوار، ج 63، ص 153.

چه طعام خوبی است کشمش... خشم را فرو می‌نشانند... بوی دهان را پاکیزه می‌کند و رنگ را صاف و روشن می‌کند.

امیرالمؤمنین، علی علیه السلام می‌فرماید:

کشمش قلب را محکم می‌کند و مرض را از بین می‌برد و حرارت و تب را پایین می‌آورد و تنفس را پاکیزه می‌گرداند(1)؛

5. به

از میوه‌هایی که در روایات اهل بیت علیهم السلام به آن سفارش اکید شده، به است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم خطاب به جعفر فرمود:

يَا جَعْفَرُ كُلِّ السَّفَرِ جَلٌّ فَإِنَّهُ يُقْوِي الْقَلْبَ وَ يُشَجِّعُ الْجَبَانَ (2)؛

ای جعفر، به بخور؛ زیرا که به دل را قوی و ترسو را شجاع می‌کند.

خوردن به در دوران حمل به مادران توصیه شده است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

به بخورید و آن را به همدیگر هدیه بدهید که بینایی را جلا می‌دهد و محبت در دل‌هایتان می‌رویاند. زنان حامله خود را به بخورانید که

اولادتان را نیکو می‌کند. و در روایتی دیگر فرمود: اخلاقشان را نیکو می‌کند. (3)

و از امام باقر علیه السلام نقل شده است که فرمود:

السَّفَرُ جُلٌّ يَذْهَبُ بِهِمَّ الْحَزِينِ (4)

به اندوه محزون را بر طرف می‌کند.

ص: 127

1- بحار الانوار، ج 66، ص 152.

2- الکافی، ج 6، ص 357؛ بحار الانوار، ج 63، ص 170؛ المحاسن، ج 2، ص 549

3- همان ص 176 و مکارم الاخلاق / 172

4- الکافی، ج 6، ص 358، بحار الانوار، ج 63، ص 176.

امام صادق علیه السلام فرمود:

روزی زبیر بر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد و در دست او میوه به بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم به او فرمود: ای زبیر در دستت چیست؟ زبیر عرض کرد: ای رسول خدا، به است. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: ای زبیر، به بخور که در آن سه ویژگی وجود دارد. او گفت ای رسول خدا آن سه چیست؟ حضرت فرمود: دل را جمع و محکم، بخیل را سخی، و ترسو را شجاع می کند. (1)

و نیز رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

يَا عَلِيُّ مَنْ أَكَلَ السَّفْرَجَلَ ثَلَاثَةَ أَيَّامٍ عَلَى الرَّيْقِ صَفَا ذَهْنُهُ وَ امْتَلَأَ جَوْفُهُ حِلْمًا وَ عِلْمًا وَ وَقِيَ مِنْ كَيْدِ إِبْلِيسَ وَ جُنُودِهِ. (2)؛

ای علی، آن که سه روز ناشتا به بخورد، ذهنش صاف می شود و دلش پر از علم و حلم می گردد و از نیرنگ ابلیس و لشکرانش محفوظ می ماند.

6. روغن زیتون

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم حضرت علی علیه السلام فرمودند:

عَلَيْكَ بِالزَّيْتِ فَكُلْهُ وَ إِدْهِنْ بِهِ فَإِنَّ مَنْ أَكَلَهُ وَ إِدْهَنْ بِهِ لَمْ يَقْرَبْهُ الشَّيْطَانُ أَرْبَعِينَ يَوْمًا (3)؛

بر تو باد به روغن زیتون که بخوری و به بدن خود بمالی؛ زیرا آن که آن را بخورد و بر بدنش بمالد شیطان چهل روز به او نزدیک نمی شود.

در روایت دیگر فرمود:

ص: 128

1- بحار الانوار، ج 66، ص 166؛ خصال، ص 157.

2- وسائل الشیعة، ج 25، ص 169؛ بحار الانوار، ج 63، ص 167؛ عیون الاخبار، ج 1، ص 78.

3- صحیفة الرضا، ص 78؛ بحار الانوار، ج 63، ص 179؛ عیون الاخبار، ج 2، ص 42

عَلَيْكُمْ بِالزَّيْتِ فَإِنَّهُ... يُحَسِّنُ الْخُلُقَ وَيُطَيِّبُ النَّفْسَ وَيَذْهَبُ بِالْغَمِّ (1)؛

بر شما باد به روغن زیتون که همانا آن... خلق را نیکو، نفس را پاکیزه و غم و اندوه را بر طرف می نماید.

7. صبحانه

امام صادق علیه السلام فرمود:

إِذَا صَدَّ لَيْتُ الْفَجْرَ فَكُلْ كِسْرَةً تُطَيِّبُ بِهَا نَفْسَكَ وَتُطْفِئُ بِهَا حَرَارَتَكَ وَتُقَوِّمُ بِهَا أَصْدْرَ رَأْسِكَ وَتَسُدُّ بِهَا لِسَانَكَ وَتَجْلِبُ بِهَا رِزْقَكَ وَتُحَسِّنُ بِهَا خُلُقَكَ (2)

آنگاه که نماز صبح را خواندی، لقمه ای تناول کن که با آن لقمه بوی دهانت پاکیزه گشته و تب بدن بر طرف می شود. و دندان هایت استوار می گردد و لثه هایت محکم خواهد شد؛ روزی تو زیاد شده و اخلاقت نیکو می گردد.

8. آب نیشان

*آب نیشان (3)

در خواص و آثار آب نیشان احادیثی وارد شده است که در برخی از آنها، آب نیشان به عنوان شفا برای جمیع امراض معرفی شده است. به عنوان نمونه پیامبر گرامی اسلامی صلی الله علیه و آله و سلم از جبرئیل نقل می کنند:

کسی که از آن بنوشد و آن آیاتی که باید بر آن خوانده شود، بخواند؛ خداوند متعال دلش را پر از نور و روشنایی می کند و در دل او (مطلب خیر را) الهام می نماید و حکمت را بر زبانش جاری می سازد و قلبش را پر از فهم و بصیرت نماید که به کس دیگر از عالمیان چنین کاری نمی کند. بر او

ص: 129

1- عیون الاخبار، ج 2، ص 35؛ بحارالانوار، ج 63، ص 179.

2- الدعوات، ص 140؛ مستدرک الوسائل، ج 16، ص 281؛ بحارالانوار، ج 63، ص 345.

3- برای تهیه آب نیشان و آداب آن به مفاتیح الجنان مرحوم شیخ عباس قمی مراجعه شود.

هزار مغفرت و رحمت ارسال کند. غش، خیانت، غیبت، حسد، ظلم، کبر، بخل، طمع و غضب را از دل او بیرون کند و عداوت، دشمنی، سخن چینی و بدگویی از مردمان را هم از او دور می کند. (1)

9. غذای مادر هنگام حمل و تولد

در روایات اهل بیت علیهم السلام به غذای مادر به هنگام حمل تأکید فراوان شده است. در این روایات به خوردن برخی از میوه ها و غذاها سفارش اکید شده و از خوردن برخی دیگر نهی شده است. در اینجا برخی از روایاتی که تأثیر خوردن میوه در اخلاق کودک را بیان کرده است، نقل می گردد:

امام صادق علیه السلام می فرماید:

أَطْعِمُوا الْبُرْنِي نِسَاءَكُمْ فِي نَفْسِهِنَّ تَحْلُمُ أَوْلَادُكُمْ (2)؛

زنان خود را به هنگام نفاس خرما می برنی بخورانید تا اولادتان حلیم و بردبار شوند.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

خَيْرُ ثَمُورِكُمُ الْبُرْنِيُّ فَأَطْعِمُوهُ نِسَاءَكُمْ فِي نَفْسِهِنَّ تَخْرُجُ أَوْلَادُكُمْ زَكِيًّا حَلِيمًا (3)؛

بهترین خرماهای شما برنی است، پس آن را به زنان خود به هنگام نفاسشان بخورانید تا اولادتان بردبار گردند. (4)

در روایت دیگر آمده است که اگر زنان خود را به هنگام ولادت بچه رطب بخورانید، فرزندانان حلیم و بردبار می شوند. (5)

ص: 130

1- بحار الانوار، ج 66، ص 478.

2- الکافی، ج 6، ص 22؛ وسائل الشیعة، ج 21، ص 403؛ المحاسن، ج 2، ص 534.

3- وسائل الشیعة، ج 6، ص 403

4- همان

5- وسائل الشیعة، ج 21، ص 30، الکافی، ج 6، ص 22.

در این روایت رطب به طور مطلق آمده است و اختصاص به خرماى خاصى پیدا نکرده است.

از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم نقل شده است که فرمود:

أَطْعِمُوا حَبَالَاكُمْ اللَّبَانَ فَإِنَّ الصَّبِيَّ إِذَا غُذِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ بِاللَّبَانِ اشْتَدَّ قَلْبُهُ وَزِيدَ عَقْلُهُ فَإِنْ يَكُ ذَكَرًا كَانَ شَجَاعًا؛ (1)

زنان حامله خود را کندر بخورانید که بچه اگر در رحم مادرش از کندر تغذیه کند، قلبش محکم و عقلش زیاد می گردد و اگر پسر باشد شجاع می شود.

10. شیر مادر و دایه

بچه ای که تازه به دنیا می آید، بیشترین غذای او را شیر تشکیل می دهد و تا چند ماه از چیز دیگری تغذیه نمی کند، بنابراین پایه اساسی جسم و اندام بچه با شیر، پی ریزی می شود و استخوانبندی او با آن شکل می گیرد. پس در انتخاب شیر و رساندن آن به کودک باید دقت و احتیاط کامل داشت و از هر شیری نباید به کودک خورانید.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

انظروا من یرضع اولادکم فإن الولد یشب علیه؛ (2)

توجه کنید که چه کسی بچه هایتان را شیر می دهد؛ زیرا که بچه با آن رشد می کند.

امام باقر علیه السلام به محمد بن مروان فرمود:

ص: 131

1- الکافی، ج 6، ص 23؛ وسائل الشیعة، ج 21، ص 405

2- الکافی، ج 6، ص 44؛ وسائل الشیعه، ج 31، ص 466.

اسْتَرْضِعْ لَوْلَدِكَ بِبَنِي الْحِسَانِ وَإِيَّاكَ وَالْقَبَاحَ فَإِنَّ اللَّبْنَ قَدْ يُعَدِي (1)

بچه خود را از زیبا رویان شیر بده و از شیر زشت صورتان بهره‌یز که شیر سرایت می کند.

در روایاتی دیگر اهل بیت علیهم السلام اصحابشان را از شیر دادن زنان کم خرد و کم بینا به بچه هایشان بهره‌یز داده اند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

لَا تَسْتَرْضِعُوا الْحَمَقَاءَ وَلَا الْعَمَشَاءَ فَإِنَّ اللَّبْنَ يُعَدِي (2)

زنان کم خرد و کم بینا را برای شیر دادن اختیار نکنید، که شیر سرایت می کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

لَا تَسْتَرْضِعُوا الْحَمَقَاءَ فَإِنَّ اللَّبْنَ يَغْلِبُ الطَّبَاعَ (3)

زنان کم خرد را برای شیر دادن اختیار نکنید که شیر به طبیعت انسانی غالب می شود.

طبیعت انسانی با شیر شکل می گیرد و در نتیجه، خلق و خوی انسانی هم با شیر مادر رنگ می گیرد. پس تا حد امکان باید برای اطفال خویش از شیر مناسب استفاده نمود. البته این امر بدان معنا نیست که با امور دیگر نتوان آثار آن را از بین برد، ولی آنچه از احادیث فهمیده می شود، نشان می دهد که آثار شیر مادر بسیار اساسی و ریشه ای است و تغییر دادن و از بین بردن آن به سادگی برای انسان میسر نیست.

ص: 132

1- الکافی، ج 6، ص 44؛ وسائل الشیعه، ج 21، ص 468.

2- عیون الأخبار، ج 2، ص 34؛ وسائل الشیعه، ج 21، ص 467، بحار الانوار، ج 100، ص 323.

3- الکافی، ج 6، ص 43؛ وسائل الشیعه، ج 21، ص 467؛ مکارم الاخلاق، ص 237.

باید توجه داشت که خوردنی ها علت تامه خوش اخلاقی نیستند. بلکه همه اینها چنان که بارها تذکر داده شد، اقتضای این اثرات را دارند. اگر انسان بخواهد همه مکارم اخلاق و فضایل انسانی و جنود عقل را جمع کند، باید به تمامی آنچه در اخلاق خوب و بد دخیل است و نیز به جنود جهل و عقل احاطه علمی داشته باشد و بتواند بر طبق آن عمل کند. همچنین ممکن است برخی از عوامل تأثیر گذار در اخلاق خارج از اختیار فعلی انسان باشد. بنابراین درجه بالای اخلاق نیکو برای همگان یا میسر نیست و یا اگر میسر باشد خیلی سخت و دشوار است، ولی انسان نباید ناامید گردد، بلکه لازم است هر کسی در حد توان خود برای رسیدن به درجات بالاتر در فضایل اخلاقی تلاش کند و با یاری جستن از خدای تعالی و تمسک به اولیای الهی، زمینه توجهات خاص الهی را به وجود آورد؛ چرا که دست یافتن به اخلاق نیکوی انسانی بدون توجه به خالق متعال و انبیا و اوصیا میر نخواهد بود.

ب. نقش برخی خوردنی ها در عقل

اشاره

قبلاً درباره عقل و علم و همین طور قلب و عقل و ارتباط آن دو سخن گفتیم. روشن شد که روشنایی قلب و دل انسان به نور عقل است. انسان به عقل خوبی را از بدی، زشتی را از زیبایی، حق را از باطل و راست را از دروغ تشخیص می دهد. همچنین جنود و لشکریان عقل را بر شمردیم و تقابل آنها را با لشکریان جهل بیان کردیم. در این جا به تأثیر برخی از خوردنی ها در افزایش یا نقصان نور عقل اشاره می کنیم.

1. گوشت

تأثیر مستقیم زیاده روی در خوردن گوشت یا ترک آن بر اخلاق بیان گردید، حال به بررسی تأثیر گوشت در عقل انسانی می پردازیم .

امام صادق علیه السلام می فرماید:

اللَّحْمُ يُنْبِتُ اللَّحْمَ وَيَزِيدُ فِي الْعَقْلِ وَمَنْ تَرَكَ أَيَّاماً فَسَدَ عَقْلُهُ (1)؛

گوشت، در بدن تبدیل به گوشت می شود و بر خرد انسان می افزاید. و آن که چند روزی خوردن گوشت را ترک کند، خردش تباه می شود.

و نیز می فرماید:

مَنْ تَرَكَ اللَّحْمَ أَرْبَعِينَ صَبَاحاً سَاءَ خُلُقُهُ وَفَسَدَ عَقْلُهُ وَمَنْ سَاءَ خُلُقُهُ؛ فَأَذِنُوا فِي أُذُنِهِ بِالتَّوْبِ (2)؛

آن که خوردن گوشت را چهل روز ترک کند بد اخلاق می شود و خردش تباه می گردد. در گوش بد اخلاق اذان بگویند و فقرات آن را تکرار نمایند.

2. کدو

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

لَوْ أَلْتَبَاءَ فَإِنَّهُ يَزِيدُ فِي الدَّمَاغِ. وَكَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يُعْجِبُهُ الدُّبَاءُ؛ (3)

کدو را بخورید که در عقل می افزاید. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم آن را می پسندید و

ص: 134

1- طب الاثمة، ص 139، بحار الانوار، ج 63، ص 72.

2- مستدرک الوسائل، ج 16، ص 344؛ بحار الانوار، ج 63، ص 72.

3- خصال، ج 2، ص 632؛ بحار الانوار، ج 63، ص 225.

دوست داشت.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم ایجاد سرور و خوشحالی و از بین بردن حزن و اندوه از دل محزون را از آثار دیگر کدو می شمارد و به مصرف زیاد و طبخ آن سفارش فرموده است. (1)

و در روایت دیگر آمده است که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم به زنان خویش سفارش می کرد که وقتی غذا درست می کنند کدو در آن زیاد بریزند. (2)

و نیز از ایشان نقل شده است که می فرمود:

آن که کدو را با عدس بخورد دلش هنگام یاد خدا رقت پیدا می کند. (3)

3. خُرْفَه

* خُرْفَه (4)

امام صادق علیه السلام از پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم نقل می کند که فرمود:

عَلَيْكُمْ بِالْفَرْخِ وَ هِيَ الْمَكْيَسَةُ؛ فَإِنَّهُ إِنْ كَانَ شَيْءٌ يَزِيدُ فِي الْعَقْلِ فَهِيَ (5)؛

بر شما باد به خرفه و آن موجب زیرکی می شود. اگر چیزی موجب افزایش عقل باشد قطعاً خرفه است.

امام صادق علیه السلام خرفه را سبزی حضرت زهرا علیها السلام نامیده و بنی امیه را به جهت آن که این سبزی را «سبزی حمقا» نامیده اند، لعن کرده است. (6)

ص: 135

1- همان

2- همان، ص 228

3- همان

4- خرفه گیاهی است خودرو، دارای ساقه های سرخ رنگ که روی زمین می خوابد. برگهای سفید، تخم هایش ریز و سیاه است. در بعضی جاها خام آن را مانند سبزی های خوردنی می خوردند. دارای ویتامین های B و C است (فرهنگ عمید، ج 1، ص 1008).

5- المحاسن، ج 2، ص 517؛ بحار الانوار، ج 63، ص 234.

6- بحار الانوار، ج 66، ص 235.

4. سرکه

امام صادق علیه السلام می فرماید:

الْخَلَّ يَشُدُّ الْعَقْلَ (1)

سرکه خرد را قوی و تشدید می کند.

و در روایتی دیگر می فرماید:

الْخَلُّ يُنِيرُ الْقَلْبَ (2)

سرکه قلب را نورانی می کند.

امام رضا علیه السلام می فرماید:

الْخَلُّ يَشُدُّ الدَّهْنَ وَ يَزِيدُ فِي الْعَقْلِ (3)

سرکه ذهن را قوی و عقل را می افزاید.

امیر المؤمنین علیه السلام از آثار سرکه قطع زرداب و زنده کردن دل را شمرده اند. (4)

5. خمر

زندیقی از امام صادق علیه السلام پرسید: چرا خدای تعالی شراب را حرام کرده با این که لذتی بهتر از آن وجود ندارد. حضرت فرمود:

حَرَمَهَا لِأَنَّهَا أُمُّ الْخَبَائِثِ وَرَأْسُ كُلِّ شَرٍّ يَأْتِي عَلَى شَارِبِهَا سَاعَةٌ يُسَلَبُ لُبُّهُ فَلَا يَعْرِفُ رَبَّهُ وَ لَا يَتْرُكُ مَعْصِيَةَ إِلَّا رَكْبَهَا وَ لَا يَتْرُكُ حَرَمَةً إِلَّا
إِنْتَهَكَهَا... وَ

ص: 136

1- الكافي، ج 6، ص 329؛ بحار الانوار، ج 63، ص 301.

2- بحار الانوار، ج 63، ص 303

3- الكافي، ج 6، ص 329، بحار الانوار، ج 63، ص 303.

4- ر.ک: همان، ص 305.

السَّكْرَانُ زَمَامُهُ بِيَدِ الشَّيْطَانِ إِنْ أَمَرَهُ أَنْ يَسْجُدَ لِلْأَوْثَانِ سَجْدًا وَ يَنْقَادُ حَيْثُمَا قَادَهُ؛ (1)

شراب را بدان جهت حرام کرده است که اصل و ریشهء همهء خبائث و سرآغاز همهء شرور است. شراب خوار را وقتی می رسد که عقل از او مسلوب شود و پروردگارش را نشناسد و از هیچ معصیتی فروگذار نکند و هیچ حرمتی را نرسد، جز آن که هتک کند... زمام مست به دست شیطان است، اگر به او دستور دهد که بر بتها سجده کن، می کند. و شیطان او را هر جا ببرد، می رود.

بدیهی است کسی که با ارزش ترین عطای پروردگارش؛ یعنی عقل و خرد را از دست می دهد، بی مبالا خواهد شد و هر کاری در توانش باشد، انجام خواهد داد. چنین شخصی از هیچ کس ابایی ندارد و برای هیچ کسی احترام قائل نخواهد شد؛ زیرا عقل و خرد است که راه را به انسان می نماید و مسیر به کارگیری قدرت را برای او مشخص می کند.

ج. نقش پر خوری و برخی خوردنی ها در قلب

اشاره

در برخی از روایاتی که گذشت علاوه بر بیان نقش خوردنی ها در عقل به نقش آنها در قلب نیز اشاره شده بود. چنان که پیش تر بیان شد، جایگاه عقل و خرد، قلب است. از این رو آنچه موجب افزایش عقل گردد، نورانیت و روشنایی قلب را نیز افزایش خواهد داد. در اینجا به روایات دیگری در این باره اشاره می کنیم.

ص: 137

1- احتجاج، ج 2، ص 346؛ وسائل الشیعة، ج 25، ص 317، بحار الانوار، ج 62، ص 162.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

نُورُ الْحِكْمَةِ الْجُوعُ وَ التَّبَاعُدُ مِنَ اللَّهِ السَّبْعُ... لَا تَمِيتُوا الْقُلُوبَ بِكَثْرَةِ الطَّعَامِ وَ الشَّرَابِ؛ فَإِنَّ الْقَلْبَ يَمُوتُ كَالزَّرْعِ إِذَا كَثُرَ عَلَيْهِ الْمَاءُ. لَا تَشَّ بَعُوا فَتَطْفَأُ نُورُ الْمَعْرِفَةِ مِنْ قُلُوبِكُمْ (2)؛

گرسنگی، حکمت و سیری، دوری از خداست... دل های خویش را با زیادی غذا و نوشیدنی نمی رانید؛ زیرا که دل ها همانند زراعتها با آب زیاد از بین می روند. سیر نخورید که نور معرفت در دلهايتان خاموش می شود.

پرخوری نه تنها نور قلب را سلب می کند، بلکه شادابی و طراوت بدن را هم از بین می برد و صورت جوانی را از انسان می گیرد (3)، بلکه صحت و سلامتی جسم و جان آدمی را به خطر می اندازد.

امام رضا علیه السلام می فرماید:

لَوْ أَنَّ النَّاسَ فَصَدُوا فِي الْمَطْعَمِ لَأَسْتَقَامَتِ أْبْدَانُهُمْ. (4)؛

اگر مردم در خوراکشان میانه روی کنند، بدن هایشان پایدار و استوار خواهد بود.

این سخن معصوم دلالت دارد که نه تنها پرخوری امری مذموم است، بلکه گرسنه ماندن هم امر پسندیده ای نیست. باید مراعات سلامتی و صحت بدن را

ص: 138

1- عنوان پرخوری اگر چه از زیر مجموعه خوردنی ها نیست، ولی به مناسبت بحث خوردنی ها در اینجا مورد بحث قرار گرفت

2- جامع الاخبار، ص 183؛ بحار الانوار، ج 63، ص 331.

3- ر.ک: علل الشرایع، ج 2، ص 183؛ بحار الانوار، ج 66، ص 334.

4- المحاسن، ج 2، ص 439؛ بحار الانوار، ج 63، ص 334.

نمود و نیازهای آن را برآورد؛ نه آن قدر کم خورد که احساس ضعف، مانع کار شود و نه آن قدر پرخوری کرد که احساس سنگینی و کسالت مجالی برای چابکی نگذارد. به همین جهت است که حضرت عیسی علیه السلام بنی اسرائیل را این چنین توصیه می کند:

نخورید تا گرسنه شوید و آن گاه که گرسنه شدید به اندازه ای بخورید که سیر نشوید؛ زیرا اگر به اندازه سیری بخورید، گردن هایتان کلفت و پهلوهایتان از چربی می شود و پروردگار خویش را فراموش می کنید. (1)

2. عسل

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

العَسَلُ شِفَاءٌ مِنْ كُلِّ دَاءٍ، وَلَا دَاءَ فِيهِ يُقَلُّ الْبَلْغَمَ وَيَجْلُو الْقَلْبَ (2)؛

عسل شفای هر دردی است. و در آن دردی نیست. بلغم را کم می کند و قلب را جلا می دهد.

در روایت دیگر آمده عسل آن گاه که خالص و شهد باشد در آن شفا قرار داده شده است. (3) در حدیثی دیگر تأکید شده است که عسل حافظه را زیاد می کند (4) و عسل مانند عطر و نگاه کردن به سبزی و سواری نشاط آور است. (5)

پس خوردن عسل از چند جهت در اخلاق تأثیر می گذارد: اول این که نشاط و شادابی می آورد و حزن و اندوه را برکنار می کند و نشاط چنان که در جنود عقل

ص: 139

1- بحار الانوار، ج 66، ص 337؛ المحاسن، ج 2، ص 447

2- مستدرک الوسائل، ج 16، ص 367؛ مکارم الأخلاق، ص 166؛ بحار الانوار، ج 63، ص 294

3- بحار الانوار، ج 66، ص 292؛ المحاسن، ج 2، ص 449.

4- بحار الانوار، ج 66، ص 290؛ عیون الاخبار، ج 1، ص 42

5- بحار الانوار، ج 66، ص 291؛ عیون الاخبار، ج 1، ص 44.

اشاره شد از اخلاق و آداب پسندیده آدمی است.

دوم این که قلب و دل آدمی را جلا و صفا می دهد. و وقتی دل آدمی صفا پیدا کند و زنگارها از آن زدوده شود و مشغولیت هایش کاهش یابد، پرخاشگری و عصبانیت در انسان کاهش می یابد.

سوم این که امراض جسمانی را علاج می کند و بدیهی است که اگر بدن صحیح و سلامت باشد، راه اخلاق خوب و عبادت و قرب به خدا برای انسان هموار می گردد.

3. انار

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مَا مِنْ رُمَّانَةٍ إِلَّا وَفِيهَا حَبَّةٌ مِنَ الْجَنَّةِ فَإِذَا شَدَّ مِنْهَا شَيْءٌ فَخُذُوهُ وَمَا وَقَعَتْ أَوْ قَالَ مَا دَخَلَتْ تِلْكَ الْحَبَّةُ مَعِدَةَ امْرِئٍ قَطُّ إِلَّا أَنْارَتْهَا أَرْبَعِينَ لَيْلَةً وَنَفَتْ عَنْهُ مِنَ الشَّيْطَانِ الْوَسْوَسَةَ (1)

هیچ اناری نیست، مگر این که در آن دانه ای بهشتی وجود دارد. پس هرگاه دانه ای از انار افتاد آن را بگیرید. آن دانه در معده مردی واقع نمی شود، جز این که آن را چهل شب نورانی می کند و شیطان و وسوسه خود را از آن بر می گیرد.

در این حدیث و برخی از احادیث دیگر که در این زمینه وارد شده، اگر چه در ظاهر مرجع ضمیر «ها» در «انارتهای» و «عنه»، معده و مرد است، ولی در حقیقت نورانی شدن صفت قلب است؛ زیرا وسوسه شیطان به قلب منتسب می شود. شاهد این مطلب روایتی است که صدوق رحمة الله در خصال از امیر المؤمنین علیه السلام نقل

ص: 140

1- دعائم الاسلام، ج 2، ص 112؛ المحاسن، ج 2، ص 540؛ بحارالانوار، ج 63، ص 157؛

می کند که فرمود:

كُلُوا الرُّمَانَ بِشَحْمِهِ فَإِنَّهُ دِبَاغٌ لِّلْمَعِدَةِ وَفِي كُلِّ حَبَّةٍ مِنَ الرُّمَانِ إِذَا اسْتَقَرَّتْ فِي الْمَعِدَةِ حَيَاةٌ فِي الْقَلْبِ وَإِنَارَةٌ لِلنَّفْسِ وَتَدْفَعُ وَسَاوِسَ الشَّيْطَانِ
أَرْبَعِينَ لَيْلَةً (1)

انار را با پیه آن بخورید که معده را دباغی و پاکیزه می کند و در هر دانه ای از آن وقتی در معده قرار می گیرد، حیاتی برای قلب و نوری برای نفس است و وسواس شیطان را چهل شب ناتوان و مریض می کند.

در حدیثی دیگر، امام صادق علیه السلام می فرماید:

مَنْ أَكَلَ حَبَّةً مِنْ رُمَانٍ أَمْرَضَتْ شَيْطَانَ الْوَسْوَسَةِ أَرْبَعِينَ يَوْمًا (2)؛

آن که دانه ای از انار را بخورد، شیطان وسوسه گر را چهل روز ناتوان می کند.

در این دو روایت ناتوانی وسوسه شیطان و دباغی معده به هر دانه ای از انار منتسب شده است. روشن است که وجود این خصوصیت برای هر دانه انار، وجود اثر یا آثاری دیگر برای دانه بهشتی را نفی نمی کند. به خاطر همین نکته است که در برخی از روایات تأکید شده است که انار را به تنهایی میل نمایید و کسی را در آن شریک نکنید و اگر دانه ای بر زمین افتاد، آن را هم بردارید.

یزید بن عبد الملک گوید:

بر امام صادق علیه السلام وارد شدم در دست ایشان اناری بود. حضرت به خادم خویش فرمود: ای معتب به ایشان اناری ده که من شراکت در انار را به هیچ وجه دوست نمی دارم. بعد حجامت فرمود و مرا هم امر به حجامت کرد و سپس اناری دیگر طلب کرد و فرمود:

ص: 141

1- خصال، ج 2، ص 636؛ بحارالانوار، ج 63، ص 156.

2- الکافی، ج 6، ص 353؛ وسائل الشیعة، ج 25، ص 153.

هر مؤمنی اناری را کامل بخورد، خدای تعالی شیطان را از دل او چهل روز دور می کند و آن که در انار کامل بخورد صد روز شیطان را از قلب او بیرون می کند و آن که سه انار کامل بخورد شیطان را یک سال از قلب او دور می کند و کسی که شیطان از نورانیت قلب او دور شود، گناه نمی کند و کسی که گناه نکند وارد بهشت می شود. (1)

در روایت دیگر توصیه به خوردن انار شیرین کرده و فرموده است:

هیچ دانه ای از آن در معده واقع نمی شود، جز این که مرض را از بین می برد و شیطان وسوسه اش را از او خاموش می کند. (2)

در روایتی دیگر امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ أَكَلَ زُمَانَةً عَلَى الرَّيِّقِ أَنْارَتْ قَلْبَهُ أَوْ بَعِينَ يَوْمًا. (3)؛

آن که ناشتا اناری را بخورد، دلش چهل روز نورانی می شود.

انار از میوه هایی است که در کلمات معصومان علیهم السلام سفارش فراوان به خوردن آن شده و آثار فراوانی برای آن بیان گردیده است که از مهم ترین آنها می توان به ناتوانی و ضعف و وسوسه شیطان اشاره کرد. این ویژگی ها با توجه به زندگی و حیات پیدا کردن دل آدمی و نورانی شدن آن به واسطه خوردن انار، روشن و بدیهی است؛ زیرا آن چه از شیطان است، ظلمت و تاریکی است و انار نورانیت و حیات برای قلب به ارمغان می آورد. پس در تصرف قلب آدمی با شیطان مقابله می کند.

4. گلابی

امام صادق علیه السلام فرمود:

ص: 142

1- الکافی، ج 6، ص 353.

2- همان، ص 354

3- الکافی، ج 6، ص 354؛ بحارالانوار، ج 63، ص 161.

كُلُوا الْكُمَثْرَى فَإِنَّهُ يَجْلُو الْقَلْبَ وَ يُسَكِّنُ أَوْجَاعَ الْجَوْفِ بِإِذْنِ اللَّهِ تَعَالَى (1)؛

گلابی را بخورید که قلب را جلا می دهد و دردهای شکم را به اذن خدا برطرف می کند.

و نیز می فرماید:

الْكُمَثْرَى يَدْبِغُ الْمَعِدَةَ وَيُقَوِّيهَا، هُوَ وَالسَّفَرَجَلُ سَوَاءٌ، وَ هُوَ عَلَى الشَّبَّاحِ أَنْفَعُ مِنْهُ عَلَى الرَّيْقِ، وَ مَنْ أَصَابَهُ طَخَاءٌ فَلْيَأْكُلْهُ يَعْنِي عَلَى الطَّعَامِ (2)؛

گلابی معده را دباغی کرده و تقویت می کند. گلابی و به مساوی اند. خوردن گلابی پس از غذا بهتر از ناشتا خوردن آن است. کسی که دلش بگیرد، پس از غذا گلابی بخورد.

بر اساس روایت دیگر امام صادق علیه السلام برای کسی که از دل درد شکایت می کرد، خوردن گلابی را توصیه فرمود. (3)

5. آب نیل

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

مَاءُ نَيْلٍ مِصْرَ يُمِيتُ الْقَلْبَ (4)؛

آب رودخانه نیل در مصر قلب را می میراند.

ص: 143

1- الکافی، ج 6، ص 358؛ المحاسن، ج 2، ص 553.

2- الکافی، ج 6، ص 358.

3- مستدرک الوسائل، ج 16، ص 405

4- بحار الانوار، ج 66، ص 449؛ وسائل الشیعة، ج 25، ص 271؛ مکارم الاخلاق، ص 156. همچنین ر.ک: بحار الانوار، ج 66، ص 450.

امام صادق علیه السلام فرمود:

خدای تعالی خون ریخته شده را حرام کرده، به جهت آن که قساوت به بار می آورد و مهربانی و رحمت را از دل انسان سلب می کند. (1)

امام رضا علیه السلام بد خلقی و قساوت قلب و کمی رأفت و رحمت را از علل حرمت خوردن حیوان مرده شمرده، می فرماید:

آن که حیوان مرده می خورد از کشتن فرزند و پدر و دوست خویش هم ابایی ندارد. (2)

خوردنی هایی که ذکر شد نمونه هایی از انواع مختلف خوراکی هاست که در احادیث معصومان علیهم السلام به تأثیر آنها بر قلب انسان تصریح شده است. در بحث بعدی نیز به مواردی دیگر اشاره خواهد شد. به طور کلی همه خوردنی ها آثاری در جسم و جان آدمی دارد. مهم آن است که انسان بتواند آثار هر چیزی را تشخیص دهد، ولی این امر بدون توجه به پروردگار و خالق موجودات، برای انسان ناممکن است. شاید انسان به برخی آثار در قسمتی از خوراکی ها دست پیدا کند، ولی هیچ گاه نخواهد توانست تمام آثار آنها را کشف کند؛ زیرا انسان به ابعاد وجودی خود و موجودات دیگر احاطه کامل ندارد. پس ناچار باید از انبیای الهی اطاعت و پیروی نماید تا سالم و صحیح بماند و از جهت روح و بدن کامل باشد و زندگی همراه با شادی و شادایی برای خود فراهم سازد.

د. نقش پوشیدنی ها در اخلاق

پوشاک از جهت نوع لباس، پارچه، رنگ و تمیزی آثاری در انسان دارد، که در

ص: 144

1- بحار الانوار، ج 65، ص 162؛ احتجاج، ج 2، ص 92

2- بحار الانوار، ج 65، ص 165-166؛ علل الشرایع، ج 2، ص 170-171.

اینجا در هر مورد روایتی بیان می شود:

رسول خدا فرمود:

ثَلَاثٌ يَفْرَحُ بِهِنَّ الْجِسْمُ وَيَرْبُو الطَّيِّبُ وَاللَّبَاسُ الْكَلْبِيُّ وَشُرْبُ الْعَسَلِ (1)؛

سه چیز است که جسم را شاداب می کند و موجب رشد آن می گردد: عطر، لباس نرم و نوشیدن عسل.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

يَا أَبَا ذَرٍّ، الْبَسِ الْحَسَنَ مِنَ اللَّبَاسِ، وَالصَّفِيْقَ مِنَ الثِّيَابِ لِنَلَا يَجِدَ الْفَخْرُ فَيْكَ مَسْلَكًا (2)

ای ابوذر لباس زبر و ضخیم بپوش تا فخر و مباهات در تو راه پیدا نکند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

آن گاه که به دره مکه فرود می آید، لباس های کهنه یا ژنده یا زبر خود را بپوشید؛ زیرا کسی بدون هیچ کبر و غروری به دره مکه فرود نمی آید، جز این که خدای تعالی او را می آمرزد. (3)

عبدالله بن یعفور از امام صادق علیه السلام پرسید:

مَا حَدُّ الْكِبْرِ؟ قَالَ: الرَّجُلُ يَنْظُرُ إِلَى نَفْسِهِ إِذَا لَبَسَ الثَّوْبَ الْحَسَنَ يَشْتَهِي أَنْ يُرَى عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: «بَلِ الْإِنْسَانُ عَلَى نَفْسِهِ بَصِيرَةٌ» (4)

حد کبر چیست؟ فرمود: مردی وقتی لباس خوب می پوشد و به خود نگاه می کند، دوست دارد به این حال دیده شود. سپس فرمود: بلکه انسان به

ص: 145

1- مستدرک الوسائل، ج 1، ص 419؛ بحار الانوار، ج 59، ص 295.

2- امالی طوسی، ص 537؛ مکارم الاخلاق، ص 471؛ بحار الانوار، ج 74، ص 92.

3- بحار الانوار، ج 79، ص 312.

4- مکارم الاخلاق، ص 113؛ بحار الانوار، ج 76، ص 312.

نفس خویش آگاه است.

گروهی از خوارج بصره بر امیر المؤمنین علیه السلام وارد شدند و در میان آنها مردی بود به نام جعد بن بعجة، او به حضرت در مورد لباسش خرده گرفت و گفت:

مَا يَمْنَعُكَ أَنْ تَلْبَسَ؟ فَقَالَ: مَا لَكَ وَ لِلْبَاسِي! هَذَا أَبْعَدُ لِي مِنَ الْكِبَرِ وَأَجْدَرُ أَنْ يَقْتَدِيَ بِي الْمُسْلِمُ (1)؛

چه چیز باعث می شود که لباس خوب نپوشی؟ حضرت فرمود: توجه کار با لباس من داری؟ این لباس انسان را از کبر دورتر می کند و سزاوارتر است که مسلمان بر من اقتدا کند.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

غَسَلُ الثِّيَابِ يُذْهِبُ الْهَمَّ وَالْحُزْنَ (2)

شستن لباس حزن و اندوه را بر طرف می کند.

حنان بن سدير می گوید: بر امام صادق علیه السلام وارد شدم در حالی که در پایم نعلین سیاه داشتم، حضرت فرمود:

يَا حَنَانُ مَا لَكَ وَ لِلسُّودَاءِ أَمَا عَلِمْتَ أَنَّ فِيهَا ثَلَاثَ خِصَالٍ تُضَعِّفُ الْبَصَرَ وَ تُرَخِّي الذِّكْرَ وَ تُورِثُ الْهَمَّ وَ مَعَ ذَلِكَ مِنْ لِبَاسِ الْجَبَّارِينَ قَالَ: فَقُلْتُ: فَمَا أَلْبَسُ مِنَ النَّعَالِ؟ قَالَ: عَلَيْكَ بِالصَّفْرَاءِ فَإِنَّ فِيهَا ثَلَاثَ خِصَالٍ: تَجْلُو الْبَصَرَ وَ تَشْدُدُّ الذِّكْرَ وَ تَذَرُّ الْهَمَّ وَ هِيَ مَعَ ذَلِكَ مِنْ لِبَاسِ النَّبِيِّينَ (3)؛

ای حنان، تو و نعلین مشکی؟! آیا نمیدانی که در آن سه خصوصیت است: دیده را ضعیف و آلت مردانگی را سست می کند و موجب غم و

ص: 146

1- مستدرک الوسائل، ج 3، ص 258؛ بحار الانوار، ج 33، ص 382.

2- خصال، ج 2، ص 612؛ وسائل الشیعة، ج 5، ص 14؛ بحار الانوار، ج 64، ص 278.

3- الکافی، ج 6، ص 465.

اندوه است؛ با این همه، لباس ستمگران نیز است. می گوید: گفتم پس کدام نعلین را بپوشم؟ فرمود: نعلین زرد، که در آن سه ویژگی وجود دارد: دیده را جلا می دهد، آلت مردانگی را محکم می کند و غم و اندوه را برطرف می نماید و با وجود اینها لباس پیامبران هم است.

انگشتر عقیق هم از جمله چیزهایی است که در بر طرف کردن غم و اندوه و فقر و نفاق تأثیر دارد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مَنْ اتَّخَذَ خَاتَمًا فَصَّهُ عَقِيقٌ لَمْ يَفْتَقِرْ ، وَلَمْ يُقْضَ لَهُ إِلَّا بِالتِّي هِيَ أَحْسَنُ (1)؛

آنکه انگشتری عقیق بر دست کند، فقیر نشود و بر او جز خوبی حکم نشود.

امام رضا علیه السلام فرمود:

الْعَقِيقُ يَنْفِي الْفَقْرَ وَ لُبْسُ الْعَقِيقِ يَنْفِي النِّفَاقَ (2)

عقیق فقر را از بین می برد و پوشیدن عقیق نفاق را دور می کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

تَخْتَمُوا بِالْعَقِيقِ؛ فَإِنَّهُ لَا يُصِيبُ أَحَدَكُمْ غَمٌّ مَا دَامَ لَكَ عَلَيْهِ؛ (3)

انگشتر عقیق در دست کنید؛ زیرا تا مادامی که آن را در دست دارید، به کسی از شما غم و اندوه نرسد.

البته باید توجه داشت آثاری که در این مباحث طرح می شود به صورتی نیست که برای همه، در همهء حالات روشن و محسوس باشد؛ زیرا وقتی به عنوان مثال

ص: 147

1- الکافی، ج 6، ص 471؛ ثواب الأعمال، ص 173.

2- الکافی، ج 6، ص 470؛ وسائل الشیعه، ج 5، ص 85

3- عیون الاخبار، ج 2، ص 47؛ وسائل الشیعه، ج 5، ص 86

برای بر طرف شدن غم و اندوه، خوردن میوه ای با عمل به خصوصی سفارش می شود، ممکن است استفاده از آن میوه و انجام آن عمل با امر دیگری در عرض هم تحقق پیدا کند که اثر آن ایجاد غم و اندوه باشد و اینها وقتی در کنار هم قرار می گیرند تأثیر هم دیگر را خنثی کنند. در این صورت اصل غم و اندوهی که از سابق در انسان وجود داشت، باقی می ماند و گمان می شود که این میوه یا این عمل اثر گفته شده را نداشت، در صورتی که واقع امر چنین نیست و در حقیقت آن تأثیرها واقعاً صورت پذیرفته است.

چهارم: نقش مصاحبت با مردم در اخلاق

بدون شک مصاحبت و همنشینی با مردم در اخلاق و آداب انسان مؤثر است. نه تنها در میان انسان ها، بلکه در موجودات دیگر همچون حیوانات و گیاهان نیز تأثیر برخی در برخی دیگر مشهود و معلوم است. حیواناتی که در کنار هم زندگی می کنند، شاداب و پر جنب و جوش هستند، ولی آنها که از همدیگر جدا می شوند، شادابی و جنب و جوش خود را از دست می دهند. پس اصل تأثیر همنشینی، مصاحبت، دوستی و رفاقت مسلم است. انسان ها با فرهنگ ها و آداب مختلفی که دارند، دارای اخلاق و صفات نفسانی گوناگون نیز هستند و با برقراری ارتباط میان آنها آداب و سنن و فرهنگ های اقوام بر هم می خورد و اخلاق و ریشه های اخلاقی هر گروهی یا هر فردی به گروه یا فرد دیگر سرایت می کند. به همین جهت است که پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَ قَرِينِهِ (1)؛

مرد بر دین دوست و همنشیش است.

بنابراین در رفاقت ها و همنشینی ها باید بسیار مواظبت نمود و در انتخاب

ص: 148

دوست دقت و تامل فراوان به خرج داد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ لَمْ يَجْتَنِبْ مُصَادَقَةَ الْأَحْمَقِ أَوْشَكَ أَنْ يَتَخَلَّقَ بِأَخْلَافِهِ (1)

کسی که از دوستی احمق دوری نکند، زود باشد که به اخلاق او متخلق گردد.

احمق و کودن از انجام کارهای سبک و زشت ابایی ندارد و چه بسا اندیشه ای هم درباره آنها نداشته باشد. چنین کسی در جامعه از مقام و منزلتی بر خوردار نیست و بر کارهایش خرده گرفته نمی شود. اگر انسان خردمند و اندیشمندی که در میان جامعه انسانی از مقام و منزلت خوبی برخوردار است، بلکه نزد خدای تعالی نیز مقامی بس بلند دارد، با شخص کودن و بی خرد مصاحبت کند به تدریج از خرد و اندیشه او هم کاسته می شود و به مرحله ای می رسد که کارهای احمقانه از او هم سر می زند و او هیچ اهمیتی به آن نمی دهد و بسا می شود که توجهی به کار سبک خود نداشته باشد.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

مُجَالَسَةُ الْأَشْرَارِ تُورِثُ سُوءَ الظَّنِّ بِالْأَخْيَارِ (2)؛

همنشینی با اشرار موجب سوء ظن به نیکان می شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

أَرْبَعَةٌ مَفْسَدَةٌ لِلْقُلُوبِ... وَ مُجَالَسَةُ الْمُؤْتَى. فَقِيلَ لَهُ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَا مُجَالَسَةُ الْمُؤْتَى قَالَ: مُجَالَسَةُ كُلِّ ضَالٍّ عَنِ الْإِيمَانِ وَ جَائِرٍ فِي الْأَحْكَامِ (3)

ص: 149

1- امالی صدوق، ص 269؛ بحار الانوار، ج 71، ص 190

2- امالی صدوق، ص 446؛ بحار الانوار، ج 71، ص 191.

3- امالی مفید، ص 315؛ بحار الانوار، ج 71، ص 192.

چهار چیز است که قلب ها را فاسد می کند: ... و همنشینی با مردگان.

پرسیده شد: ای رسول خدا، همنشینی با مردگان چیست؟ فرمود: همنشینی با همه آنان که راه ایمان را گم کرده و از احکام منحرف اند.

در حدیثی دیگر نیز از «مجالسة الموتی» سؤال شد، و حضرت فرمود:

كُلُّ غَنِيٍّ مُتْرَفٍ (1):

هر ثروتمند خوش گذران.

امیر المؤمنین علیه السلام علامت شناخت دین داری و کفر اشخاص را دوستان آنها دانسته اند، می فرمایند:

فَمَنْ إِشْتَبَهَ عَلَيْكُمْ أَمْرُهُ وَ لَمْ تَعْرِفُوا دِينَهُ فَانظُرُوا إِلَى خُلَطَائِهِ فَإِنْ كَانُوا أَهْلَ دِينِ اللَّهِ فَهُوَ عَلَى دِينِ اللَّهِ وَإِنْ كَانُوا عَلَى غَيْرِ دِينِ اللَّهِ فَلَا حَظَّ لَهُ فِي دِينِ اللَّهِ. إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ كَانَ يَقُولُ: مَنْ كَانَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَ الْيَوْمِ الْآخِرِ فَلَا يُؤَاخِئَنَّ كَافِرًا وَ لَا يُخَالِطَنَّ فَاجِرًا وَ مَنْ آخَى كَافِرًا أَوْ خَالَطَ فَاجِرًا كَانَ كَافِرًا فَاجِرًا. (2)

آن که امرش بر شما مشتبه شد و دین او را نشناختید، همنشینان او را بنگرید. اگر آنها اهل دین خدا بودند، پس او هم بر دین خداست و اگر آنها بر غیر دین خدا بودند، او هم از دین خدا بهره ای ندارد. همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرمود: کسی که به خدا و روز قیامت ایمان آورده، با کافر برادری نمی کند و با فاجر اختلاط نمی نماید. آنکه با کافر برادری کند و با فاجر اختلاط نماید، کافر و فاجر است.

و نیز خطاب به فرزندش امام حسن علیه السلام می فرماید:

ص: 150

1- بحار الانوار، ج 71، ص 194، خصال، ج 1، ص 228

2- صفات الشيعة، ص 6؛ بحار الانوار، ج 71، ص 197

يَا بُنَيَّ إِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْأَحْمَقِ فَإِنَّهُ يُرِيدُ أَنْ يَنْفَعَكَ فَيَضُرُّكَ وَإِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْبَخِيلِ فَإِنَّهُ يَقْعُدُ عَنْكَ أَحْوَجَ مَا تَكُونُ إِلَيْهِ وَإِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْفَاجِرِ فَإِنَّهُ يَبِيعُكَ بِالتَّافِهِ وَإِيَّاكَ وَ مُصَادَقَةَ الْكَذَّابِ فَإِنَّهُ كَالسَّرَابِ يَقْرُبُ عَلَيْكَ الْبَعِيدَ وَ يُبْعِدُ عَنْكَ الْقَرِيبَ؛ (1)

فرزندم، از دوستی با احمق بر حذر باش که او می خواهد به تو منفعت رساند، زیان می رساند. و از دوستی با بخیل بر حذر باشد؛ چرا که به هنگام نیاز شدید به او، تو را رها می کند. و از دوستی با فاجر بر حذر باش که تو را به قیمت ارزان می فروشد. و از دوستی با دروغ گو بر حذر باش که او مثل سراب است؛ دور را بر تو نزدیک و نزدیک را دور می کند.

در همه این روایات چنان که می بینیم، بحث از دوستی، اختلاط و همنشینی است. بدیهی است که این مطلب با روابط محدود میان دو نفر حاصل نمی شود، بلکه این سه امر آن گاه محقق می شوند که دو شخص با هم روابط نزدیک و تنگاتنگ داشته باشند و بیشتر اوقاتشان با همدیگر صرف شود. علاوه بر آن نزدیکی و با هم بودنشان نیز به نزدیکی مکانی منحصر نباشد، بلکه به همدیگر تمایل داشته و میان ارواحشان الفت و سازگاری باشد. آثاری که در روایات بیان گردید در حقیقت نظر به روابطی در این حد دارد.

البته باید توجه داشت که هرگونه رابطه دوستانه و اختلاط با اشخاص همراه با میل درونی، آثاری در حد و اندازه خود دارد. بنابراین مؤمنین باید در روابط خود با اشخاص جانب احتیاط را مراعات کنند و با هرکس - هرچند اندک - دوستی، اختلاط و همنشینی نکنند. آنها باید در انتخاب دوست دقت لازم و به کارها و رفتار آنان توجه کامل داشته باشند. کارهای بد و رفتار ناپسند آنها را به آنان گوشزد کنند و ناخشنودی خود را نسبت به آن کارها و رفتارها اظهار دارند و با تذکرات خویش،

ص: 151

سعی در پیشگیری از اعمال ایشان داشته باشند.

به طور کلی باید اساس دوستی، محبت، اختلاط و همنشینی برای کمک به همدیگر در جهت رسیدن به قرب الهی و درجات عالی ایمان، تقوا و معرفت باشد. تا بدین وسیله اخلاق خوب و رفتار شایسته برای همه پی ریزی شود.

اگر انسان در برخی موارد ناچار شد با اشخاصی غیر سالم مصاحب شود، در درجه اول باید به قدر امکان از کارهای ناپسند آنان بیزاری کند. بیزاری گاهی فقط به قلب و دل آدمی منحصر می شود؛ یعنی انسان از ته دل از کارهای آنان تبری می جوید. گاهی هم لازم است انسان به زبان و دیگر اعضا ناخشنودی خود را اظهار کند، تا بتواند بدین وسیله آنان را متوجه کارهای ناپسند خود کند. در نهایت اگر نتوانست در آنها تأثیر گذارد به هر صورت که ممکن است باید روابط خویش را با آنان به حداقل رساند و یا حتی با آنان قطع رابطه کند تا ضرری از ناحیه آنان متوجه دین و دنیایش نگردد.

البته در همه این مراحل توجه به خدا نباید فراموش شود و باید این کار را فقط برای رضای خدای سبحان انجام دهد. در این صورت امید موفقیت به لطف و یاری حق متعال خیلی بیشتر می شود و اجری فراوان به دنبال خواهد آورد. همچنین هیچ گاه نباید در چنین کاری شتاب و عجله نمود؛ زیرا ممکن است همه نقشه ها با یک لحظه غفلت به هم بخورد و رشته کار از دست انسان خارج گردد.

پنجم: نقش گناه و اطاعت در اخلاق

اشاره

گناه و معصیت تأثیر فراوانی در زندگی بشر می گذارد. بر اساس روایات، جامعه فاسد تبعاتی برای همه افراد آن در پی می آورد. همچنین گناهان فردی نیز آثار و تبعاتی برای خود شخص دارد که در این قسمت به هر دو بحث خواهیم پرداخت.

ص: 152

آدمی هیچ گاه از زندگی اجتماعی و همراهی با دیگر انسان ها فارغ نبوده است. از زمانی که انسان در این دنیا چشم باز می کند، خود را در میان اجتماعی از آدمیان خوب و بد می یابد و چاره ای هم جز پذیرش این شرایط ندارد. اجتماعی که هیچ گاه از آلودگی به گناهان و معاصی خالی نیست و این معاصی آثار فراوانی در گذشته و آینده بر جوامع انسانی گذارده و خواهد گذاشت. خدای تعالی می فرماید:

(أَلَمْ يَرَوْا كَمْ أَهْلَكْنَا مِنْ قَبْلِهِمْ مِنْ قَرْنٍ مَكَّنَّهِمْ فِي الْأَرْضِ مَا لَمْ تُمَكِّنْ لَكُمْ وَأَوْسَدْنَا السَّمَاءَ عَلَيْهِمْ مِدْرَارًا وَجَعَلْنَا الْأَنْهَارَ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهِمْ فَأَهْلَكْنَاهُمْ بِذُنُوبِهِمْ)؛ (1)

آیا ندیدند چقدر از اقوام گذشته را هلاک ساختیم؟ اقوامی که به آنها مکتی داده بودیم که به شما آن را ندادیم، باران های پیاپی هم بر آنان فرو می ریختیم و از زیر آبادی های آنان جوی ها جاری می ساختیم؛ پس به خاطر گناهانشان آنها را هلاک کردیم.

و می فرماید:

(وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ) (2)

اگر اهل آبادیها ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند، برکات آسمان و زمین را بر آنها می گشودیم.

امام حسن علیه السلام می فرماید:

اگر مردم سخن خدا و رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم را گوش می دادند، آسمان بارانش را به آنها می بخشید و زمین برکتش را، و هیچ گاه دو شمشیر در این امت با

ص: 153

1- انعام (6)، آیه 6.

2- اعراف (7)، آیه 96

هم رد و بدل نمی شد و مردم تا روز قیامت همیشه تر و تازه می خوردند. (1)

امیر المؤمنین علیه السلام در این مورد به خدای تعالی سوگند یاد می کند که از بین رفتن نعمت های الهی و رسیدن بلاها به خاطر گناهای است که از بندگان الهی سر می زند:

وَإِنَّ اللَّهَ، مَا كَانَ قَوْمٌ قَطُّ فِي غَضِّ نِعْمِهِ مِنْ عَيْشٍ فَرَّالٍ عَنْهُمْ إِلَّا بِذُنُوبٍ اجْتَرَحُوهَا، لِأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَامٍ لِلْعَبِيدِ. وَلَوْ أَنَّ النَّاسَ حِينَ تَنَزَّلُ بِهِمُ النَّعْمُ، وَتَزُولُ عَنْهُمْ النَّعْمُ، فَرَعَوْا إِلَى رَبِّهِمْ بِصِدْقٍ مِنْ نِيَّاتِهِمْ، وَوَلَّهِ مِنْ قُلُوبِهِمْ، لَرَدَّ عَلَيْهِمْ كُلَّ شَارِدٍ، وَأَصْلَحَ لَهُمْ كُلَّ فَاسِدٍ؛ (2)

به خدا سوگند، هیچ نعمت تر و تازه ای از زندگی هیچ قومی زایل نمی شود، مگر به خاطر گناهایی که مرتکب می شوند؛ زیرا که خدای تعالی بر بندگان هیچ ستمی را روا نمی دارد. اگر مردمان موقعی که بلا بر آنها فرود می آید و نعمت ها از آنها زایل می شود، با صدق نیت و قلبی شیفته، به سوی پروردگارشان تضرع کنند، خدای تعالی فراری ها را به آنها برمی گرداند و تباهی های آنها را اصلاح می کند. (3)

آثار طاعات و معاصی انسانها در خود آنان و در همه موجودات دیگر عالم بیشتر از آن است که در این بحث مختصر بگنجد، بلکه از حد شناخت بشر خارج است. در ادامه نمونه هایی از آثار معاصی فردی در اخلاق آدمیان را بیان خواهیم

ص: 154

1- بحارالانوار، ج 10، ص 142.

2- نهج البلاغه، خطبه 178؛ بحارالانوار، ج 6، ص 57.

3- اگرچه در این حدیث شریف زوال آسایش زندگی و افتادن در بلاها و ناملایمتی ها ناشی از افعال بد و کردار ناشایست انسان ها شمرده شده است، ولی با توجه به دیگر آموزه های قرآنی و روایی مسلم است که گناه عامل انحصاری برای این موارد نیست، بلکه ممکن است خدای تعالی نعمتی را برای امتحان از قومی مؤمن و متقی و اطاعت پیشه سلب کند یا بلایی را بر آنها فرود آورد تا هم برای خود آنان روشن کند که چقدر در ایمان و تقوا و اطاعت خدایشان ثابت و استوارند و هم به دیگران اثبات کند که آنان مستحق بهشت و رضوان الهی هستند.

ب. آثار گناهان فردی

اشاره

گناه ابعاد ویرانگری بر جامعه و افراد آن دارد که فراتر از ابعاد مورد بررسی این نوشتار است. در اینجا تنها اشاره ای به دو اثر مهم گناه، بر شخص گناه کار می کنیم.

1. هموار شدن راه برای گناهان بعدی

یکی از آثاری که در روایات برای گناهان شمرده شده، این است که انسان با ارتکاب هر گناهی راه را برای گناه دیگر هموار و بر آن جرأت پیدا می کند. (1)

امام رضا علیه السلام می فرماید:

الصَّغَائِرُ مِنَ الذُّنُوبِ طُرُقٌ إِلَى الْكِبَائِرِ وَمَنْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ فِي الْقَلِيلِ لَمْ يَخَفْهُ فِي الْكَثِيرِ (2)؛

گناهان کوچک راه های گناهان بزرگ هستند. کسی که از خدای تعالی در گناه کوچک ترس نداشته باشد، در گناهان بزرگ هم از او نمی هراسد.

انسان معمولاً تا گناهی را مرتکب نشده، از ارتکاب گناه هراس و اضطراب دارد، ولی وقتی نخستین گناه را مرتکب شد، مقداری از ترس و هراس او از بین می رود و با ادامه دادن به تدریج ترس و اضطرابش به کلی زائل می شود، تا آنجا که از هیچ جرم و جنایتی وحشت به خود راه نمی دهد. امام علی بن الحسین علیهما السلام به فرزندان خویش فرمود:

إِتَّقُوا الْكُذِبَ الصَّغِيرَ مِنْهُ وَالْكَبِيرَ فِي كُلِّ جِدٍّ وَهَزْلٍ فَإِنَّ الرَّجُلَ إِذَا كَذَبَ فِي

ص: 155

1- این امر درباره اطاعت ها هم صادق است؛ یعنی هر اطاعتی به دنبال خود راه اطاعت دیگر را باز می کند.

2- عیون الاخبار، ج 2، ص 180؛ بحار الانوار، ج 68، ص 174.

الصَّغِيرِ اجْتِرَأَ عَلَى الْكَبِيرِ أَمَا عَلِمْتُمْ أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ قَالَ مَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَصْدُقُ حَتَّى يَكْتِبَهُ اللَّهُ صِدْقًا وَمَا يَزَالُ الْعَبْدُ يَكْذِبُ حَتَّى يَكْتِبَهُ اللَّهُ كَذَابًا(1)

از دروغ کوچک و بزرگ به جد یا شوخی پروا کنید؛ زیرا که انسان وقتی دروغ کوچک را مرتکب می شود بر دروغ بزرگ هم جرأت پیدا می کند. آیا نمی دانید که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید: بنده ای که بر راستگویی مداومت می کند، خدای تعالی در نهایت او را صدیق و راستگو ثبت می کند و بنده ای که به دروغگویی مداومت می کند در نهایت خدای تعالی کذاب و دروغگویش ثبت می کند.

پس عدم توجه و پشیمانی از گناه کوچک به تدریج کار را بر انسان دشوار می کند. با این بی توجهی ممکن است انسان به مرحله ای برسد که ارتکاب گناهان بزرگ برایش سهل و آسان گردد. بنابراین انسان تا حدی که می تواند، باید از اول کار خود را محکم و خالص انجام دهد و از گناهان کوچک و بزرگ خود به سادگی عبور نکند و همیشه کارهای روزمره خویش را مورد محاسبه دقیق قرار داده، کردار بدو معاصی خرد و کلان خود را با توبه ای خالص همراه کند تا آثاری از ناحیه آنها متوجه او نگردد.

2. فساد و تباهی و قساوت قلب

یکی دیگر از آثار گناه در انسان این است که موجب فساد و تباهی قلب می شود. امام صادق علیه السلام می فرماید پدرم می فرمود:

مَا مِنْ شَيْءٍ أَفْسَدَ لِلْقَلْبِ مِنْ خَطِيئَةٍ إِلَّا الْقَلْبَ لِيُوقِعَ الْخَطِيئَةَ فَمَا تَرَأَى بِهِ

ص: 156

1- الکافی، ج 2، ص 338؛ بحار الانوار، ج 69، ص 235.

حَتَّى تَغْلِبَ عَلَيْهِ فَيَصِيرَ أَعْلَاهُ أَسْفَلَهُ (1)

چیزی تباه کننده تر از گناه بر قلب وجود ندارد. گناه وقتی وارد قلب می شود، همیشه با آن است تا این که بر آن چیره شود و آن را زیر و رو کند.

در روایتی دیگر می فرماید:

إِذَا أَذْنَبَ الرَّجُلُ خَرَجَ فِي قَلْبِهِ نُكْتَةٌ سَوْدَاءٌ فَإِنْ تَابَ انْمَحَتْ وَإِنْ زَادَ زَادَتْ حَتَّى تَغْلِبَ عَلَى قَلْبِهِ فَلَا يُفْلِحُ بَعْدَهَا أَبَدًا (2)

وقتی گناهی از شخصی سر می زند، در دل او نقطه سیاهی به وجود می آید. پس اگر از گناه توبه کرد، آن نقطه سیاه زایل می شود و اگر بر گناه اصرار نمود و به آن افزود، آن نقطه سیاه هم افزایش پیدا می کند، تا این که بر دل چیره شود و بعد از آن هرگز روی رستگاری را نخواهد دید.

این حدیث در حقیقت شرح و تفسیر حدیث پیشین است. همچنین این احادیث با احادیثی که هر گناه را هموار کننده راه برای گناه بعدی معرفی می کند، قابل جمع و هماهنگ است.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

مَا جَفَّتِ الدُّمُوعُ إِلَّا لِقَسْوَةِ الْقُلُوبِ وَمَا قَسَتِ الْقُلُوبُ إِلَّا لِكَثْرَةِ الذُّنُوبِ (3)

اشک ها خشک نشود، جز به خاطر قساوت دل ها و دلها قساوت پیدا نمی کنند، جز به جهت کثرت گناهان.

ص: 157

1- الکافی، ج 2، ص 268؛ بحار الانوار، ج 70، ص 312.

2- همان، ص 271؛ بحار الانوار، ج 70، ص 327.

3- علل الشرایع، ج 1، ص 81؛ بحار الانوار، ج 70، ص 354.

ششم: نقش تجارت در اخلاق

در لسان روایات به هر کاری که انسان روزی خویش را به وسیله آن پیدا می کند، تجارت گفته می شود. امام رضا علیه السلام می فرماید:

كُلُّ مَا افْتَتَحَ الرَّجُلُ بِهِ رِزْقَهُ فَهُوَ تِجَارَةٌ. (1)؛

هر چیزی که انسان درب های روزی خویش را با آن باز کند، تجارت است.

تجارت در معارف اسلامی از اهمیت ویژه و فراوانی برخوردار است و بر آن تأکید فراوان شده است. تبلی و ترک تجارت و کار نیز مورد نکوهش قرار گرفته است. امام صادق علیه السلام می فرماید:

تَرَكَ التِّجَارَةَ يَنْقُصُ الْعَقْلَ (2)؛

ترک تجارت عقل و خرد را ناقص می کند.

ممکن است چنین تصور شود که فقر ناشی از ترک تجارت چنین اثری دارد (3)، ولی با توجه به روایات دیگری که در این باب آمده، معلوم می شود که این امر اختصاص به کسانی ندارد که برای تأمین زندگی خویش نیاز به تجارت و کار دارند، بلکه اغنیا و ثروتمندان هم هیچ گاه نباید از کار و تلاش برای رفع نیازهای جامعه دینی و اسلامی دست بکشند.

معاذ بن کثیر به امام صادق علیه السلام عرض کرد:

ص: 158

1- الکافی، ج 5، ص 305؛ وسائل الشیعة، ج 17، ص 134.

2- الکافی، ج 5، ص 148؛ التهذیب، ج 7، ص 2؛ وسائل الشیعة، ج 17، ص 31.

3- آن که تجارت و کسب معاش را ترک می کند، ناچار می شود برای تأمین معاش خویش دست به سوی هر کس دراز کند و این امر اضافه بر این که عزت و شخصیت او را از بین می برد، ذهن و قلب او را هم مشغول می کند و او را به طور مطلق از تفکر و تدبر و تعقل باز می دارد و چنین کسی روز به روز عقل خودش را از دست می دهد.

إِنِّي قَدْ أَيْسَرْتُ فَأَدْعُ التَّجَارَةَ قَالَ إِنَّكَ إِنِ فَعَلْتَ قَلَّ عَقْلُكَ (1)؛

همانا من توانگر شده ام، آیا خوب است تجارت را ترک کنم؟ حضرت فرمود: به یقین اگر این گونه کنی، عقلت کم خواهد شد.

در حدیثی دیگر همین معاذ بن کثیر که شغل لباس فروشی داشت، می گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

إِنِّي قَدْ هَمَمْتُ أَنْ أَدَعَ السُّوقَ وَفِي يَدِي شَيْءٌ فَقَالَ إِذَا يَسْقُطُ رَأْيُكَ وَلاَ يُسْتَعَانُ بِكَ عَلَى شَيْءٍ (2)

من قصد دارم بازار را ترک کنم و نیازی به تجارت هم نمی بینم؟ حضرت فرمود: در این صورت رأی و نظرت اسقاط خواهد شد و بر هیچ چیزی مردم از تویاری نخواهند خواست.

از این روایات استفاده می شود که اصل تلاش و کوشش و فعالیت در جامعه نه تنها به خاطر تأمین معاش و زندگی خوب است، بلکه حتی اگر انسان توانگر هم بود و معاش خود را تا آخر عمر هم فراهم کرده باشد، باز هم نباید کار و فعالیت را رها کند. این دلالت دارد که تجارت و فعالیت انسان تنها برای تأمین معاش خود نیست، بلکه شخص مسلمان باید جامعه مسلمان و برادران دینی خود را همچون خانه خویش به حساب آورد و همان طور که برای تأمین معاش خود و خانواده اش تلاش می کند، برای رفع نیاز جامعه اسلامی و برادران دینی هم تلاش کند؛ زیرا ممکن است در جامعه به کار او نیاز باشد، اگر چه خود او دیگر نیازی به آن نداشته است.

نکته در خور توجه در این روایات این است که امام علیه السلام می فرماید: «ترک کار موجب کاهش عقل و خرد انسان است». با این نکته تأثیر کار به صورت کلی در اخلاق انسان به خوبی روشن می شود؛ زیرا همان طور که بیان شد، یکی از عوامل و

ص: 159

1- الکافی، ج 5، ص 148؛ التهذیب، ج 7، ص 2، وسائل الشیعة، ج 17، ص 14.

2- الکافی، ج 5، ص 149، وسائل الشیعة، ج 17، ص 15.

مبادی مهم که در اخلاق تأثیر فراوانی دارد، بلکه ریشه اساسی اخلاق به شمار می آید، عقل و خرد انسانی است، حال اگر چیزی موجب کاهش و ضعف این ریشه در انسان گردد، بدیهی است که موجب ضعف اخلاق در او نیز خواهد شد.

تا اینجا تأثیر اصل کار و ترک آن در اخلاق به طور کلی روشن شد، ولی اکنون می خواهیم بحث را در مورد تأثیر برخی از کارهای خاص در اخلاق ادامه دهیم.

هفتم: نقش برخی پیشه ها در اخلاق

باید توجه داشت که اسلام برخی از کارها را به عنوان شغل برای افراد جامعه اسلامی خوب و مناسب نمی داند، بلکه توصیه می کند که همه انسان ها این کارها را یاد بگیرند و همه به عنوان وظیفه در پی عمل به آن باشند. به عنوان مثال تغسیل و تجهیز میت نباید کار عده ای از افراد جامعه باشد، بلکه همه باید در این کارها دخالت کنند.

امام باقر علیه السلام در مورد تغسیل میت می فرماید:

كَانَ فِيمَا نَاجَى بِهِ مُوسَى رَبَّهُ قَالَ يَا رَبِّ مَا لِمَنْ غَسَلَ الْمَوْتَى؟

فَقَالَ: أَعْصِلُهُ مِنْ ذُنُوبِهِ كَمَا وَلَدَتْهُ أُمُّهُ(1)

حضرت موسی علیه السلام در مناجاتی که با خدای تعالی داشت پرسید: پروردگارا اجر کسی که مردگان را غسل می دهد چیست؟

خدای تعالی فرمود: او را از گناهانش همچون طفل تازه متولد شده پاک می کنم.

در غسل میت اولویت با ولی میت است و تغسیل توسط دیگران نیز باید به اذن ولی میت باشد.

ص: 160

1- الکافی، ج 3، ص 164؛ وسائل الشیعة، ج 2، ص 495.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

يُغَسَّلُ الْأَمِّيَّةَ أَوْلَى النَّاسِ بِهِ أَوْ مَنْ يَأْمُرُهُ الْوَلِيُّ بِذَلِكَ (1)؛

مرده را نزدیک ترین مردم به او غسل می دهد یا کسی که ولی میت به او اذن داده باشد.

پس در جامعه اسلامی تجهیز میت نباید کار عده ای از مسلمانان شود، بلکه باید همه آن را به خوبی یاد گرفته و به آن عمل کنند و بر اولیای میت واجب است که در مرحله اول خودشان مرده را تجهیز کنند و با این کار اضافه بر این که حرمت مرده خود را حفظ می کنند، فرهنگ این عمل پسندیده را ترویج می کنند. همچنین با این کار کمک بزرگی در حق تعدادی از مسلمانان می کنند که از روی ناچاری عمده موتی می شوند.

از اموری که مسلمان نباید آنها را به عنوان شغل برای خود اختیار کند قصابی و گندم، طعام و کفن فروشی و صرافی است. امام علی علیه السلام می فرماید:

مَنْ بَاعَ الطَّعَامَ (2) نَزَعَتْ مِنْهُ الرَّحْمَةُ (3)

طعام فروشی رحمت را از دل آدم بیرون می کند.

در حدیثی دیگر پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم درباره کفن فروشی و قصابی و گندم فروشی فرمود:

الَّذِي يَبِيعُ الْأَكْفَانَ... وَيَتَمَنَّى مَوْتَ أُمَّتِي ...

ص: 161

1- من لا يحضره الفقيه، ج 1، ص 141؛ وسائل الشیعة، ج 2، ص 535؛ بحار الانوار، ج 78، ص 308.

2- طعام در کاربردهای قرآن و روایات بیشتر در گندم و جو و امثال آن دوازده چیزهایی که قوت مردم از آنها تأمین می شود، به کار رفته است، نه در هر نوع خوردنی (ر. ک: مستدرک سفینه البحار، ج 6، ص 513).

3- من لا يحضره الفقيه، ج 3، ص 267؛ فقه القرآن، ج 2، ص 54؛ وسائل الشیعة، ج 17، ص 138؛ التهذيب، ج 7، ص 162.

وَأَمَّا الْقِصَابُ فَإِنَّهُ يَدْبُحُ حَتَّى تَذَهَبَ الرَّحْمَةُ مِنْ قَلْبِهِ

وَأَمَّا الْحَنَاطُ فَإِنَّهُ يَحْتَكِرُ الطَّعَامَ عَلَى أُمَّتِي وَلَآنَ يَلْقَى اللَّهَ الْعَبْدُ سَارِقاً أَحَبُّ إِلَيَّ مِنْ أَنْ يَلْقَاهُ قَدِ احْتَكَرَ الطَّعَامَ أَرْبَعِينَ يَوْماً(1)؛

کفن فروش... آرزوی مرگ امت مرا می کند.

قصاب آن قدر ذبح می کند که رحمت و مهربانی از دلش بیرون می رود.

گندم فروش گندم را از امت من احتکار می کند و اگر خدای تعالی با بندهای سارق ملاقات کند، برای من بهتر است تا با بنده ای ملاقات کند که چهل روز طعام را احتکار کرده باشد.

امام صادق علیه السلام در مورد صراف فرمود:

إِنَّ الصَّيرَفِيَّ لَا يَسْلَمُ مِنَ الرَّبَا(2)

صراف از ربا در امان نیست.

این کارها به خودی خود هیچ مشکلی ندارند، بلکه برای جامعه لازم و ضروری هم هستند، ولی زمینه تغییر تدریجی در خلق و خوی افراد مشغول به آنها مهیاست. به عنوان مثال گندم فروش وقتی می بیند مردم به او نیاز دارند و مجبورند به هر صورت که شده آذوقه خویش را از او تهیه کنند، زیاده طلبی او را وسوسه احتکار می کند، در صورتی که اگر شغلی غیر از این داشت، گرفتار این وسوسه نمی شد. یا ممکن است صراف به اقتضای شغل به ربا گرفتار شود، که اگر شغلی غیر از آن را اختیار می نمود به ربا مبتلا نمی شد. پس اصل گندم فروشی و صرافی اشکال ندارد، بلکه احتکار و ربا اشکال دارد؛ همین طور است کفن فروش و دیگر شغل هایی که از این قبیل هستند.

ص: 162

1- من لا يحضره الفقيه، ج 3، ص 158؛ وسائل الشیعة، ج 17، ص 137؛ بحار الانوار، ج 100، ص 77

2- الکافی، ج 5، ص 114؛ بحار الانوار، ج 100، ص 77.

توجه به این نکته ضروری است که این مشکل اختصاص به امور یاد شده ندارد، بلکه همه کارهایی که با ضروریات زندگی بشر سر و کار دارند و جامعه به آن نیاز دارد، با این مشکل مواجه هستند. در این گونه کارها شیطان در دل انسان زیاده خواهی را القا می کند و به تدریج موجب می شود محبت و عطف به هموعان از دل شخص بیرون رود و شقاوت و سنگدلی بر او چیره گردد.

بنابراین کسانی که به اقتضای شغل خویش با ارباب رجوع سر و کار دارند و مردم برای بر طرف شدن نیازهایشان به آنها مراجعه می کنند، باید متوجه عزت و شخصیت مراجعه کنندگان خویش باشند و با آنها به گونه ای رفتار کنند که دلشان می خواهد با خودشان آن گونه رفتار شود.

ممکن است چنین افرادی، با یک کلمه یا رفتار کوچک عزت و شخصیت مؤمنی را خرد کنند و تا آخر عمر گرفتار آثار آن باشند. پس همه آنان که با مردم سر و کار دارند؛ اعم از بازاری، اداری و ارائه کنندگان خدمات به مردم، باید در همه حالات بر اعصاب خود مسلط باشند و به دقت مراقب رفتارشان با مردم باشند و اگر کمترین کوتاهی در حق کسی کردند، خیلی سریع از او عذر خواسته و طلب عفو و بخشش نمایند. این کار موجب می شود از افتادن در دام شیطان دور شوند و خدای تعالی از انسان خشنود و راضی گردد و او را مورد حمایت خود قرار دهد و از او محافظت نماید.

روشن است که جز پیامبران الهی و اوصیایشان هیچ انسانی از عصمت کامل الهی برخوردار نیست. و بزرگترین دشمن انسان (شیطان) همیشه در کمین او نشسته و به دنبال روزنه ای است تا بتواند بر قلب و دل او رسوخ کند و بر آن چیره شود. پس باید به اندازه توان از شیطان دوری جست و با تمسک به ریسمان الهی و با نور ایمان، سپاه عقل را تقویت و با سپاه شیطان (جهل و نادانی) ستیز کرد.

اگر روزی کار زشتی از کسی سر زد و به این ترتیب روزنه ای برای شیطان و جهل

پدید آمد، باید آن را به سرعت با عمل خوب، اعتدال، استغفار و توبه ببندد. این ممکن نمی شود، مگر آن که همه تجار و کسبه و همه کارمندان و کارگران و خدمتکاران و فرماندهان و رؤسای ادارات، کارهای خود را هر روز با نام و یاد خدای تعالی شروع کنند و از شیطان به او پناه برند و بعد از اتمام کار، کار روزانه خود را مرور کرده، رفتار خود را با ارباب رجوع مورد محاسبه قرار دهند و اگر در موردی کوتاهی کرده اند، در صورت امکان جبران نمایند و از رفتار خود استغفار کنند و برای کارهای خوب خود، خدای را شکر و از او قدردانی کنند که نعمت های خویش را بر ایشان ارزانی داشته است.

هشتم: نقش ولایت و سلطنت در اخلاق

ریاست، سلطنت و حکومت بر مردم گرچه به عنوان مقامی مهم مطرح است، ولی در حقیقت کار و فعالیتی دشوار است که بر عهده رئیس و سلطان نهاده می شود. رؤسا و سلاطین باید بیشتر از همه در کارهای خویش دقت به خرج دهند؛ زیرا این کار نیز از جمله کارهایی است که به طور غالب شیطان دام خویش را در آنجا گسترانیده است، تا آنان را در دام خویش گرفتار کند و متأسفانه بیشتر سلاطین و رؤسا را نیز مغلوب خویش ساخته است. کمتر سلطانی را می توان یافت که در دام شیطان گرفتار نشده باشد. کمتر پدری را می توان یافت که در حق عیال خویش با شیطان درگیر نباشد؛ چرا که او هم بر آنان سلطنت و حکومت می کند و اقتضای حکومت نیز همین است. پس همه رؤسا و ولایت مداران باید همیشه مواظب رفتار خود با رعایای خویش باشند.

این که در بیان روایات حاکمان و فرماندهان کم وفاترین و کم دوست ترین انسانها شمرده شده اند (1) در همه مراتب سلطنت و ولایت جاری است؛ زیرا کم

ص: 164

پیدا می شود که پدرانی با داشتن ولایت بر همسر و فرزندان خویش با آنها دوستی و رفاقت هم داشته باشند. همچنین در میان فرماندهان نظامی کم پیدا می شود که فرماندهی با سربازان گروه خویش دوستی و رفاقت داشته باشد؛ همین طور در درجات دیگر حکومت و فرماندهی

پس خود این مقام چنین اقتضایی را دارد و کسی که به این مقام می رسد باید با در نظر گرفتن این امر بیشتر مواظبت کند تا بتواند بر این اقتضا غالب آید و با رعایای خویش همچون یک دوست مهربان برخورد کند و آنان را همچون خود بداند و رفتاری انسانی با آنها داشته باشد. اگر چه این امر دشوار است، ولی از توان انسان خارج نیست. هر شخصی می تواند با بردباری و سعه صدر به این امر نایل آید. اگر کسی بتواند با رعایای خویش رفتاری انسانی و دوستانه داشته باشد، همه آنان از او فرمان خواهند برد و در اطاعت او ثابت و استوار بوده، در یاری به او در حد توان تلاش و کوشش خواهند کرد.

وفای به عهد نیز در میان پادشاهان و حاکمان اندک است. به ندرت می توان حاکمی را یافت که بر سر عهد و پیمان خویش با رعایایش پا بر جا و استوار باشد و به دشواری می توان دولت مردی را یافت که بتواند بر سر شعارهای خویش باقی بماند؛ زیرا همه آنان که بر کرسی حکومت تکیه می زنند، زیر دستان خویش را به طور معمول با خود در یک سطح نمی بینند و برای آنان مقام و منزلتی قائل نمی شوند، تا بر پیمانی که با آنان بسته اند حرمتی قائل شوند. آری بر آنان که این مقام را عاریتی بیش نمی دانند، هیچ گاه کبر و غرور و نخوت عارض نمی شود، بلکه با رسیدن به آن مقام بر خضوع و خشوعشان افزوده می شود تا مبادا کبر و غرور و نخوت جلوی چشمان آنان را گرفته و نورانیت دلشان را به تاریکی مبدل سازد و رحم و مهربانی را از قلب آنان بیرون نماید.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می فرمایند:

لَا يُؤَمَّرُ رَجُلٌ عَلَى عَشْرِهِ فَمَا فَوْقَهُمْ إِلَّا جِيءَ بِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَغْلُولَةً يَدُهُ إِلَى عُنُقِهِ فَإِنْ كَانَ مُحْسِنًا فَكُفَّ عَنْهُ وَإِنْ كَانَ مُسِيئًا زِيدَ غَلًّا إِلَى غُلِّهِ (1)؛

هیچ مردی بر ده نفر یا بیشتر امارت پیدا نمی کند، جز این که روز قیامت دستانش بر گردن زنجیر شده، آورده می شود، اگر نیکوکار بوده باشد، زنجیر از او برداشته می شود و اگر در حق رعیت خویش بدی کرده باشد، بر زنجیرهایش افزوده می شود.

پس در حقیقت انسان با پذیرفتن امارت و حکومت بر مردم زنجیری بر دستان خویش می بندد و این زنجیر فقط به عدل و خوبی با رعایا برداشته می شود.

و نیز ایشان می فرماید:

أَقْلُ النَّاسِ وَفَاءَ الْمُلُوكِ وَأَقْلُ النَّاسِ صَدِيقًا الْمُلُوكُ وَأَشَقَى النَّاسِ الْمُلُوكُ (2)

پادشاهان کم وفاترین و کم دوست ترین مردمان هستند و شقی ترین انسانها پادشاهان هستند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

لَيْسَتْ لِبَخِيلٍ رَاحَةٌ، وَلَا لِحَسُودٍ لَذَّةٌ، وَلَا لِلْمُلُوكِ وَفَاءٌ، وَلَا لِكَذَّابٍ مُرُوءَةٌ، وَلَا يَسُودُ سَفِيهٌ (3)

راحتی برای بخیل، لذت برای حسود، وفا برای پادشاهان و مروت برای دروغگو نیست و سفیه سیادت و بزرگی ندارد.

ص: 166

1- امالی طوسی، ص 264؛ مجموعه ورام، ج 2، ص 171؛ بحار الانوار، ج 72، ص 341.

2- بحار الانوار، ج 72، ص 340.

3- من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 394؛ خصال، ج 1، ص 271؛ بحار الانوار، ج 72، ص 338.

نهم: نقش فقر و غنا در اخلاق

فقر و غنای مادی هر دو برای امتحان و آزمایش بشر قرار داده شده است. مؤمن در هر دو حالت باید توجه به خدای سبحان را سرلوحه خویش قرار دهد تا سختی زندگی به هنگام فقر و ناداری، او را از راه خدای تعالی خارج نسازد. همین طور رفاه و آسایش موجب نشود که او بر خدای خویش طغیان کند و نیاز خود به خدا را به فراموشی بسپارد. آنچه در این میان اهمیت دارد این است که کدام یک برای مؤمن بهتر است؟

ممکن است بگوییم چون خدای تعالی به همه خصوصیات و ویژگی های بندگانش عالم است، پس او می داند که کدام یک از این دو برای هر یک از بندگان بهتر است. ممکن است گاهی ناز و نعمت و آسایش و رفاه موجب شود که مؤمنی در بندگی خدایش استوارتر و در ایمانش محکم تر و در اعمالش راسخ تر گردد و از آنچه در اختیارش نهاده شده به نحو احسن استفاده کند. مؤمن این چنینی هیچ گاه به این نعمتهای دنیوی چند روزه دل نمی بندد و به سادگی و بدون هیچ گونه تأمل و مکتبی از آنها به فقرا و نیازمندان می بخشد و هیچ وقت بیشتر از کفاف از مال دنیا جمع نمی کند تا به این طریق راهی برای نفوذ شیطان باز نگردد. از سوی دیگر اگر همین شخص به فقر و ناداری مبتلا شود و سختی های زندگی از هر ناحیه به او فشار آورد و به نان شب محتاج باشد، صبر و تحمل خویش را از دست می دهد و به خدای خویش بدگمان می شود. در این صورت خدای تعالی به خاطر ایمان او و محبتی که به بنده مؤمن خود دارد، او را غنی و توانگر می کند و چنانچه خصوصیات مؤمن دیگری عکس او باشد خدای تعالی شرایطی برای وی مقدر می کند که مناسب حال او باشد.

اما آیا خدای تعالی در مورد فقر و غنای بندگان مؤمن همواره به این صورت رفتار می کند؟

اثبات چنین امری مشکل است و گاه از برخی روایاتی که در این زمینه وارد شده است، عکس آن را می توان استفاده نمود؛ زیرا مسلم است که خدای تعالی همه بندگان را با فقر و غنا امتحان و آزمایش می کند تا آنان که از هر دو آزمون، موفق و سر بلند بیرون آمدند و در هر دو حالت از شکر و سپاس خدایشان دست برداشتند و غنی و فقیر شدن آنها در کردار، رفتار و عقاید آنان تغییر ایجاد نکرد و در هر دو حالت خاضع و خاشع و خاکی شدند، چنین اشخاصی را به درجات عالی و کمالات مهم و بزرگ نایل گرداند.

بنابراین دوباره سؤال به این صورت مطرح می شود که وقتی بنا شد که خدای تعالی بندگان خویش را با فقر و غنا امتحان کند، نسبت به نوع انسان ها کدامین امتحان سخت تر است؟ امتحان با فقر یا غنا؟

برای روشن شدن پاسخ این سؤال آیات و روایاتی که درباره فقر و غنا و آثار آن دو وارد شده است، به اختصار بیان می شود. خدای تعالی می فرماید:

«كَأَلَا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ * أَنْ رَأَاهُ اسْتَغْنَى» (1)؛

چنین نیست، به یقین انسان طغیان می کند از این که خود را بی نیاز ببیند.

امیر المؤمنین علیه السلام هم می فرماید:

الْغِنَى يُطْغَى. (2)

غنا طغیان می آورد.

و نیز می فرماید:

اسْتَعِيدُوا بِاللَّهِ مِنْ سَكْرَةِ الْغِنَى فَإِنَّ لَهُ سَكْرَةً بَعِيدَةً الْإِفَاقَةَ (3)

ص: 168

1- علق (96)، آیات 6-7.

2- تصنیف الغرر، ص 369.

3- همان، ص 370.

از مستی غنا و توانگری به خدا پناه برید؛ زیرا سلامتی از مستی توانگری طول می کشد.

امام صادق علیه السلام می فرماید: خدای تعالی در مناجات به حضرت موسی علیه السلام فرمود:

یا موسی.. لَا تَغِطْ أَحَدًا بِكَثْرَةِ الْمَالِ فَإِنَّ مَعَ كَثْرَةِ الْمَالِ تَكْثُرَ الذُّنُوبِ لِوَاجِبِ الْحُقُوقِ؛⁽¹⁾

ای موسی... به هیچ کس به خاطر کثرت و زیادی مالش غبطه نخور؛ زیرا با کثرت مال، حقوق واجب پایمال شده زیاد می شود.

امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

وَاعْلَمُوا أَنَّ كَثْرَةَ الْمَالِ مَفْسَدَةٌ لِلدِّينِ مَقْسَاةٌ لِلْقُلُوبِ⁽²⁾

و بدانید که زیادی مال دین را تباه می کند و باعث قساوت دل ها می شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

يَا عَلِيُّ ثَلَاثَةٌ مُجَالَسَتُهُمْ تُمِيتُ الْقَلْبَ مُجَالَسَةُ الْأَنْدَالِ وَ مُجَالَسَةُ الْأَغْنِيَاءِ الْحَدِيثُ مَعَ النِّسَاءِ⁽³⁾

یا علی، مجالست با سه طایفه دل آدم را می میراند: مجالست با آدم های پست و گفتگو با زنان و مجالست با توانگران.

امام رضا علیه السلام فرمود:

لَا يَجْتَمِعُ الْمَالُ إِلَّا بِخِصَالٍ خَمْسٍ: بِبُخْلِ شَدِيدٍ وَ أَمَلٍ طَوِيلٍ وَ حِرْصٍ غَالِبٍ وَ

ص: 169

1- الکافی، ج 2، ص 135؛ بحار الانوار، ج 70، ص 73.

2- تحف العقول، ص 199؛ بحار الانوار، ج 1، ص 175.

3- خصال، ج 1، ص 125؛ مستطرفات، ص 617؛ بحار الانوار، ج 100، ص 242.

قَطِيعَهُ الرَّحِمِ وَإِثَارِ الدُّنْيَا عَلَى الآخِرَةِ(1)

مال جمع نمی شود، جز با پنج خصلت: با بخلی شدید و آرزویی طولانی و طمعی چیره شونده و قطع رحم و ترجیح دادن دنیا بر آخرت.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

الْمَالُ مَادَّةُ الشَّهَوَاتِ(2)

مال سرچشمه شهوت هاست.

و نیز می فرماید:

الْمَالُ يَقْوَى الْأَمَالَ(3)

مال آرزوها را تقویت می کند.

و می فرماید:

كثْرَةُ الْمَالِ تُفْسِدُ الْقُلُوبَ وَ تُنْشِئُ الذُّنُوبَ(4)

زیادی مال دل ها را فاسد می کنند و گناهان را به وجود می آورد.

از این احادیث استفاده می شود که غنا و ثروت به طور معمول طغیان و غرور می آورد و موجب می شود که انسان، به فقرا اعتنا نکند و حرمتی برای آنها قائل نشود. همچنین دلالت دارد که همنشینی با ثروتمندان دل آدمی را میمیراند و ثروت زیاد صفاتی ناپسند مانند بخل، قطع رحم، ترجیح دنیا بر آخرت، حرص و طمع را با خود همراه دارد؛ یعنی سرمایه زیاد و اموال فراوان دلیل وجود این صفات ناپسند در انسان است.

ثروت امکان دسترسی بیشتر به نعمت های الهی را فراهم می کند و ثروتمند

ص: 170

1- خصال، ج 1، ص 282؛ عیون اخبار، ج 1، ص 276؛ وسائل الشیعة، ج 17، ص 34.

2- نهج البلاغه، ص 478؛ تصنیف غرر، ص 368؛ بحار الانوار، ج 69، ص 67.

3- تصنیف غرر، ص 368.

4- همان

کمتر مشکلی برایش پیش می‌آید که از رفع آن عاجز و ناتوان باشد. بدین ترتیب دست ثروتمندان از یکی از راه‌های مهم توجه و تذکر به خدای سبحان کوتاه می‌شود. البته برخی ثروتمندان به خاطر داشتن اموال و املاک فراوان احساس نیاز زیادتری به خدای سبحان دارند؛ چون می‌دانند که حافظ و نگهدارنده همه چیز خداست و اگر توجه خدای سبحان نباشد، همه اموالشان در لحظه‌ای از بین می‌رود؛ بدین سبب همیشه برای حفظ و بقای اموالشان خدا را می‌خوانند و دست نیاز به سوی او بلند می‌کنند؛ اگرچه سرمایه داران اغلب به کل سرمایه خودشان کمتر از یک فقیر و نادر نسبت به دارایی اندک خود احساس نیاز می‌کنند.

اگر خدای تعالی برای شخصی علاوه بر عطای اموال فراوان، صحت و سلامتی و توانایی جسمی هم عطا کند و مقام و منزلتی هم در میان دولتمردان و حاکمان داشته باشد که غالب سرمایه داران از این مقام هم برخوردارند، در این صورت بسیاری از زمینه‌های تذکر و توجه به خدا، برای چنین شخصی از دست خواهد رفت.

اکنون که اندکی با آثار و لوازم غنا و توانگری آشنا شدیم، باید ببینیم فقر و ناداری

چه آثاری به همراه دارد؟ و خصوصیات و ویژگی‌های انسان فقیر چیست؟

امیرالمؤمنین علیه السلام درباره فقر و ناداری سخنانی دارد که به چند نمونه از آنها اشاره می‌شود:

الْقَبْرُ خَيْرٌ مِنَ الْفَقْرِ (1)؛

قبر بهتر از فقر است.

الْفَقْرُ يُنْسِي (2)

ص: 171

1- تصنیف غرر، ص 365؛ الکافی، ج 8، ص 20؛ تحف العقول، ص 95؛ بحارالانوار، ج 74، ص 286.

2- همان

فقر فراموشی می آورد.

الْعُسْرُ يُفْسِدُ الْأَخْلَاقَ (1)؛

تنگدستی اخلاق را فاسد می کند.

الْعُسْرُ يَشِينُ الْأَخْلَاقَ وَيُوحِشُ الرَّفَاقَ. (2)

تنگدستی اخلاق را بد می کند و دوستی را به خطر می اندازد.

إِنَّ الْفَقْرَ مَذَلَّةٌ لِلنَّفْسِ مَدْهَشَةٌ لِلْعَقْلِ جَالِبٌ لِلْهُمُومِ (3)

همانا فقر نفس آدمی را ذلیل و عقل را حیران می کند و غم و اندوه می آورد.

ایشان به فرزندشان امام حسن علیه السلام می فرماید:

لَا تَلْمُ إِنْسَانًا يَطْلُبُ قُوَّتَهُ فَمَنْ عَدِمَ قُوَّتَهُ كَثُرَ خَطَايَاهُ يَا بَنِي الْفَقِيرِ حَقِيرٌ لَا يُسَمِعُ كَلَامَهُ وَلَا يُعْرِفُ مَقَامَهُ لَوْ كَانَ الْفَقِيرُ صَادِقًا يُسَمُّونَهُ كَاذِبًا وَ لَوْ كَانَ زَاهِدًا يُسَمُّونَهُ جَاهِلًا يَا بَنِي مَنْ أُبْتُلِيَ بِالْفَقْرِ أُبْتُلِيَ بِأَرْبَعِ خِصَالٍ: بِالضَّعْفِ فِي يَقِينِهِ وَ النُّقْصَانِ فِي عَقْلِهِ وَ الرِّقَّةِ فِي دِينِهِ وَ قَلَّةِ الْحَيَاءِ فِي وَجْهِهِ (4)

کسی را که قوت و خوراک خویش را طلب می کند، ملامت مکن؛ زیرا آن که خوراک ندارد، خطایش زیاد می شود. ای فرزندم، فقیر در میان مردم حقیر شمرده می شود و به سخنانش گوش داده نمی شود و مقام و منزلتش شناخته نمی شود و راستش را دروغ می شمارند و زهدش را جهل و نادانی می نامند. ای فرزندم، کسی که مبتلا به فقر و ناداری می شود به چهار خصلت مبتلا می شود: به ضعف در یقین و نقصان در عقل و خرد و رقت و سستی در دین و کمی در آبرو.

ص: 172

1- همان

2- همان

3- همان

4- جامع الاخبار، ص 110؛ بحار الانوار، ج 69، ص 47.

با توجه به روایات روشن می شود که آثار سوء فقر و ناداری کمتر از غنا و توانگری نیست. فقیر معمولاً در جوامع انسانی احترام و حرمتی ندارد و غالباً در حاشیه قرار می گیرد. در کارهای مهم برای رأی و نظر فقرا اعتباری قائل نمی شوند. فقیر هیچ گاه استراحت و رفاه و آسایش ندارد و شب و روز مشغول کارهای سخت و طاقت فرساست و اگر حادثه ای برایش اتفاق بیافتد برای برطرف کردن آن باید دست نیاز به سوی هر کس و ناکس دراز کند و هیچگاه فرصتی برای کسب علم و دانش پیدا نمی کند و فکر و ذکرش لمقه نانی است که از هر راهی بتواند آن را پیدا کند و شکم خود و اهل و عیال خویش را سیر کند.

فقیر نه تنها خودش توان رسیدن به مدارج عالی علم و دانش را ندارد، بلکه معمولاً فرزندان هم از رسیدن به آن ناتوانند. فقیر اگر اندکی صبر و بردباری خویش را از دست بدهد به زمین و آسمان ناسزا می گوید. در این حال دیگر جایی برای به کار افتادن عقل و خرد باقی نمی ماند و روشن است که دین و ایمان به ضعف و سستی رو می آورد و کارهای ناپسند و زشت از او سر خواهد زد و اخلاق او بد و تند خواهد شد. با وجود همه اینها به نظر می رسد در روایات معصومان علیهم السلام فقر به غنا ترجیح داده شده است.

خدای تعالی در مناجات به حضرت موسی فرمود:

يَا مُوسَى إِذَا رَأَيْتَ الْفَقْرَ مُقْبِلًا فَقُلْ: مَرَحَبًا بِشَعَارِ الصَّالِحِينَ، وَإِذَا رَأَيْتَ الْغِنَى مُقْبِلًا فَقُلْ ذَنْبٌ عَجَّلَتْ عُقُوبَتُهُ. (1)

ای موسی، آن گاه که دیدی فقر به تو روی آورد، بگو: خوش آمدی ای نشانه صالحان. و آنگاه که دیدی غنا و توانگری روی آورد، بگو: گناهی است که در عذابش تعجیل شده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

ص: 173

از علما سؤال کنید و با حکما صحبت نمایید و با فقرا مجالست کنید.

پیش از این نقل شد که همنشینی با اغنیا و توانگران دل انسان را می میراند. با توجه به این که در این روایت امر به مجالست با فقرا شده است، روشن می شود که همنشینی با فقرا هم برای اغنیا و هم برای فقرا بهتر است؛ زیرا مجالست فقیر با فقیری مثل خود، تسلیت و آرامش می آورد و مجالست غنی با فقیر او را به نعمت غنا متوجه می سازد و راهی برای شکر و قدردانی از نعمت های الهی برایش باز می نماید.

امام صادق علیه السلام می فرماید: خدای تعالی فرمود:

إِنِّي لَمْ أَغْنِ الْغَنِيَّ لِكِرَامَتِهِ بِهِ عَلَيَّ وَ لَمْ أَفْقِرِ الْفَقِيرَ لِهَوَانٍ بِهِ عَلَيَّ. وَ هُوَ مِمَّا إِنِّي لَتُبْتُ بِهِ الْأَغْنِيَاءَ بِالْفُقَرَاءِ، وَ لَوْلَا الْفُقَرَاءُ لَمْ يَسِدَّ تَوْجِبِ الْأَغْنِيَاءَ الْجَنَّةَ(2)

همانا من غنی را به خاطر کرامت و ارجمندیش نزد خود توانگر نکردم و فقیر را به جهت پستی او نزد خویش فقیر ننموده ام، بلکه این امر به خاطر امتحان اغنیا به وسیله فقر است. اگر فقرا نبودند، اغنیا مستوجب بهشت نمی شدند.

محمد بن حسین می گوید امام صادق علیه السلام به من فرمود:

آیا به بازار می روی و میوه ها و چیزهایی را که دلت می خواهد می بینی که در معرض فروش گذاشته شده است؟ عرض کردم: آری. فرمود:

أَمَا إِنَّ لَكَ بِكُلِّ مَا تَرَاهُ فَلَا تَقْدِرُ عَلَى شِرَائِهِ وَ حَسَنَةً؛

بدان به یقین برای تو در مقابل هر چیزی که می بینی و نمی توانی آن را

ص: 174

1- تحف العقول، ص 41؛ الجعفریات، ص 229؛ بحار الانوار، ج 69، ص 56

2- الکافی، ج 2، ص 265؛ التمهیص، ص 47؛ بحار الانوار، ج 69، ص 51

بخری، ثواب نیکویی نوشته می شود. (1)

پیامبر گرامی اسلام می فرماید:

إِطْلَعْتُ عَلَى الْجَنَّةِ فَوَجَدْتُ أَكْثَرَ أَهْلِهَا الْفُقَرَاءَ وَالْمَسَاكِينَ (2)

بهشت را دیدم و بیشتر اهل آن را فقرا و مساکین یافتم.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

إِنَّ فُقَرَاءَ الْمُسْلِمِينَ يَتَقَلَّبُونَ فِي رِيَاضِ الْجَنَّةِ قَبْلَ أَنْ يَأْتِيَهُمْ بِأَرْبَعِينَ خَرِيفًا ثُمَّ قَالَ: سَأَصْرِبُ لَكَ مِثْلَ ذَلِكَ، إِنَّمَا مِثْلُ ذَلِكَ مِثْلُ سَفِينَتَيْنِ مَرَّ بِهِمَا عَلَى عَاشِرٍ، فَنَظَرَ فِي إِحْدَاهُمَا، فَلَمْ يَرِ فِيهَا شَيْئًا، فَقَالَ: أَسْرُبُوهَا، وَنَظَرَ فِي الْأُخْرَى، فَإِذَا هِيَ مَوْقُورَةٌ، فَقَالَ احْبِسُوهَا (3)

همانا فقرای مسلمانان (هفتاد سال یا چهل سال) (4) پیش از اغنیا در باغ های بهشت به گشت و گذار می پردازند.

پس فرمود: مثل این مانند دو کشتی است که بر مأمور مالیاتی عبور می کنند و به یکی از آنها نگاه می کند و می بیند خالی است، پس می گوید: رهایش کنید. به دومی که نگاه می کند می بیند پر از اموال قیمتی است، پسمی گوید: آن را نگه دارید.

علامه مجلسی رحمة الله بعد از نقل این حدیث می فرماید: «این حدیث دلالت می کند که فقر برای کسی که صبر و بردباری دارد، بهتر از غنا و کفاف است». سپس می فرماید: «شکی نیست که فقر سالم تر و بهتر است نسبت به بیشتر مردم و غنا نسبت به برخی از آنها خوب است».

پس شایسته است که مؤمن به آن چه خدای تعالی عطایش می کند، خشنود

ص: 175

1- الکافی، ج 2، ص 264.

2- عدة الداعي، ص 124؛ بحار الانوار، 69، ج 55

3- الکافی، ج 2، ص 260

4- ر. ک: بحار الانوار 6/ 72.

باشد و صلاح خود را در آن بداند. البته هیچ وقت در دعاها دیده نمی شود که از خدا فقر خواسته شود، بلکه در اکثر آنها از فقری که موجب شقاوت می شود و نیز از غنایی که سبب طغیان می گردد، استعاضه شده است. (1)

امام صادق علیه السلام می فرماید:

كُلَّمَا زِدَادَ الْعَبْدِ إِيمَانًا زِدَادَ ضَيْقًا فِي مَعِيشَتِهِ (2)

بنده هر گاه به ایمانش افزوده می شود، به تنگی در زندگی او نیز افزوده می شود.

و نیز می فرماید:

لَوْلَا الْإِحْرَاقُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَى اللَّهِ فِي طَلَبِ الرِّزْقِ لَتَقَلَّهْمُ مِنَ الْحَالِ الَّتِي هُمْ فِيهَا إِلَى حَالٍ أَضْيَقَ مِنْهَا (3)

اگر اصرار مؤمنان در طلب رزق به خدای تعالی نبود، آنان را از حالی که داشتند به حالی تنگ تر از آن منتقل می کردیم.

از روایاتی که در باب فقر و غنا وارد شده و همین طور دعاهایی که در طلب غنا و توانگری و پناه بردن از فقر و ناداری به خدا وارد شده است، به این نتیجه می رسیم که اگر فقر و غنا را به خودی خود و بدون در نظر گرفتن درجات مختلف ایمان و معرفت ملاحظه کنیم و به همان درجه اول از ایمان و معرفت بسنده کنیم، می شود گفت که در این صورت غنا و ثروت، مساوی با فقر و تنگدستی، بلکه بهتر از آن است، ولی با توجه به مراتب متفاوت ایمان و معرفت به نظر می رسد، فقر برای رسیدن به مراتب عالی و همنشینی با انبیا و اولیای الهی مناسب تر باشد.

به همین جهت است که در روایت می فرمودند: «هر وقت ایمان بنده ای افزوده

ص: 176

1- بحارالانوار، ج 72، ص 7.

2- الکافی، ج 2، ص 261؛ بحارالانوار، ج 64، ص 238.

3- الکافی، ج 2، ص 261؛ بحارالانوار، ج 69، ص 9.

شود، به تنگدستی او هم افزوده می شود. به ویژه در مورد شیعیان و محبان اهل بیت علیهم السلام وارد شده است که موالیان آنان باید خود را برای رسیدن بلاها و فقر و تنگدستی آماده کنند. در روایتی می خوانیم:

مردی به خدمت امیر المؤمنین علیه السلام شرفیاب شد و عرض کرد: من به ولایت شما و دین خدا معتقدم و شما را آشکارا و نهان دوست دارم. حضرت فرمود:

صَدَقْتَ طِينَتَكَ مِنْ تِلْكَ الطَّيْنَةِ وَعَلَى وَ لَأَيَّتِنَا أُخِذَ مِيثَاقُكَ وَإِنَّ رُوحَكَ مِنْ أَرْوَاحِ الْمُؤْمِنِينَ فَاتَّخِذْ لِلْفَقْرِ جَلْبَاباً فَوَ الَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَقَدْ سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آله يَقُولُ إِنَّ الْفَقْرَ إِلَى مُجِبِّئِنَا أَسْرَعُ مِنَ السَّيْلِ مِنَ أَعْلَى الْوَادِي إِلَى أَسْفَلِهِ؛ (1)

راست گفتمی و طینت و سرشت تو از همان سرشت است. و میثاق تو بر ولایت ما گرفته شده است. روح تو از ارواح مؤمنان است، پس جامه فقر را بگیر. سوگند به آن که نفس من در دست اوست به یقین از رسول خدا شنیدم که می فرمود: همانا فقر به دوستان ما زودتر از رسیدن سیل از بالای دره به پائین آن می رسد.

در مورد محاسبه دو مؤمن که یکی فقیر و دیگری غنی است، امام صادق علیه السلام می فرماید:

وقتی دو مؤمن، یکی فقیر و دیگری غنی باشد، در حالی که هر دو از اهل بهشت هستند، وقتی در موقف حساب قرار می گیرند، فقیر می گوید:

پروردگارا، مرا برای چه نگه داشته اند؟ سوگند به عزتت، خودت می دانی که مرا نه حکومتی دادی که در آن عدل یا ظلم را پیشه کنم و نه مالی دادی که حقش را ادا کنم یا نکنم و روزی مرا به علم و تقدیر خود به اندازه کفاف رساندی. پس خدای عزوجل می فرماید: بنده ام راست می گوید، رهایش

ص: 177

کنید تا داخل بهشت شود.

آن دیگری باقی می ماند تا از بدن او آن اندازه عرق جاری شود که چهل شتر را بس باشد و بعد داخل بهشت می شود. و وقتی داخل بهشت می شود، دوست فقیرش به او می گوید: برای چه تو را نگه داشته بودند؟ می گوید: به جهت طول حساب. یک مورد را می پرسیدند و وقتی تمام می شد و بخشیده می شدم، از امر دیگری سؤال می کردند تا این که رحمت خدای عزوجل شامل حالم شد و مرا به توبه کنندگان ملحق نمودند.

بعد از دوست خویش پرسید: تو کی هستی؟ فقیر گفت: من همانم که همین الان با تو بودم. و او می گوید: بعد (جدایی) از من، نعمت الهی (بهشت) تو را این گونه تغییر داده است! (1)

پس اگر چه فقر سخت است و ممکن است انسان را تا سر حد کفر هم پائین آورد، ولی با وجود آن اگر کسی بتواند با آن کنار بیاید و صبر و تحمل داشته باشد به مرتبه ای می رسد که دیگران حسرتش را می خورند. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم می فرماید:

اگر رحمت پروردگارم بر فقرای امتم نبود، نزدیک بود که فقر، کفر شود. مردی از اصحاب عرض کرد: ای رسول خدا، جزای مؤمن فقیری که بر فقر خویش صبر کند چیست؟

حضرت فرمود: در بهشت غرفه ای از یاقوت سرخ است که اهل بهشت آن را تماشا می کنند، چنان که اهل زمین به ستارگان نظاره می نمایند. آن غرفه را کسی داخل نمی شود، جز پیامبر فقیر یا شهید فقیر یا مؤمن فقیر. (2)

بلندی مرتبه مؤمن فقیری که صبر و بردباری پیشه کند، نسبت به مؤمن توانگری که توانسته حقوق الهی را ادا کند، با حکم عقل و خرد انسان نیز موافق است؛ زیرا

ص: 178

1- بحار الانوار، ج 72، ص 36

2- بحار الانوار، ج 72، ص 47.

فقیری که در این دنیا همیشه در درد و رنج و گرفتاری و بلا بوده و با وجود آن توانسته ایمانش را حفظ کند و شکر خدایش را در آن حال هم به جا آورد، سزاوارتر است به نعمتی بس خوب تر و بهتر از آن که در زندگیش هیچ گرفتاری و سختی و دردی نچشیده است و هر چه می خواسته برایش مهیا بوده است.

بنابراین فقرا باید هر چه می توانند عزت نفس خویش را حفظ کنند و از یاد خدا غافل نشوند و مشکلات خویش را با او در میان گذارده و با او سخن گویند و به درگاهش استغاثه و تضرع کنند و خوشحال باشند که خدای تعالی خواسته است به این وسیله بین آنان با خود رابطه ایجاد کند تا به سوی او دست دراز کنند. آن گاه که مشکلات زندگی به فقرای مؤمن فشار می آورد، شایسته است درد و رنج و گرفتاری و مصیبت های اهل بیت علیهم السلام را یاد کنند تا دلشان آرام گیرد و دردهایشان تسکین پیدا کند و هیچ وقت خود را با آنان که زندگیشان بهتر است قیاس نکنند، بلکه همواره به افراد ناتوان تر از خود بنگرند و درباره آنها فکر کنند.

بر اغنیا و توانگران نیز لازم است که در هر حالی خدای تعالی را شکر گویند و هیچ نعمتی به آنها نرسد، مگر این که حقوق الهی آن را به موقع ادا نمایند و از صله و احسان به مستمندان و فقرا غفلت نکنند. از صرف اموال خویش در امور باطل پرهیز کنند و به دقت مواظب دخل و خرج خویش باشند تا در حق کسی ستمی روا ندارند.

همین طور باید مواظب اهل و عیال و خدمتکاران خود باشند تا مبادا رفاه و آسایش و امکانات فراوان، آنان را از یاد خدای سبحان غافل کند و کبر و غرور بر آنان چیره شود، به گونه ای که به دوستان فقیر خود بی اعتنائی نموده، شخصیت آنان را خرد نمایند، بلکه باید طوری تربیت شوند که هیچ گاه برتری بر آنان به فکرشان خطور نکند تا بتوانند با آنها زندگی خوب همراه با روابطی سالم داشته باشند.

ثروتمندان نباید از نشستن در کنار فقرا و بودن با آنها و شرکت کردن در مجالسشان احساس شرم و خجالت کنند، بلکه بر توانگران مؤمن لازم است که با مؤمنین نیازمند بیشتر در تماس باشند تا با دیدن حال آنها غرور و طغیان به آنان راه پیدا نکند.

بر فقرای مؤمن نیز لازم است آداب معاشرت و زندگی را به خوبی یاد بگیرند و به فرزندان خویش نیز خوب تعلیم دهند و آنان را مؤدب و با وقار تربیت نمایند. آنان نباید در جامعه با ظاهری ژولیده و جامه‌هایی کهنه و پاره و کثیف ظاهر شوند، بلکه لازم است به تن و جسم خویش خوب رسیدگی کرده، لباس‌هایشان را تمیز و مرتب نگهداری کنند و با ظاهری خوب و آراسته در میان مردم ظاهر شوند تا مورد احترام و حرمت دیگران واقع شوند.

دهم: نقش برخی افعال در اخلاق

اشاره

درباره افعال انسانی و تقسیم آنها به اخلاقی و عادی در ابتدای این نوشتار بحث شد و روشن گردید تنها برخی از کارهای انسانها اخلاقی شمرده می‌شوند و بسیاری از آنها اخلاقی نامیده نمی‌شوند. به عنوان مثال کارهایی مانند راه رفتن، نگاه کردن، خوابیدن، نشستن و امثال آنها به خودی خود متصف به صفت اخلاقی نمی‌شوند، ولی صله ارحام، احسان به فقرا و مستمندان، بخل و نظائر آنها افعال اخلاقی نامیده می‌شوند.

در این قسمت برخی از افعال - اعم از اخلاقی یا عادی - از آن جهت که منشأ و مبدأ صفتی اخلاقی در انسان می‌شوند، مورد بررسی قرار می‌گیرند:

1. شستن سر و لباس

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ وَجَدَ هُمًا فَلَا يَدْرِي مَا هُوَ فَلْيَغْسِلْ رَأْسَهُ؛ (1)

آن که محزون و مهموم شد و منشأ آن را ندانست سر خویش را بشوید.

در حدیثی دیگر آمده است که پیامبر صلی الله علیه و آله مغموم و محزون شد، پس جبرئیل علیه السلام او را به شستن سر با سدر توصیه کرد. (2)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

غَسَلُ الثِّيَابِ يَذْهَبُ بِالْهَمِّ وَالْحُزْنَ (3)؛

شستن لباس حزن و اندوه را از بین می برد.

امام صادق علیه السلام نیز چنین فرموده اند:

کسی که سرش را با برگ سدر بشوید، خدای تعالی هفتاد روز وسوسه شیطان را از او برطرف می کند و آن که هفتاد روز وسوسه شیطان از او برگردانده شود، خدای را معصیت نمی کند، و آن که خدای را معصیت نکند، داخل بهشت می شود. (4)

2. ریختن خاک بر قبر ارحام

عبید بن زراره نقل می کند که:

فرزند یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام فوت کرد و حضرت در مراسم او

ص: 181

1- بحار الانوار، ج 73، ص 323.

2- همان

3- بحار الانوار، ج 73، ص 322.

4- وسائل الشیعه، ج 2، ص 63؛ فقیه، ج 1، ص 72.

حاضر شد، آن گاه که او را در قبر قرار دادند پدرش پیش آمد و بر او خاک ریخت.

پس امام صادق علیه السلام دستان او را گرفت و فرمود: تو بر او خاک نریز. کسی که ارحامش فوت کند بر او خاک نریزد؛ زیرا رسول خدا صلی الله علیه و آله از ریختن خاک توسط پدر یا رحم بر مرده نهی فرمود. پس گفتیم: آیا ما را تنها از این نهی می کنی؟ فرمود:

أَنَّهَا كَمْ أَنْ تَطْرَحُوا التُّرَابَ عَلَى ذَوِي أَرْحَامِكُمْ؛ فَإِنَّ ذَلِكَ يُورِثُ الْقَسْوَةَ فِي الْقَلْبِ، وَ مَنْ قَسَا قَلْبُهُ بَعُدَ مِنْ رَبِّهِ. (1)

شما را از ریختن خاک بر خویشانان نهی می کنم؛ زیرا که این کار قساوت قلب می آورد و کسی که دلش قساوت پیدا کند از پروردگارش دور می شود.

3. بوی خوش و عطر

در روایات اهل بیت علیهم السلام استعمال عطر و بوی خوش بسیار تأکید شده است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

الرَّيْحُ الطَّيِّبَةُ تُشَدُّ الْقَلْبَ وَ تَزِيدُ فِي الْجَمَاعِ (2)

بوی خوش قلب را محکم و قوه جماع را افزایش می دهد.

امام رضا علیه السلام از پدرانش نقل می کند که:

الطِّيبُ نُشْرَةٌ (3)

ص: 182

1- الکافی، ج 3، ص 199؛ وسائل الشیعة، ج 3، ص 191.

2- الکافی، ج 6، ص 560؛ بحار الانوار، ج 23، ص 140.

3- بحار الانوار، ج 73، ص 141؛ عیون الاخبار، ج 2، ص 40.

عطر نشاط آور و شادی بخش است.

امام رضا علیه السلام می فرماید:

برای مردان شایسته نیست که هر روز عطر را ترک کنند. اگر بر زدن عطر در هر روز قدرت ندارند، یک روز در میان عطر بزنند و اگر توان آن را هم ندارند، جمعه ها عطر بزنند. (1)

و در حدیثی دیگر عطر زدن از سنن مرسلین شمرده شده است. (2)

4. مسواک زدن

از جمله اموری که در سخنان معصومان علیهم السلام آثار فراوان برای آن ذکر و تأکید زیادی بر انجام آن شده، مسواک زدن است. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

جبرئیل همواره مرا به مسواک زدن توصیه می کرد، تا آنجا که گمان کردم آن را واجب خواهد کرد. (3)

و نیز می فرماید:

اگر بر اتمم سخت و دشوار نمی شد، آنها را در هر نمازی به مسواک کردن امر می نمودم. (4)

امام صادق علیه السلام فرمود:

مِنْ أَخْلَاقِ الْأَنْبِيَاءِ السِّوَاكُ (5)

مسواک زدن از اخلاق پیامبران است.

ص: 183

1- بحار الانوار، ج 76، ص 140؛ عیون الاخبار، ج 1، ص 279.

2- بحار الانوار، ج 76، ص 141؛ خصال، ص 92.

3- بحار الانوار، ج 76، ص 136؛ فقیه، ج 4، ص 7.

4- وسائل الشیعة، ج 2، ص 19، الکافی، ج 3، ص 22.

5- وسائل الشیعة، ج 2، ص 13؛ المحاسن، ج 2، ص 560.

امام باقر علیه السلام نیز می فرماید:

السُّوَاكُ يَذْهَبُ بِالْبَلْغَمِ وَيَزِيدُ فِي الْعَقْلِ؛ (1)

مسواک زدن بلغم را از بین می برد و بر عقل و خرد می افزاید.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در وصیت خویش به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

در مسواک زدن دوازده خاصیت وجود دارد: دهان را پاکیزه می کند، دیده را جلا می دهد، پروردگار را خشنود می کند، دندان ها را سفید می کند، زردی بالای دندان ها را از بین می برد، موجب اشتها بر غذا می شود، بلغم را از بین می برد، بر حافظه می افزاید، حسنات را زیاد و فرشتگان را شاد می کند. (2)

در حدیثی دیگر مسواک زدن از جمله اموری بیان شده که موجب نشاط و خوشحالی می شوند. (3)

امام صادق علیه السلام فرمود:

عَلَيْكُمْ بِالسُّوَاكِ فَإِنَّهُ يُذْهِبُ وَسْوَئَةَ الصَّدْرِ (4)

بر شما باد مسواک زدن که وسوسه در سینه را از بین می برد.

پس مسواک زدن عقل و خرد انسان را - که یکی از مبادی مهم اخلاق و خوبی ها در انسان است - می افزاید و بلغم را - که موجب خستگی و خمودگی است - از بین می برد و حافظه را زیاد می کند و فرشتگان را شاد و خدای تعالی را خشنود می کند. بوی دهان را از بین می برد که این آثار فراوانی در معاشرت های انسان دارد. راه ورود وسوسه های شیطانی را بر دل انسان می بندد که با این امر، اطاعت از خدای سبحان

ص: 184

1- وسائل الشیعة، ج 2، ص 12؛ ثواب الأعمال، ص 18.

2- وسائل الشیعة، ج 2، ص 9، خصال، ج 2، ص 481.

3- خصال، ج 2، ص 443.

4- امالی طوسی، ص 667؛ بحار الانوار، ج 23، ص 139.

برای انسان آسان تر می شود؛ زیرا انسان هر اندازه از شیطان دور شود به خدا نزدیک می گردد. نزدیک شدن به خدا آثار فراوانی دارد که از جمله آنها خوبی اخلاق است.

5. خنده و مزاح زیاد

ضحک، مطلق خنده را گویند. خنده بلند و با صدا را قهقهه و خنده آهسته و بی صدا یا کم صدا را تبسم می نامند. به شوخی نیز مزاح و دعابه گویند.

اصل خنده و مزاح امری خوب و نیک است، ولی با مناسباتی بد و قبیح می شود. مثلاً خنده با صدای بلند و مزاح با کسانی که غم و اندوه بر آنها وارد شده، ناپسند است. خنده بی مورد و ابتدایی یا خندیدن در مجالس مهم و در میان سخنان دیگران بد و مکروه دانسته شده است. همچنین هر خنده و مزاحی که از حد طبیعی خود بگذرد، مکروه است. خدای تعالی می فرماید:

«فَلْيُضْحِكُوا قَلِيلًا وَ لْيَبْكُوا كَثِيرًا جَزَاءً بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (1)

باید کم بخندند و زیاد گریه کنند، به جهت جزای کارهایی که انجام داده اند.

خنده اگر به اندازه لبخند و تبسم باشد و متناسب با مکان و زمان باشد، خوب است.

امام رضا علیه السلام می فرماید:

مَنْ تَبَسَّمَ فِي وَجْهِ أَخِيهِ الْمُؤْمِنِ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ حَسَنَةً وَ مَنْ كَتَبَ اللَّهُ لَهُ حَسَنَةً لَمْ يُعَذِّبْهُ (2)

آن که در صورت برادر ایمانیش لبخند بزند، خدای تعالی برای او حسنه ای ثبت می کند و آن که خدای تعالی برایش حسنه ای بنویسد،

ص: 185

1- توبه (9)، آیه 82.

2- مصادقة الإخوان، ص 52، وسائل الشیعة، ج 12، ص 120.

عذابش نمی کند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

ضَحِكُ الْمُؤْمِنِ تَبَسُّمٌ؛ (1)

خنده مؤمن لبخند و تبسم است.

مزاح و شوخی هم اگر در حد و اندازه طبیعی و به مناسبت باشد، امری خوب شمرده شده است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مَا مِنْ مُؤْمِنٍ إِلَّا وَفِيهِ دُعَابَةٌ، قَلَّةٌ: وَمَا الدُّعَابَةُ؟ قَالَ: الْمِرْآحُ (2)

هیچ مؤمنی نیست، جز این که دعابه در او هست. گفتیم: دعابه چیست؟

فرمود: مزاح و شوخی.

یونس شبیبانی از امام صادق علیه السلام نقل می کند که پرسید:

كَيْفَ مُدَاعَبَةٌ بَعْضُهُمْ بَعْضًا؟ قَلِيلٌ. قَالَ: فَلَا تَفْعَلُوا، فَإِنَّ الْمُدَاعَبَةَ مِنْ حُسْنِ الْخُلُقِ، وَإِنَّكَ لَتُدْخِلُ بِهَا الشُّرُورَ عَلَى أَخِيكَ. وَلَقَدْ كَانَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يُدَاعِبُ الرَّجُلَ يُرِيدُ أَنْ يَسْرَةَ (3)

شوخی شما با همدیگر چگونه است؟ عرض کردم: اندک. حضرت فرمود: چنین نکنید، مزاح و شوخی از حسن خلق است و همانا تو با شوخی برادر خود را شاد می کنی. رسول خدا صلی الله علیه و آله با مردم شوخی می کرد و مقصودش شاد کردن آنها بود.

درباره خنده بی مورد می فرماید:

ص: 186

1- الکافی، ج 2، ص 664؛ تحف العقول، ص 366؛ بحار الانوار، ج 75، ص 250.

2- الکافی، ج 2، ص 663؛ معانی الاخبار، ص 164؛ بحار الانوار، ج 73، ص 60.

3- الکافی، ج 2، ص 663؛ وسائل الشیعة، ج 12، ص 113.

إِنَّ مِنَ الْجَهْلِ الضَّحِكَ مِنْ غَيْرِ عَجَبٍ؛ (1)

همانا خنده بی مورد از جهل و نادانی است.

و نیز می فرماید:

ثَلَاثٌ فِيهِنَّ الْمَقْتُ مِنَ اللَّهِ: نَوْمٌ مِنْ غَيْرِ سَهَرٍ، وَ ضَحِكٌ مِنْ غَيْرِ عَجَبٍ، وَ أَكْلٌ عَلَى الشَّبَعِ (2)

سه چیز خدا را به غضب می آورد: خواب بدون شب زنده داری و خنده بدون تعجب و خوردن بدون گرسنگی. برای خنده و شوخی زیاد آثاری در روایات اهل بیت علیهم السلام ذکر شده است که تعدادی از آنها ذکر می شود. حمران بن أعین می گوید: بر امام باقر علیه السلام وارد شدم و از او خواستم که وصیتی برایم بکند، حضرت فرمود:

أَوْصِيكَ بِتَقْوَى اللَّهِ . وَ إِيَّاكَ وَ الْمَزَاحَ ، فَإِنَّهُ يُذْهِبُ هَيْبَةَ الرَّجُلِ وَ مَاءَ وَجْهِهِ (3)

تورا به تقوای الهی وصیت می کنم. از مزاح بپرهیز که هیبت و آبروی مرد را از بین می برد.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در وصیت خویش به امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

لَا تَمْزَحْ فَيَذْهَبَ بِهَاؤُكَ . وَ لَا تَكْذِبْ فَيَذْهَبَ نُورُكَ (4)

ص: 187

-
- 1- الکافی، ج 2، ص 664؛ مشکاة الأنوار، ص 191؛ وسائل الشیعة، ج 12، ص 115.
 - 2- من لا یحضره الفقیه، ج 1، ص 503؛ وسائل الشیعة، ج 12، ص 115؛ خصال، ص 89؛ بحار الأنوار، ج 73، ص 58.
 - 3- مستطرفات، ص 637؛ وسائل الشیعة، ج 12، ص 113؛ بحار الأنوار، ج 73، ص 60.
 - 4- من لا یحضره الفقیه، ج 4، ص 352؛ وسائل الشیعة، ج 12، ص 113؛

مزاح نکن که شکوه و جلالت از بین می رود و دروغ نگو که نورت از بین می رود.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

كثُرَ الضَّحِكُ تَمِثُ الْقَلْبِ . وَقَالَ : كَثْرَةُ الضَّحِكِ تَمِثُ الدِّينَ كَمَا يَمِثُ الْمَاءُ الْمِلْحَ؛ (1)

زیادی خنده قلب را می میراند. و فرمود: زیادی خنده دین را آب می کند، همان طور که آب نمک را ذوب می کند.

و نیز فرمود:

لَا تُمَارِ فَيَذْهَبَ بِهَاؤُكَ وَلَا تُمَازِحْ فَيَجْتَرَأَ عَلَيْكَ (2)

مراء نکن که شکوه و جلالت از بین می رود و مزاح نکن که دیگران نسبت به تو جرأت پیدا می کنند.

امام رضا علیه السلام فرمود:

إِيَّاكَ وَالْمَزَاحَ ؛ فَإِنَّهُ يَذْهَبُ بِنُورِ إِيْمَانِكَ وَيَسْتَخِفُّ بِمُرُوءَتِكَ (3)

از مزاح بپرهیز که نور ایمانت را از بین می برد و مروتت سخیف و بی ارزش می شود.

پس مزاح و خنده زیاد و بی مورد آبرو، مروت، وقار و سنگینی، هیبت، شکوه، جلال، نور ایمان و دین انسان را به خطر می اندازد. آبروی او را از بین می برد و دیگران را بر او جری می کند. همچنین خنده بی مورد نشانه جهل و نادانی آدمی بلکه خنده بلند و با صدا کار شیطان شمرده شده و پناه بردن به خدا از آن امری لازم

ص: 188

1- الکافی، ج 2، ص 664؛ وسائل الشیعة، ج 12، ص 116.

2- الکافی، ج 2، ص 487.

3- الکافی، ج 2، ص 665، من لایحضره الفقیه، ج 4، ص 408؛ بحار الانوار، ج 75، ص 320.

دانسته شده است. امام صادق علیه السلام می فرماید:

الْقَهْقَهَةُ مِنَ الشَّيْطَانِ؛ (1)

قهقهه از شیطان است.

و امام باقر علیه السلام می فرماید:

إِذَا قَهَقَهْتَ؛ فَقُلْ حِينَ تَفْرَغَ: اللَّهُمَّ لَا تَمُقْتِنِي (2)

آن گاه که قهقهه کردی، بعد از آن بگو: خداوندا به من خشم مکن. همچنین خنده با صدای بلند موجب خشم خدا می شود و برای نجات از آن چاره ای نیست، جز پناه بردن به خدا، ولی با وجود این مزاح زیاد در سفر از مروت شمرده شده است.

امام صادق علیه السلام فرمود:

الْمَرْوَةُ مَرْوَتَانِ: مَرْوَةٌ فِي الْحَضَرِ وَ مَرْوَةٌ فِي السَّفَرِ... أَمَّا الَّتِي فِي السَّفَرِ، فَكَثْرَةُ الزَّادِ وَ طَيِّبُهُ وَ بَدْلُهُ لِمَنْ كَانَ مَعَكَ... وَ كَثْرَةُ الْمِرْزَاحِ فِي غَيْرِ مَا يُسْحِطُ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ... (3)

مروت دو قسم است: مروت در حضر و مروت در سفر.. و اما مروت در سفر عبارت است از زیادی توشه راه و پاکیزگی آن و بذل آن به همراهان... و زیادی مزاح در اموری که موجب غضب خدای عزوجل نباشد...

ص: 189

1- الكافي، ج 2، ص 664؛ وسائل الشيعة، ج 12، ص 114.

2- الكافي، ج 2، ص 664؛ وسائل الشيعة، ج 12، ص 114.

3- من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 294؛ وسائل الشيعة، ج 11، ص 432؛ بحار الانوار، ج 73، ص 273.

سفر برای کسب معاش و عمل به طاعات خوب و لازم است، بلکه موجب صحت و سلامتی هم می شود. رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

سَافِرُوا تَصِحُّوا (1)

مسافرت کنید، صحیح و سلامت باشید.

در سفر انسان اموری تازه می بیند و با آداب و سنن اقوام مختلف آشنا می شود. سختی و دشواری راه انسان را استوار، صبور و بردبار می کند. دیدن مناظر طبیعی، کوه ها و دشت ها و جنگل ها و حیوانات گوناگون او را به یاد خدا می اندازد. و دیدن آثار گذشتگان انسان را پند و موعظه می کند.

خوب است انسان سفر خویش را با صدقه و دعا آغاز کند و تنها مسافرت نکند و آذوقه مناسب برای راهش برگردد و با همسفرانش به خوبی رفتار کند و با آنها انس و الفت داشته باشد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله درباره سفر می فرماید:

مِنَ السُّنَّةِ إِذَا خَرَجَ الْقَوْمُ فِي سَفَرٍ أَنْ يُخْرِجُوا نَفَقَتَهُمْ فَإِنَّ ذَلِكَ أَطْيَبُ لِنَفْسِهِمْ وَأَحْسَنُ لِأَخْلَاقِهِمْ؛ (2)

خوب است وقتی گروهی به سفر می روند، نفقه خویش را جدا کنند که این موجب طیب نفوسشان شده و برای اخلاقشان نیکو خواهد بود.

در مسافرت خوب است انسان با کسی مصاحبت و رفاقت کند که در انفاق در حد او باشد و با کسی که بیشتر یا کمتر از او انفاق می کند، همسفر نباشد.

ص: 190

1- من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 265؛ بحار الانوار، ج 59، ص 267.

2- من لا يحضره الفقيه، ج 2، ص 278؛ وسائل الشیعة، ج 11، ص 413، المحاسن، ص 359؛ بحار الانوار، ج 73، ص 269.

ابوبصیر می گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

يَخْرُجُ الرَّجُلُ مَعَ قَوْمٍ مَيَّاسِيرٍ وَهُوَ أَقْلُهُمْ شَيْئاً فَيُخْرِجُ الْقَوْمَ النَّفَقَةَ وَ لَا يَقْدِرُ هُوَ أَنْ يُخْرِجَ مِثْلَ مَا أَخْرَجُوا . فَقَالَ : مَا أَحَبُّ أَنْ يَزِيلَ نَفْسَهُ
لِيَخْرُجَ مَعَ مَنْ هُوَ مِثْلُهُ؛ (1)

شخصی با گروهی ثروتمند مسافرت می کند که او از آنها سرمایه اش کمتر است ، پس آنان نفقه خویش را بیرون می آورند و او نمی تواند به اندازه آنان نفقه راه بدهد. حضرت فرمود: دوست ندارم که او خودش را ذلیل و خوار کند، او باید با کسی مثل خودش مسافرت کند.

در حدیثی دیگر حسین بن ابی العلاء می گوید:

بیست و چند نفر بودیم که به سفر حج می رفتیم و من هر منزلی که می رسیدیم گوسفندی ذبح می کردم. پس وقتی خواستم بر امام صادق علیه السلام وارد شوم، فرمود: ای حسین ، مؤمنین را ذلیل و خوار می کنی؟ گفتم: از این امر به خدا پناه می برم. فرمود: به من رسیده است که در هر منزلی گوسفندی ذبح می کنی؟ عرض کردم: این کار را به خاطر خدا انجام می دهم.

فرمود: آیا نمی دانی که در میان آنان کسی است که دلش می خواهد کاری مثل تو انجام دهد، ولی قدرتش به آن نمی رسد و در خود احساس ضعف و ناتوانی می کند.

عرض کردم: استغفار می کنم و تکرار نمی کنم.

این روایت اهمیت مراعات شخصیت و عزت مؤمنین را به خوبی بیان می کند. امام علیه السلام حتی از احسان و بخششی که موجب احساس ذلت و خواری برای مؤمنی می شود، منع فرموده است. این روایت اگر چه در مورد سفر و همسفران مطرح شده

ص: 191

است، ولی نکته اخلاقی مهمی را یادآوری می کند: حفظ عزت مؤمنین از همه امور مهم تر است .

مؤمنین باید در همه امورشان به ویژه در بذل و بخششهای خویش رعایت حال و روحیات دوستان مؤمن خود را بکنند تا احسانشان کامل و خالص باشد. به ویژه آنان که سنشان کمتر است در مقابل بزرگان و ریش سفیدان به خود اجازه ندهند که کار خویشان علنی و آشکارا به صورت های مختلف به سمع و دیده حضار برسد. به نظر می رسد اگر کارهای خوب و نیک، بدون هرگونه اسم و رسمی و بدون هیچ گونه تشریفات و به صورت پنهانی انجام شود، خیلی بهتر از این است که با آشکار بودن، صاحب آن گرفتار ریا و فخر فروشی به دیگران شود.

از اموری که در سفر و همچنین راه رفتن مراعات آن لازم است، این که در هنگام راه رفتن باید آهسته و سنگین حرکت کرد و از سرعت زیاد پرهیز نمود.

امام رضا علیه السلام می فرماید:

سرعة المشي تذهب ببهاء المؤمن؛ (1)

با سرعت راه رفتن شکوه و جلال مؤمن را از بین می برد.

از دیگر آداب سفر این است که باید در هر منزلی اتراق و استراحت کرد و سپس به سفر ادامه داد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

سَيْرُ الْمَنَازِلِ يَنْفَدُ الزَّادِ وَيُسِيءُ الْأَخْلَاقَ وَيُخْلِقُ الثِّيَابَ (2)

پی در پی و بدون استراحت سیر کردن، توشه راه را تمام، اخلاق را بد و لباس ها را کهنه می نماید.

ص: 192

1- وسائل الشیعة، ج 11، ص 456؛ خصال، ج 1، ص 9؛ مکارم الاخلاق، ص 257.

2- من لایحضره الفقیه، ج 2، ص 300؛ وسائل الشیعة، ج 11، ص 450، المحاسن، ج 2، ص 376.

1. ذکر خدا و کثرت کلام در غیر ذکر خدا

منظور از ذکر خدا، صرف تسبیح گفتن نیست. در وصایای پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله به امیر المؤمنین علیه السلام آمده است:

يَا عَلِيُّ ثَلَاثٌ لَا تُطِيقُهَا هَذِهِ الْأُمَّةُ الْمُؤَاسَاةُ لِلاخِ فِي مَالِهِ ، وَانْصَافُ النَّاسِ مِنْ نَفْسِهِ وَذِكْرُ اللَّهِ عَلَى كُلِّ حَالٍ ، وَ لَيْسَ هُوَ سَبْحَانَ اللَّهِ وَ الْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ ، وَلَكِنْ إِذَا وَرَدَ عَلَى مَا يَحْرُمُ عَلَيْهِ ، خَافَ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ عِنْدَهُ وَ تَرَكَهُ (1)

ای علی، سه چیز است که این امت طاقت آنها را ندارد: کمک مالی به برادر، عدل و داد با مردم و ذکر خدا در همه حال. ذکر خدا، سبحان الله والحمد لله ولا إله إلا الله و الله اکبر نیست، ذکر خدا در هر حال آن است که وقتی در معرض حرامی قرار گرفت از خدا بترسد و آن را ترک کند.

پس ذکر خدا تنها به این نیست که تسبیح به دست، «لا إله إلا الله» و امثال آن را بر زبان جاری کرد، بلکه همه افعالی که به نیت الهی انجام می پذیرد تا موقعی که در آن نیت تغییری داده نشود، ذکر خداست. توجه به خدا در هر حالی و به هر وسیله ای که باشد، ذکر خداست. خواندن و طلبدن او و درخواست کمک و یاری از او، ذکر اوست. اطاعت و فرمانبرداری از او و همین طور اطاعت از آنان که اطاعتشان از ناحیه او واجب و لازم شده، همه اینها ذکر خداست.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

شِيعَتُنَا الرَّحَمَاءُ بَيْنَهُمُ الَّذِينَ إِذَا خَلَوْا ذَكَرُوا اللَّهَ . إِنَّ ذِكْرَنَا مِنْ ذِكْرِ اللَّهِ . إِنَّا إِذَا

ص: 193

1- من لا يحضره الفقيه، ج 4، ص 358؛ خصال، ج 1، ص 125؛ بحار الانوار، ج 74، ص 45.

ذِكْرِنَا ذِكْرَ اللَّهِ وَإِذَا ذُكِرَ عَدُوْنَا ذِكْرَ الشَّيْطَانِ؛ (1)

شیعیان ما به همدیگر مهربان اند، آنان که وقتی خلوت می کنند خدا را یاد می کنند و همانا یاد ما از یاد خداست. قطعاً وقتی ما یاد می شویم خدا یاد می شود، و وقتی دشمنان ما یاد می شوند، شیطان یاد می شود.

از آثار مهم ذکر این است که، ذاکر مورد توجه و لطف الهی است. خدای تعالی می فرماید:

«فَاذْكُرُونِي أَذْكُرْكُمْ» (2)

یاد کنید مرا تا یاد کنم شما را.

بدیهی است هر کس مورد توجه و نظر لطف الهی قرار گیرد به اندازه ای که خدای تعالی به او توجه می کند به همان اندازه از شیطان و کارهای زشت و ناشایست دور می شود و خدای تعالی میان او و گناهان و رفتار زشت و ناپسند حایل می شود و او را مورد تایید و توفیق خود قرار می دهد.

از آثار دیگر ذکر خدا نورانی شدن دل انسان است. اما نسیان و فراموشی خدا موجب قساوت و سنگدلی است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

أَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى مُوسَى صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ: يَا مُوسَى عَلَيْهِ السَّلَامُ لَا تَفْرَحَ بِكَثْرَةِ الْمَالِ وَلَا تَدْعُ ذِكْرِي عَلَى كُلِّ حَالٍ، فَإِنَّ كَثْرَةَ الْمَالِ تُنْسِي الذُّنُوبَ وَإِنَّ تَرْكَ ذِكْرِي يَقْسِي الْقُلُوبَ (3)

خدای تعالی به موسی علیه السلام وحی کرد: ای موسی، به زیادی مال خوشحال نباش و یاد و ذکر مرا در هیچ حالی ترک نکن؛ زیرا که کثرت مال گناهان را

ص: 194

1- الکافی، ج 2، ص 186. بحار الانوار، ج 71، ص 258.

2- بقره (2)، آیه 152.

3- الکافی، ج 2، ص 497؛ بحار الانوار، ج 69، ص 63.

از یاد انسان می برد و ترک ذکر من، باعث قساوت دل ها می شود.

در حدیثی خدای تعالی در مناجات با موسی می فرماید:

يَا مُوسَى! لَا تَسْنِي عَلَيَّ كُلَّ حَالٍ، فَإِنْ نَسِيَانِي يُمِيتُ الْقَلْبَ؛ (1)

ای موسی، مرا در هیچ حالی فراموش مکن؛ زیرا که فراموش کردن من قلب را می میراند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

إِنَّ اللَّهَ سُبْحَانَهُ جَعَلَ الذِّكْرَ جِلَاءً لِلْقُلُوبِ، تَسْمَعُ بِهِ بَعْدَ الْوَقْفَةِ، وَ تُبْصِرُ بِهِ بَعْدَ الْعَشْوَةِ، وَ تَنْفَادُ بِهِ بَعْدَ الْمُعَانَدَةِ (2)

همانا خداوند سبحان یاد خویش را جلای دل ها قرار داده است که در اثر آن گوش بعد از سنگینی می شنود و چشم پس از کم سوئی می بیند و دلها بعد از چموشی و لجاجت رام و منقاد می شود.

پس با یاد خدا چشم و گوش دل انسان باز می شود و چیزهایی که نمی دید و نمی شنید، می بیند و می شنود. دل که مرده باشد، انسان از حوادثی که در اطرافش می گذرد هیچ عبرتی نمی گیرد، ولی وقتی با یاد خدا دل انسان جلا و روشنایی و حیاتی دوباره پیدا کند، انسان از امور جاری پند خواهد گرفت و هر قدر بینایی و شنوایی قلب زیاد شود، به همان اندازه انقیاد شخص نسبت به خدا بیشتر می گردد و در غربت و تنهایی با یاد او انس می گیرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

لَلَّهِمَّ إِنَّكَ أَنْسُ الْأَنْسِينَ لِأَوْلِيَانِكَ وَأَحْضَرُهُمْ بِالْكَفَايَةِ لِلْمُتَوَكِّلِينَ عَلَيْكَ تُشَاهِدُهُمْ فِي سَرَائِرِهِمْ وَ تَطْلُعُ عَلَيْهِمْ فِي صَدَمَائِهِمْ وَ تَعْلَمُ مَبْلَغَ بَصَائِرِهِمْ،

ص: 195

1- الکافی، ج 2، ص 498؛ بحار الانوار، ج 13، ص 344.

2- نهج البلاغه، خطبه 222؛ ارشاد القلوب، ج 1، ص 59؛ بحار الانوار، ج 66، ص 325.

فأسرارهم لك مكشوفة وقلوبهم إليك ملهوفة، إن أوحشهم الغربة آتسهم ذكرك، وإن صببت عليهم المصائب لجئوا إلى الإستجارة بك
علماً بأن أزيمة الأمور بيدك و مصادرها عن قصائك؛ (1)

پروردگارا، تو مأنوس ترین مونس هایی برای دوستانت، و بهترین بر طرف کننده مشکلات توکل کنندگان هستی، در نهانگاه هایشان. آنها را مشاهده می کنی و بر اسرار و ضمائر آنان اطلاع و آگاهی داری، و اندازه بصیرت هایشان را می دانی. پس اسرارشان برای تو آشکار و دل هایشان به سوی تو مشتاق است. اگر غربت و تنهایی آنان را به ترس و وحشت بیاندازد با یاد تو انس می گیرند، و اگر مصیبت ها به آنان فرو ریزد، با شور و شوق به سوی تو پناه می آورند؛ چون می دانند که زمام امور به دست توست و صدور آنها به حکم و فرمان توست.

این کلام مولا امیرالمؤمنین علیه السلام به صراحت دلالت دارد که ذکر خدا به هنگام ترس و وحشت تنهایی، مونس است که انسان را آرامش می دهد و اضطراب و دلهره را بر طرف می کند. کیست که خدا را در کنار خود و یار و یاور خود بداند و این را با تمام وجود احساس کند، ولی با وجود آن ترس و وحشت در او پیدا شود؟ پس لازم است ذکر خدا دائمی باشد و هیچ گاه از آن غفلت نشود که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أَكْثَرَ ذِكْرَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ أَحَبَّهُ اللَّهُ وَ مَنْ ذَكَرَ اللَّهَ كَثِيرًا كُتِبَتْ لَهُ بَرَاءَتَانِ : بَرَاءَةٌ بَيْنَ النَّارِ وَ بَرَاءَةٌ مِنَ النَّفَاقِ (2)

آن که بیشتر به یاد خدا باشد، خدا دوستش دارد و کسی که ذکر خدا را بیشتر بگوید از دو چیز برائت برایش نوشته می شود: آتش و نفاق.

بنابراین هر گاه دل انسان توجهش به خدا بیشتر شود، نفاق و دورویی از دل او

ص: 196

1- نهج البلاغه، خطبه 227.

2- الکافی، ج 2، ص 499؛ وسائل الشیعة، ج 7، ص 154.

بیرون می رود و از آتش هم رهایی پیدا می کند.

از امام صادق علیه السلام نقل شده است که فرمود:

الْبَيْتُ الَّذِي يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَ يُذَكَّرُ اللَّهُ فِيهِ تَكْثُرُ بَرَكَتُهُ وَ تَحْضُرُهُ الْمَلَائِكَةُ وَ تَهْجُرُهُ الشَّيَاطِينُ ، وَ يُضِيءُ لِأَهْلِ السَّمَاءِ ، كَمَا تُضِيءُ الْكَوَاكِبُ لِأَهْلِ الْأَرْضِ وَ الْبَيْتُ الَّذِي لَا يُقْرَأُ فِيهِ الْقُرْآنُ وَ لَا يُذَكَّرُ اللَّهُ فِيهِ ، تُقَلُّ بَرَكَتُهُ وَ تَهْجُرُهُ الْمَلَائِكَةُ ، وَ تَحْضُرُهُ الشَّيَاطِينُ (1)

خانه ای که در آن قرآن خوانده شود و ذکر خدا گفته شود، برکتش زیاد می شود و فرشتگان الهی در آن حاضر می شوند و شیاطین آن را ترک می کنند، و برای اهل آسمان روشنایی می دهد، همانطور که ستارگان بر اهل زمین روشنایی می بخشند و خانه ای که در آن قرآن خوانده نشود و ذکر خدا در آن گفته نشود برکتش کم می شود و ملائک آن را ترک می کنند و شیاطین در آن حاضر می شوند.

درست است که این آثار در مورد خانه ذکر شده است، ولی تأثیر آن در مورد اشخاصی که در خانه زندگی می کنند و ذکر خدا را می گویند روشن و مسلم است. وقتی شیطان از خانه ای دور شود، در آن خانه، رسیدن به اخلاق نیکو آسان تر می شود و دل ها نرم تر و روشن تر می شود.

نقل شده است که خدای تعالی فرمود:

أَيُّمَا عَبْدٍ أَطَّلَعَتْ عَلَى قَلْبِهِ فِي الْغَالِبِ عَلَيْهِ التَّمَسُّكُ بِذِكْرِي ، تَوَلَّيْتُ سِيَاسَتَهُ وَ كُنْتُ جَلِيسَهُ وَ مُحَادِثَهُ وَ أُنَيْسَهُ (2)

هر بنده ای که بر دل او نظر کنم و او را غالباً متمسک به ذکر خود ببابم، سیاست او را خودم عهده دار می شوم و همنشین، همصحبت و مونس او

ص: 197

1- عدة الداعي، ص 248؛ بحار الانوار، ج 90، ص 161.

2- عدة الداعي، ص 249؛ بحار الانوار، ج 10، ص 162.

حال که حقیقت ذکر و برخی آثار آن در ابعاد وجودی انسان روشن گردید و معلوم شد آنان که در غالب اوقات و احوالشان ذکر خدا را بر زبان دارند، چقدر مورد توجه و عنایت خدای سبحان هستند، لازم است اشاره ای هم به کسانی شود که بیشتر کلام و سخنشان به غیر ذکر خدا اختصاص پیدا می‌کند. رسول خدا صلی الله علیه و آله می‌فرماید:

لَا تُكثِرُوا الْكَلَامَ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ، فَإِنَّ كَثْرَةَ الْكَلَامِ بِغَيْرِ ذِكْرِ اللَّهِ فَسُوُّ الْقَلْبِ، إِنَّ أَبْعَدَ النَّاسِ مِنَ اللَّهِ الْقَلْبُ الْقَاسِي (1)

به غیر ذکر خدا زیاد سخن نگویند؛ زیرا زیادی سخن در غیر ذکر خدا انسان را سنگ دل می‌کند. همانا دورترین مردمان از خدای تعالی سنگ دلان هستند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می‌فرماید:

مَنْ كَثُرَ كَلَامُهُ كَثُرَ خَطَاؤُهُ، وَمَنْ كَثُرَ خَطَاؤُهُ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ، وَمَنْ قَلَّ حَيَاؤُهُ قَلَّ وَرَعُهُ قَلَّ وَرَعُهُ مَاتَ قَلْبُهُ دَخَلَ النَّارَ (2)

کسی که کثرت کلام باشد خطایش زیاد می‌شود. آن که خطایش زیاد شود، حیایش کم می‌گردد، و آن که حیایش کم شود پارسائیش کم می‌گردد، و کسی که پارسایی او کم شود، دلش می‌میرد، و آن که دلش بمیرد داخل آتش می‌شود.

بدیهی است که نظر امیرالمؤمنین علیه السلام در این سخن به اشخاصی است که مبتلا به کثرت کلام در غیر ذکر خدایند. پس اگر بنا باشد که انسان، یا سخن بگوید یا سکوت پیشه کند، در صورتی که سخن در غیر ذکر خدا باشد، سکوت بهتر از آن است؛ زیرا

ص: 198

1- امالی طوسی، ص 3؛ بحار الانوار، ج 68، ص 281.

2- العدد القویة، ص 357، بحار الانوار، ج 68، ص 286.

سکوت خطا ندارد ولی صحبت خطا دارد.

ذکر خدا در همه حال و در همه جا خوب و مستحب است. چه خوب است که انسان بتواند همیشه به یاد خدای تعالی و خالق و روزی دهنده خویش باشد. چه خوب است که تمام افعال و رفتار انسان در راه خدا باشد و به نیت الهی انجام پذیرد. چه خوب است که انسان با او که همه چیزش به اوست، دوستی و رفاقت برقرار کند و با او بودن برایش لذت بخش باشد. چه زیباست که انسان به وظایف بندگی خویش آشنا شود و به همه آنها به خوبی عمل کند.

و بالاخره چقدر به جاست که انسان در هر مشکل کوچک و بزرگی متوجه پروردگار خویش شود و او را بخواند. چه خوب است که انسان همه نیازهای خود را با او در میان بگذارد و از او کمک و یاری بخواهد. چه خوب است که انسان در مقابل هر نعمتی از او تشکر و قدردانی کند.

ولی خواست الهی بر آن است که انسان برای رسیدن به او باید انواع بلاها، گرفتاری ها، مشکلات و شدائد را متحمل شود. افسوس که بسیاری از انسان ها یا تحمل این مشکلات را ندارند و از اوایل راه صبر و تحملشان تمام می شود و یا از اول پا به این راه نمی گذارند و چه بسیارند آنان که در سایه نعمت های الهی زندگی می کنند، ولی هیچ گاه زبان به شکر و قدردانی او باز نمی کنند، بلکه حتی در دل خویش هم از او تشکری نمی نمایند، خدای تعالی می فرماید:

«اعْمَلُوا آلَ دَاوُدَ شُكْرًا وَقَلِيلٌ مِّنْ عِبَادِيَ الشُّكُورُ»؛ (1)

ای آل داود، شکر خدای را به جای آورید و شکرگزاران از بندگان من اندک اند.

و نیز از زبان شیطان نقل می کند که می گوید:

ص: 199

«ثُمَّ لَا يَأْتِيهِمْ مِنَ بَيْنِ أَيْدِيهِمْ وَمِنْ خَلْفِهِمْ وَعَنْ أَيْمَانِهِمْ وَعَنْ شَمَائِلِهِمْ وَلَا تَجِدُ أَكْثَرَهُمْ شَاكِرِينَ» (1)؛

آن گاه از پیش رو و از پشت سر و از طرف راست و از طرف چپ به سراغشان می آیم و بیشتر آنها را شکرگزار نخواهی یافت.

پس او تمام سعی و تلاش خویش را به کار می گیرد تا فرزندان آدم را از یاد خدایشان غافل نماید. شیطان دام خویش را در همه جا گسترده، تا بندگان خدا را در آن گرفتار کند. چه بسیارند آنان که بدون توجه به این دشمن بزرگ و فعال هر روز در دام او می افتند و دیگر توان خلاص شدن از آن را پیدا نمی کنند. بنابراین لازم است بنده ای که راه خدا را پیدا کرد، در آن محکم و استوار باشد تا یاری الهی شامل حال او گردد، چرا که همو می فرماید:

«وَأَنْ لَوْ اسْتَقَامُوا عَلَى الطَّرِيقَةِ لَأَسْقَيْنَهُمْ مَاءً غَدَقًا» (2)

اگر آنها بر راه استقامت ورزند، با آب فراوان سیرابشان می کنیم.

پس همه انسان ها باید در مقابل این دشمن مقتدر و زیرک به طور کامل هوشیار باشند و هیچ وقت از او غفلت نکنند که یک لحظه غفلت از او پشیمانی طولانی به دنبال خواهد آورد.

2. صله ارحام

صله ارحام از افعال پسندیده ای است که انسان با عمل به آن نه تنها محبت اقوام و ارحام را جلب می کند، بلکه آثار فراوانی هم در نفس و روح خود به وجود می آورد.

در اینجا به برخی از این آثار که در روایات اهل بیت علیهم السلام بیان شده است، اشاره

ص: 200

1- اعراف (7)، آیه 17.

2- جن (72)، آیه 16.

می شود. امام صادق علیه السلام می فرماید:

صِلَّةُ الْأَرْحَامِ تَحْسِنُ الْخُلُقَ وَ تُسَمِّحُ الْكُفَّ وَ تُطَيِّبُ النَّفْسَ وَ تَزِيدُ فِي الرِّزْقِ وَ تُنْسِي فِي الْأَجَلِ (1)

صله ارحام اخلاق را نیکو و دست را بخشنده و نفس را پاکیزه و روزی را زیاد می کند و اجل را تأخیر می اندازد.

و نیز می فرماید:

صِلْ رَحِمَكَ وَ لَوْ بِشَرْبَةٍ مِنْ مَاءٍ وَ أَفْضَلُ مَا تُوصَلُ بِهِ الرَّحِمُ كَفَ الْأَذَى عَنْهَا وَ صِلَّةُ الرَّحِمِ مُسَاةٌ فِي الْأَجَلِ ، مَحَبَّةٌ فِي الْأَهْلِ (2)

صله رحم کنید ولو به نوشیدن آبی. بهترین صلّه رحم آن است که از آزار و اذیت آنها دست برداشته شود. صلّه رحم اجل را تأخیر می اندازد و موجب محبت در خویشاوندان می شود. سلیمان بن هلال می گوید: به امام صادق علیه السلام عرض کردم:

فلان طایفه به همدیگر نیکی وصله می کنند. حضرت فرمود:

إِذَا تَنَمَّى أَمْوَالُهُمْ وَ يَنْمُونَ لَا يَزَالُونَ فِي ذَلِكَ حَتَّى يَتَّقَطَعُوا ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ انْقَشَعَ عَنْهُمْ (3)

پس اموالشان رشد می کند و خودشان هم رشد می کنند و همواره به این حال خواهند بود، تا این که قطع کنند و وقتی قطع کردند رشدشان هم متوقف می شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله رشد مال و طول عمر را که به وسیله صلّه ارحام حاصل می شود،

ص: 201

1- الکافی، ج 2، ص 152؛ بحار الانوار، ج 71، ص 114.

2- الکافی، ج 2، ص 151؛ بحار الانوار، ج 71، ص 117.

3- الکافی، ج 2، ص 154؛ بحار الانوار، ج 71، ص 125.

مختص انسانهای مؤمن و نیکوکار ندانسته و آن را در مورد فاجران هم جاری می‌داند. ایشان می‌فرماید:

إِنَّ الْقَوْمَ لَيَكُونُونَ فَجْرَةً وَلَا يَكُونُونَ بَرَّةً؛ فَيَصِلُونَ أَرْحَامَهُمْ فَتَنَمِي أَمْوَالُهُمْ وَتَطُولُ أَعْمَارُهُمْ فَكَيْفَ إِذَا كَانُوا أَبْرَارًا بَرَّةً، (1)

همانا قومی که فاجرند و نیکوکار نیستند، صله ارحام می‌کنند، پس اموالشان زیاد می‌شود و عمرهایشان طولانی می‌گردد. پس چگونه است اگر نیکوکار باشند؟

امام صادق علیه السلام فرمود:

إِنَّ صَلَاةَ الرَّحِمِ وَالْبِرَّ لِيَهْوَتَانِ الْحِسَابِ وَيَعْصِمَانِ مِنَ الذُّنُوبِ، فَصَلُّوا أَرْحَامَكُمْ وَبُرُّوا بِإِخْوَانِكُمْ وَلَوْ بِحُسْنِ السَّلَامِ وَرَدَّ الْجَوَابِ (2)

همانا صله رحم و نیکی، حساب را آسان می‌کنند و از گناهان نگه می‌دارند. پس صله ارحام کنید و به برادرانتان نیکی کنید، اگر چه به خوب سلام گفتن و نیکو پاسخ دادن باشد.

آثاری که برای صله ارحام ذکر شده، به نوع خاصی از آن اختصاص ندارد، بلکه شامل همه انواع آن می‌شود. پس اگر کسی بخواهد مشمول این آثار شود، باید سعی کند با ارحام خویش تماس برقرار کند، اگر چه با سلامی گرم و صمیمانه باشد. همین کافی است که خدای تعالی عمر او را زیاد کند و از گناهان حفظ نماید و بر کمالاتش بیافزاید، به شرط آن که این صله ارحام تداوم داشته باشد.

ص: 202

1- الکافی، ج 2، ص 155؛ بحارالانوار، ج 71، ص 125.

2- الکافی، ج 2، ص 157؛ تحف العقول، ص 376، بحارالانوار، ج 71، ص 131.

3. زیارت مؤمنین و رعایت حقوق آنان

مؤمنین نسبت به همدیگر حقوق فراوانی دارند که رعایت همه آنها پسندیده و لازم است. هیچ مؤمنی نباید نسبت به برادر ایمانی خود کوچکترین خیانتی را مرتکب شود، بلکه باید حتی فکر خیانت را نیز به ذهن خود راه ندهد.

در اینجا ابتدا به اهمیت مقام و منزلت برادر ایمانی اشاره می‌کنیم و پس از ذکر برخی حقوق عالی مؤمنین نسبت به همدیگر، آثار رعایت حقوق مؤمنین و زیارت آنان را در خلق و خوی انسان بیان خواهیم کرد.

امام صادق علیه السلام درباره مقام و منزلت برادر ایمانی می‌فرماید:

إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ، بُنُو أَبِي وَأُمِّي. وَإِذَا ضَرَبَ عَلَى رَجُلٍ مِنْهُمْ عِرْقٌ سَهَرَ لَهُ الْآخِرُونَ (1)

به یقین مؤمنان برادرانی از یک پدر و مادرند. اگر قلب یکی از آنان به تپش افتد، به خاطر آن دیگران شب خوابشان نمی‌برد.

جابر جعفی می‌گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم:

فدایت گردهم چه بسا می‌شود بدون این که مصیبتی یا امری بر من عارض شود، محزون و دل‌تنگ می‌شوم، حتی اهل و عیال و دوستانم آن را در چهره من متوجه می‌شوند.

حضرت فرمود:

نَعَمْ يَا جَابِرٍ، إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ خَلَقَ الْمُؤْمِنِينَ مِنْ طَيِّبَةِ الْجَنَانِ وَأَجْرَى فِيهِمْ مِنْ رِيحِ رُوحِهِ فَلِذَلِكَ الْمُؤْمِنُ أَخُو الْمُؤْمِنِ لِأَبِيهِ وَأُمِّهِ؛ فَإِذَا أَصَابَ رُوحاً مِنْ تِلْكَ الْأَرْوَاحِ فِي بَلَدٍ مِنَ الْبُلْدَانِ حُزْنَ، حَزِنْتَ هَذِهِ لَأَنَّهَا مِنْهَا (2)

ص: 203

1- الکافی، ج 2، ص 165؛ بحار الانوار، ج 71، ص 264.

2- الکافی، ج 2، ص 166؛ بحار الانوار، ج 58، ص 147.

آری ای جابر، همانا خداوند مؤمنین را از طینت بهشت آفرید و از بوی روح خویش بر آنها جاری ساخت. پس به همین جهت است که مؤمن برادر پدر و مادری مؤمن است. اگر روحی از این ارواح را در شهری از شهرها غم و اندوهی برسد، ارواح دیگر نیز محزون می شوند؛ چرا که از آنها هستند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مؤمن برادر مؤمن است، مانند اعضای یک تن. اگر عضوی از آن به درد آید اعضای دیگر هم به درد می آیند، و روح هایشان هم از یک روح است. و همانا روح مؤمن اتصالش به روح خدا از اتصال شعاع خورشید به آن شدیدتر است. (1)

بنابراین برادران ایمانی، اگر چه در ظاهر از هم جدایند، ولی در حقیقت به شدت به همدیگر اتصال دارند. این تنها به مؤمنینی که در این دنیا با هم رابطه رفاقت و دوستی دارند اختصاص ندارد، بلکه درباره همه مؤمنین عالم نسبت به یکدیگر جاری است. به همین جهت است که اگر حزنی در شهری از شهرها به مؤمنی وارد شود، مؤمنین دیگر شهرها هم محزون می گردند، اگر چه آنان در این دنیا هیچ وقت همدیگر را ندیده و با هم تماسی نداشته اند.

البته باید توجه داشت که این خصوصیت و این احساس و اتصال درباره مؤمنینی است که از ایمان واقعی برخوردارند، نه ایمان اسمی. حال که مقام و منزلت مؤمنین نسبت به همدیگر معلوم شد، باید دید آنان نسبت به همدیگر چه حقوقی دارند؟ اگر چه از همین روایات نیز چگونگی ارتباط مومنان با یکدیگر روشن می شود، ولی با وجود این درباره حقوق آنها نسبت به هم نیز روایاتی ذکر می شود.

ص: 204

يجب للمؤمن على المؤمن أن يستر عليه سبعين كبيرة: (1)

بر مؤمن نسبت به مؤمن دیگر واجب است تا هفتاد گناه کبیره را پنهان کند. ابو اسماعیل می گوید: به امام باقر علیه السلام عرض کردم:

جُعِلْتُ فِدَاكَ إِنَّ الشَّيْعَةَ عِنْدَنَا كَثِيرٌ . فَقَالَ : فَهَلْ يَعْطِفُ الْغَنِيُّ عَلَى الْفَقِيرِ ، وَ هَلْ يَتَجَاوَزُ الْمُحْسِنُ عَنِ الْمُسِيءِ وَ يَتَوَاسَوْنَ ؟ فَقُلْتُ : لَا . قَالَ : لَيْسَ هَؤُلَاءِ شَيْعَةً . الشَّيْعَةُ مَنْ يَفْعَلُ هَذَا (2)

فدايت کردم، شیعیان در محل ما فراوان هستند. حضرت فرمود: آیا اغنیایشان به فقرا عطف و مهربان اند و نیکوکاران از بدکاران می گذرند و با هم مواسات و تعاون دارند؟ عرض کردم: نه. حضرت فرمود: آنان شیعه نیستند؛ شیعه کسی است که این کارها را بکند.

معلی بن خنیس می گوید: از امام صادق علیه السلام از حق مؤمن پرسیدم. حضرت فرمود:

مؤمن هفتاد حق دارد که تنها هفت مورد از آنها را به خاطر محبتی که به تو دارم ذکر می کنم؛ زیرا بیم دارم که نتوانی تحملش کنی. عرض کردم: این شاء الله تحمل می کنم. حضرت فرمود:

لَا تَشْبَعُ وَيَجُوعُ ؛ وَ لَا تَكْتَسِبِي وَ يَعْرِى ، وَ تَكُونُ دَلِيلَهُ وَ قَمِيصَهُ الَّذِي يَلْبَسُهُ وَ لَيْسَ أَنَّهُ الَّذِي يَتَكَلَّمُ بِهِ ، وَ تُحِبُّ لَهُ مَا تُحِبُّ لِنَفْسِكَ . وَ إِنْ كَانَتْ لَكَ جَارِيَةٌ بَعَثْتَهُ التَّمْهَدَ فِرَاشَهُ وَ تَسَعَى فِي حَوَائِجِهِ بِاللَّيْلِ وَ النَّهَارِ . فَإِذَا فَعَلْتَ ذَلِكَ وَ صَدَلْتِ وَ لَا يَتَكَ بِوَلَايَتِنَا وَ وَلَا يَتَنَا بِوَلَايَةِ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ (3)

ص: 205

1- الكافي، ج 2، ص 207؛ مجموعه ورام، ج 2، ص 202؛ بحار الانوار، ج 71، ص 301.

2- الكافي، ج 2، ص 173؛ بحار الانوار، ج 71، ص 254.

3- الكافي، ج 2، ص 174؛ بحار الانوار، ج 71، ص 255.

نکند که توسیر باشی او گرسنه، و تو لباس در تنت باشد و او عریان. باید دلیل و راهنمای او باشی و پیراهن او باشی که به تنش می کند و زبانش باشی که با آن سخن می گوید. برای او دوست داشته باش آن را که برای خودت دوست داری. کنیزت را می فرستی رختخواب و فراش او را مهیا کند و شب و روز در حوائج او تلاش و کوشش می کنی. اگر این کار را کردی ولایت خویش را به ولایت ما و ولایت ما را به ولایت خدای عزوجل متصل کرده ای.

در این روایات تعدادی از مهم ترین حقوق برادران ایمانی بیان شده است. بر اساس این روایات مؤمنین همچون کالبد واحدند و ارواحشان همچون روح واحد است. پس اگر در میان مؤمنین چنین رابطه ای برقرار باشد، طبیعی است حقوقی که در این احادیث شریف ذکر شد، باید میان آنها مورد توجه قرار گیرد و از سوی همه مؤمنان رعایت شود. همه مؤمنان باید در درد و رنج و شادی و سرور همدیگر شریک باشند. نادار را نباید میان آنها احساس ناداری کند. ضعف و ناتوانی ضعیف، نباید او را دچار مشکل کند. غنی، باید فقرا را در غنای خویش شریک سازد. آن که دارای قدرت و مقام و منزلت است باید از توانایی و مقام خود در رفع مشکلات دیگران استفاده کند. عطف و مهربانی و گذشت و بزرگواری و کرامت باید میان مؤمنان حاکم گردد.

همچنین لازم است مؤمنان عیوب و نواقص همدیگر را پنهان نمایند. خیانت، حيله، غیبت، دزدی، ظلم و ستم، حرف های ناروا و کارهای زشت نباید در میان مؤمنان وجود داشته باشد. در این صورت است که تمام اقشار جامعه ایمانی با صلح و صفا در کنار هم در خیر و عافیت زندگی می کنند. در چنین جامعه ای فقیر و محتاج پیدا نمی شود. خدای تعالی هم نعمت های خود را بر این مؤمنان ارزانی می کند و برکت خود را بر آنان فرو می فرستد. چنان که در زمان حضرت ولی عصر - عجل الله تعالی فرجه الشریف و جعلنا من الفائزین بلقائه والمستشهدین بین یدیه -

این اتفاق رخ خواهد داد. زمین برکت خویش را آشکار خواهد نمود و آسمان نعمت هایش را فرو خواهد فرستاد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(در زمان حضرت مهدی «عجل الله تعالی فرجه الشریف») چند نفر با یک قرص نانی سیر خواهند شد و یک انار برای عده ای کفایت خواهد کرد و گاو قیمت چندانی نخواهد داشت و اسب با درهمی چند معامله خواهد شد. (1)

اصولا اگر ایمان و تقوا در جامعه فراگیر شود، خدای سبحان نظر لطف خویش را بر آن جامعه افزون خواهد کرد.

خدای تعالی می فرماید:

«لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَى آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» (2)

اگر اهل آبادیها ایمان می آوردند و تقوا پیشه می کردند، همانا درهای برکات را از آسمان و زمین بر آنها می گشودیم.

بنابراین از مطالبی که ذکر شد، بخشی از آثار رعایت حقوق برادران ایمانی روشن گردید و معلوم شد که با رعایت حقوق همدیگر شادی، غم، سرور، اندوه، ضعف، قدرت، فقر و غنا میان همه مؤمنین تقسیم می شود و برکات بر آنان نازل می شود و صفا و صمیمیت در میان آنها حاکم می شود. دشمنی، خیانت، تجاوز به حقوق همدیگر و ظلم و ستم نیز برچیده می شود.

علاوه بر آثار مذکور آثار دیگری هم در روایات ذکر شده است. امام صادق علیه السلام بعد از بیان حقوق مؤمن بر مؤمن دیگر می فرماید:

ص: 207

1- الملاحم والفتن، ص 82؛ بحار الانوار، ج 51، ص 81.

2- اعراف (7)، آیه 96.

وَأَنْ لَا يَقُولَ لَهُ أَفٌّ وَإِنْ قَالَ لَهُ أَفٌّ، فَلَيْسَ بَيْنَهُمَا وَلَايَةٌ. وَإِذَا قَالَ لَهُ أَنْتَ عَدُوِّي فَقَدْ كَفَرَ أَحَدُهُمَا. وَإِذَا اتَّهَمَهُ انْمَاثَ الْإِيمَانِ فِي قَلْبِهِ، كَمَا يَنْمِثُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ؛ (1)

و این که به او اف (کلمه تاسف) هم نگویید. و اگر اف گوید ولایت بین آنها از بین می رود. و اگر بگوید: تو دشمن منی، یکی از آن دو کافر می شوند. و اگر او را متهم کند، ایمان در دلش مانند ذوب شدن نمک در آب ذوب می شود.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مَنْ أَعَانَ مُؤْمِنًا نَفَسَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عَنْهُ ثَلَاثًا وَسَبْعِينَ كَرْبَةً وَاحِدَةً فِي الدُّنْيَا وَثِنْتَيْنِ وَسَبْعِينَ كَرْبَةً عِنْدَ كَرْبَةِ الْعُظْمَى، قَالَ حَيْثُ يَتَشَاغَلُ النَّاسُ بِأَنْفُسِهِمْ (2)

آن که مؤمنی را یاری کند، خدای عزوجل هفتاد و سه گرفتاری را از او بر طرف می کند. یکی از آنها در دنیا و هفتاد و دو تای دیگر از گرفتاری های بزرگش در آنجا که همه مشغول خودشان اند. (3)

کسی که عیب مؤمنی را که از آن خوف دارد، بپوشاند، خداوند هفتاد عیب از عیب های دنیا و آخرت او را می پوشاند. (4)

و نیز می فرماید:

تَزَاوَرُوا؛ فَإِنَّ فِي زِيَارَتِكُمْ أَحْيَاءَ لِقُلُوبِكُمْ وَ ذَكَرَ لِأَحَادِيثِنَا، وَ أَحَادِيثِنَا تَعْطِفُ بَعْضَهُمْ عَلَى بَعْضٍ، فَإِنْ أَخَذْتُمْ بِهَا رَشِدْتُمْ وَ نَجَوْتُمْ وَإِنْ تَرَكْتُمُوهَا ضَلَلْتُمْ وَ

ص: 208

1- الكافي، ج 2، ص 171؛ بحار الانوار، ج 71، ص 248.

2- الكافي، ج 2، ص 199؛ بحار الانوار، ج 71، ص 320.

3- همان

4- الكافي، ج 2، ص 200.

هَلَكْتُمْ؛ فَخُذُوا بِهَا وَأَنَا بِنَجَاتِكُمْ زَعِيمٌ؛ (1)

به زیارت همدیگر بروید که زیارت، دل‌هایتان را زنده می‌کند و موجب می‌شود یادی از احادیث ما بشود و احادیث ما، شما را به همدیگر مهربان و عطف می‌کند. اگر آنها را اخذ کردید، رشد و نجات می‌یابید و اگر آنها را ترک نمودید، گمراه و هلاک می‌شوید. پس آنها را اخذ کنید و من نجات شما را تضمین می‌کنم.

پس رعایت حقوق مؤمنان - در هر سطحی باشد - و زیارت آنان از همدیگر، نه تنها آثار اخروی خوب و نجات از عذاب الهی را به دنبال دارد، بلکه مؤمنان را با هم دوست و مهربان و دل‌هایشان را زنده می‌کند. آثار اهل بیت علیهم السلام را - که پر از ارزش‌های اخلاقی، حقوقی و انسانی است - در میان مؤمنان منتشر و گرفتاری‌های مؤمنین را در دنیا و آخرت بر طرف می‌کند. به علاوه اگر این امر همگانی شود، جامعه‌ای متمدن و با کمالات عالی انسانی پدید می‌آید، که همه جوامع باید از آن درس عبرت بگیرند. خدای تعالی نیز به چنین جامعه‌ای افتخار می‌کند.

به امید روزی که همه مؤمنان و شیعیان مولا امیرالمؤمنین علیه السلام به خواسته مولایشان عمل کنند و ارتباط خود را با هم نزدیک سازند و در راه اعتلای ایمان و تشیع بکوشند، تا بدین وسیله مایه افتخار اهل بیت علیهم السلام شوند، نه این که تنها شیعه و مؤمن اسمی باشند.

4. خوش رویی و گشاده رویی

خوش رویی از صفات خوب و پسندیده انسانی است که در جلب محبت و رفع کینه و دشمنی بسیار مؤثر است. در مقابل ترش رویی و عبوس و اخمو بودن موجب ناراحتی دوستان و دوری از جمع می‌شود. انسان ترش رو و اخمو معمولاً تنها و

ص: 209

گوشه گیر می شود؛ چون نمی تواند با مردم ارتباط برقرار کند و در کنار آنان به خوبی و با صلح و صفا زندگی کند. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می فرماید:

حُسْنُ الْبِشْرِ يَذْهَبُ بِالسَّخِيمَةِ؛ (1)

خوش رویی کینه و دشمنی را از بین می برد.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

إِنَّكُمْ لَنْ تَعْسُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَسَعَوْهُمْ بِطَلَاقَةِ الْوَجْهِ وَحُسْنِ اللَّقَاءِ، فَإِنِّي سَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ يَقُولُ: إِنَّكُمْ لَنْ تَعْسُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَسَعَوْهُمْ بِأَخْلَاقِكُمْ (2)

همانا اموال شما به اندازه ای نیست که بتوانید با آن، مردم را راضی و خشنود کنید، پس با خوش رویی و گرمی آنان را راضی نمایید. همانا من از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: شما نمی توانید با اموالتان مردم را خشنود کنید، پس با اخلاق خویش آنان را از خود خشنود نمایید. و نیز می فرماید:

إِنَّ أَحْسَنَ مَا يَأْلَفُ بِهِ النَّاسُ قُلُوبِ أَوْلَادِهِمْ وَنَفْوًا بِهِ الصُّغْرَى عَنْ قُلُوبِ أَعْدَائِهِمْ حُسْنُ الْبِشْرِ عِنْدَ لِقَائِهِمْ وَالتَّقَدُّ فِي غَيْبَتِهِمْ وَالبِشَاشَةُ بِهِمْ عِنْدَ حُضُورِهِمْ (3)

بهترین چیزی که می توان با آن دل های دوستان را به دست آورد و کینه و دشمنی را از قلب های دشمنان دور کرد، خوش رویی به هنگام ملاقات، دلجویی از آنان در غیابشان و خنده رویی و بشاشت با آنان در حضورشان است.

ص: 210

1- الکافی، ج 2، ص 103.

2- امالی صدوق، ص 446؛ بحار الانوار، ج 74، ص 385؛ وسائل الشیعة، ج 12، ص 161.

3- تحف العقول، ص 218؛ بحار الانوار، ج 75، ص 57.

و نیز می فرماید:

الْبَشَاشَةُ حِبَالَةُ الْمَوَدَّةِ؛ (1)

خنده رویی جلب کننده محبت و دوستی است.

پس اگر می خواهیم دوستی، انس، محبت، همفکری و همکاری تداوم داشته باشد و دشمنی، کینه، نفاق و دوری از بین برود، با مردم با خوشرویی و تبسم و لبخند برخورد کنیم.

5. غضب و کظم غیظ و حلم

اشاره

خشم، پرخاشگری و تندی حالتی است که گاهی برای انسان رخ می دهد. این حالت معمولاً وقتی بروز می کند که امری ناملایم با طبع او خواسته یا ناخواسته برایش اتفاق می افتد. پرخاشگری، تندی، ناسزاگویی و بد دهنی و نظایر آن از آثار بیرونی خشم و غضب است.

این آثار به طور معمول در صورتی بروز و ظهور پیدا می کنند که توانایی و قدرت جسمانی شخص مورد خشم قرار گرفته از شخص خشمگین کمتر باشد و یا چنین بیندارد، اما در حالتی که شخص عصبانی ضعیف تر باشد، معمولاً تندی، پرخاشگری و ناسزاگویی از او ظاهر نمی شود و شخص ناچار به فرو بردن خشم خود و کظم غیظ می شود. فرو بردن غیظ و خشم اگر چه در این حال نیز خوب و شایسته انسان عاقل و خردمند است، ولی بهتر از آن در صورتی است که انسان با داشتن توانایی و قدرت بالاتر، خشم خویش را فرو برد و حلم و بردباری به خرج دهد.

ص: 211

منشا خشم و تندی ممکن است با خلقت و طینت انسان آمیخته شده باشد. (1)

همچنین ممکن است منشأ آن کمبودهای درونی غیر از طینت، مانند جهل، نادانی، ضعف، ناتوانی و یا کمبودهای بیرونی مانند فقر و ناداری و ناملایمات باشد. در هر صورت انسان هم می تواند از خشم پیشگیری کند و هم می تواند عوامل به وجود آورنده آن را در خود خنثی کند؛ به این صورت که در تقویت نفس خویش بکوشد، بر عقل و خرد خویش بیافزاید و نورانیت دل خویش را شدیدتر کند، ایمان به خدا داشته باشد و از یاد خدا غفلت نکند و کبر و غرور و کینه توزی را از خود دور سازد. در این حالت است که در او سعه صدر پیدا می شود و با رسیدن هر چیز ناگواری، شکیبایی خود را از دست نمی دهد و تحمل او در مقابل ناملایمت ها زیاد می شود و بدین ترتیب انسانی بردبار، حلیم و صبور می شود.

ما پیشگیری از خشم را حلم و بردباری می نامیم، اما اگر انسان در موردی گرفتار خشم شد، باز هم می تواند خشم خود را فرو برد که از آن تعبیر به کظم غیظ می کنیم. در این مرحله کار بر انسان مقداری سخت تر شده است؛ چون شیطان خشم را بر او تحمیل، و عقل و خرد و نورانیت دل و ایمان او را تضعیف کرده است. ولی با وجود همه اینها او با اندکی توجه به خود و با ذکر خدا و پناه بردن به او از وسوسه های شیطان، می تواند خشم خود را فرو برد.

در روایات اهل بیت علیهم السلام در این مورد نیز دستوراتی ذکر شده است که در ادامه بیان خواهد شد. در اینجا ابتدا روایاتی را که در آنها آثار خشم و غضب و فرو نشانیدن آن در اخلاق انسان بیان شده، ذکر می کنیم و آن گاه روایاتی را که درباره عوامل پیدایش خشم و کنترل آن، یعنی کظم غیظ وارد شده، مطرح خواهیم کرد.

ص: 212

1- این موضوع در بحث طینت مطرح شد و بیان گردید که اقتضای برخی طینت ها تندی و اقتضای برخی دیگر نرمی و ملایمت است. نیز بیان گردید، تندی و ملایمت اقتضایی بیش نیست و قدرت و توانایی بر آن حاکم است و انسان می تواند جلوی آن را بگیرد و مانع تأثیر طینت شود.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

مَا مِنْ عَبْدٍ كَظَمَ غَيْظًا إِرَادَهُ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ عِزًّا فِي الدُّنْيَا وَالْآخِرَةِ، (1)

هیچ بنده ای خشمی را فرو نمی برد، مگر این که خدای تعالی در دنیا و آخرت عزتی به او می افزاید.

و نیز می فرماید:

من کف غضبه ستر الله عورته (2)

آن که مانع خشم خود شود، خدای تعالی عیب او را می پوشاند.

امام باقر علیه السلام می فرماید:

مَنْ كَظَمَ غَيْظًا وَهُوَ يَقْدِرُ عَلَى إِمْضَائِهِ حَسَا اللَّهُ قَلْبَهُ أَمْنًا وَإِيمَانًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ (3)

کسی که خشم خود را فرو برد، در حالی که می تواند آن را عملی کند، خدای تعالی در روز قیامت دل او را با امان و ایمان پر می کند.

در این روایت نوع دوم از فرو بردن خشم مورد بحث قرار گرفته است. گفتیم که فرو بردن خشم دو نوع است: اول: از روی ناچاری، ضعف و ناتوانی؛ دوم: با وجود قدرت، اقتدار و برتری جسمانی.

همچنین اشاره کردیم که نوع دوم از درجه بسیار بالاتری برخوردار است. پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: 213

1- الکافی، ج 2، ص 110؛ بحار الانوار، ج 68، ص 409.

2- الکافی، ج 2، ص 303؛ بحار الانوار، ج 70، ص 264.

3- الکافی، ج 2، ص 110؛ بحار الانوار، ج 70، ص 303.

مِنْ أَحَبِّ السَّبِيلِ إِلَى اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ جُرْعَتَانِ : جُرْعَةٌ غَيْظٌ تَرُدُّهَا بِحِلْمٍ وَ جُرْعَةٌ مُصِيبَةٌ تَرُدُّهَا بِصَبْرٍ (1)؛

برای کسی که راه خدا را دوست دارد، دو جرعه است: جرعه خشمی که با حلم رد می کند و جرعه مصیبتی که با صبر بر می گرداند.

یعنی بودن در راه خدا حلم و صبر لازم دارد و بدون آن دو، تداوم داشتن در راه خدای سبحان مشکل می گردد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله در حدیثی فرمود:

مَا أَعَزَّ اللَّهُ بِجَهْلٍ قَطُّ وَلَا أَدَلَّ بِحِلْمٍ قَطُّ، (2)

خدای تعالی هیچ کس را با نادانی عزیز نمی کند و با حلم ذلیل نمی کند.

امام رضا علیه السلام حلم را از علامات فقه و فهم می شمارد.

مِنْ عِلْمَاتِ الْفِقْهِ الْحِلْمُ (3)

حلم از علامت های فقه و فهم است.

یعنی کسی که فهم و شعور داشته باشد، حلم و بردباری خواهد داشت و کسی که حلم دارد، معلوم است که از فهم و شعور هم برخوردار است. پس حلم و فهم با هم جمع می شوند و از هم جدا نمی شوند. در نتیجه خشم و غضب با حلم و فقه و فهم جمع نمی شود. بنابراین هر جا غضب و خشم است، جهل و نادانی نیز هست. (4)

حلم سلامتی نیز می آورد. امام صادق علیه السلام به غلامش سالم فرمود:

احْفَظْ لِسَانَكَ تُسَلِّمْ (5)

ص: 214

1- همان؛ بحارالانوار، ج 68، ص 411.

2- همان، ص 112؛ بحارالانوار، ج 68، ص 404.

3- الکافی، ج 2، ص 113؛ بحارالانوار، ج 2، ص 48.

4- در این باره بعدا توضیحاتی خواهد آمد.

5- الکافی، ج 2، ص 113؛ بحارالانوار، ج 68، ص 295.

زبان را حفظ کن، تا سالم بمانی.

قبلاً- گفتیم که پرخاشگری، ناسزاگویی و بد دهنی از آثار بیرونی خشم است. پس حفظ زبان در صورتی است که خشم به وجود آمده است.

و در حدیثی دیگر عزت از آثار حفظ زبان شمرده شده است. امام رضا علیه السلام می فرماید:

أَحْفَظُ لِسَانِكَ تُعِزُّ (1)

زبان خویش را حفظ کن، تا عزیز شوی.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

لَا عِزَّ أَرْفَعُ مِنَ الْجِلْمِ (2)

بالاتر از حلم عزتی وجود ندارد.

وقتی منصور از امام صادق علیه السلام خواست که او را موعظه ای کند و از امور هلاک کننده منع نماید، فرمود:

عَلَيْكَ بِالْحِلْمِ، فَإِنَّهُ رُكْنُ الْعِلْمِ. وَ أَمْلِكُ نَفْسَكَ عِنْدَ أَسْبَابِ الْقُدْرَةِ، فَإِنَّكَ إِنْ تَفَعَلْ مَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ كُنْتَ كَمَنْ سَفَى غَيْظاً أَوْ دَاوَى عَقْداً أَوْ يُحِبُّ أَنْ يُذَكَرَ بِالصَّوْلَةِ. وَ أَعْلَمُ بَانَكَ عَاقِبَتَ مُسْتَحِقًّا لَمْ يَكُنْ غَايَةً مَا تُوصَفُ بِهِ إِلَّا الْعَدْلُ . . . وَ الْحَالُ الَّتِي تُوجِبُ الشُّكْرَ أَفْضَلُ مِنَ الْحَالِ الَّتِي تُوجِبُ الصَّبْرَ (3)؛

بر توباد به حلم که همانا رکن علم است. و به هنگام اقتدار و توانایی خویشتن دار باش؛ زیرا اگر عملی که تواناییش را داری انجام دهی، مانند کسی می شوی که خشمی را شفا داده و کینه ای را مداوا کرده است یا دلش می خواهد به توانمندی و قدرت یاد شود. و بدان اگر مستحق عقوبتی را

ص: 215

1- همان؛ بحار الانوار، ج 72، ص 82.

2- الکافی، ج 8، ص 18؛ بحار الانوار، ج 68، ص 414.

3- امالی صدوق، ص 611؛ بحار الانوار، ج 68، ص 414.

عقاب کردی، نهایت چیزی که به آن توصیف خواهی شد، عدل است... و حالی که موجب شکر شود، بهتر از حالی است که موجب صبر گردد.

در این حدیث شریف اموری درباره حلم و خشم مورد توجه قرار گرفته است:

1. حلم، رکن علم دانسته شده است.

2. اعمال خشم و غضب یا به خاطر مداوای غیظ و کینه شمرده شده و یا به خاطر این که در میان مردم به ضعف و ناتوانی شناخته نشود؛ یعنی کسانی که دست به خشونت و انتقام می زنند یا کینه ای در دل خویش دارند که می خواهند آن را خاموش کنند، و یا غروری دارند که خیال می کنند فرو بردن خشم و گذشت از عقوبت و انتقام گیری، شوکت و اقتدار آنان را میان مردم خدشه دار می کند، در صورتی که عفو، بخشش، حلم، بردباری و فرو بردن خشم عزتی برای انسان می آورد که بالاتر از آن عزت و شوکتی وجود ندارد.

3. عفو و بخشش و فرو بردن خشم، شکر و قدردانی طرف مقابل را به دنبال می آورد، ولی عقوبت و انتقام موجب می شود طرف مقابل در صورتی که ضعیف و ناتوان باشد، صبر و بردباری پیشه کند. این حاکی از آن است که عقوبت موجب می شود در دل طرف کینه ای نهفته شود و ممکن است روزی او هم برای خاموش کردن آن دست به کاری دیگر بزند.

البته باید توجه داشت که برای سلامت جامعه همان طور که عفو و بخشش و حلم و فرو بردن خشم لازم است، عقوبت و تندی و انتقام هم لازم و ضروری است و مهم آن است که انسان موارد هر یک را به درستی تشخیص دهد و هر کدام را در موقع خود به کار گیرد. البته انسان با کمال و با ایمان هیچ موقع به خاطر تشفی دل خویش دست به انتقام و تندی نمی زند، بلکه در این امر هم رضایت و خشنودی خدای متعال را مورد توجه قرار داده و بر اساس آن انجام می دهد.

امام صادق علیه السلام فرمود:

ص: 216

ثَلَاثٌ مَنْ كُنَّ فِيهِ اسْتِكْمَالُ خِصَالِ الْإِيمَانِ : مَنْ صَبَرَ عَلَى الظُّلْمِ وَكَظَمَ غَيْظَهُ وَاحْتَسَبَ وَعَفَا وَغَفَرَ(1)

سه چیز است که در هر شخص باشد خصال ایمان را کامل کرده است: کسی که بر ظلم و ستم صبر کند و خشم خود را فروبرد و آن را برای خدا حساب کند و عفو و بخشش کند.

امام رضا علیه السلام می فرماید:

خدای تعالی به پیامبری از پیامبرانش وحی کرد: آن گاه که صبح شد، اول چیزی که می بینی آن را بخور! وقتی صبح شد و حرکت کرد، کوه سیاه بزرگی در جلو خود دید. پس ایستاد و گفت: پروردگرم دستور داده است که آن را بخورم، و به حیرت افتاد. آنگاه پیش خود گفت: به یقین پروردگرم مرا به چیزی که طاقت اش را ندارم، امر نمی کند. پس پیش رفت تا آن را بخورد. پس هر قدر که نزدیک آن می شد، کوه کوچک می گشت تا این که وقتی به آن رسید، دید لقمه ای بیش نیست. پس آن را خورد و دید در عمرش چیزی بهتر از آن نخورده است ... بعد برگشت و در رؤیا دید که به او گفته می شود: آیا دانستی آن چه امر به خوردنش شدی و تناول کردی چه بود؟

گفت: خیر. پس گفته شد:

أَمَّا الْجَبَلُ فَهُوَ الْغَضَبُ . إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا غَضِبَ لَمْ يَرَ نَفْسَهُ وَ جَهَلَ قَدْرَهُ مِنْ عَظْمِ الْغَضَبِ ؛ فَإِذَا حَفِظَ نَفْسِهِ وَ عَرَفَ قَدْرَهُ وَ سَكَنَ غَضَبِهِ ، كَانَتْ عَاقِبَتُهُ كَالْقَمَةِ الطَّيِّبَةِ الَّتِي أَكَلْتُهَا... (2)

اما آن کوه که دیدی خشم و غضب بود. همانا بنده آن گاه که خشمگین می شود، از خود غافل می شود و قدر خودش را نمی شناسد. پس اگر خود

ص: 217

1- خصال، ج 1، ص 104؛ بحارالانوار، ج 68، ص 417.

2- خصال، ج 1، ص 267؛ بحارالانوار، ج 68، ص 418.

را حفظ کند و قدر خویش را بشناسد و خشم او تسکین پیدا کند، عاقبت آن مثل لقمه خوشمزه ای می شود که تو آن را خوردی.

این حدیث شریف نیز دلالت دارد که خشم چون کوهی است که جلو دید انسان را می گیرد و نمی گذارد انسان خود را ببیند و قدر و منزلت خویش را بشناسد. اگر کسی بتواند در مقابل آن ایستادگی کند و به خود توجه نماید به تدریج خشم او فرو می نشیند و دلش تسکین و آرامش پیدا می کند و می یابد که آن کوه با آن بزرگی به واسطه صبر و بردباری و حلم تبدیل به لقمه ای لذیذ و خوشمزه می شود که تا آخر عمر لذت آن از دل انسان محو نمی شود.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

الْحِلْمُ غِطَاءٌ سَاتِرٌ وَالْعَقْلُ حُسَامٌ قَاطِعٌ فَاسْتُرْ خَلَلَ خُلُقِكَ بِحِلْمِكَ وَفَاتَلَ هَوَاكَ بِعَقْلِكَ؛ (1)

حلم پرده ای است پوشاننده و عقل شمشیری است برنده، پس عیوب اخلاقت را با حلمت بپوشان و با خرد خویش با هوای نفست ستیز کن.

در این کلام امام علیه السلام کلمه «خُلُقِكَ» ممکن است «خَلَقُكَ» خوانده شود. و اگرچه خَلَق و خُلُق از نظر معنای لغوی فرق چندانی ندارند؛ ولی چون امروزه استعمال خُلُق غالباً مربوط به سیرت و سجایای باطن انسان است و خَلَق در صورت و شکل ظاهری او به کار می رود، بدین جهت بهتر است ما در کلام مولا امیرالمؤمنین علیه السلام در این واژه معنای لغوی آن را - که شامل هر دو است - بگیریم و بگوییم حلم همانطور که عیوب اخلاقی انسان را می پوشاند، عیوب ظاهر و جسمی او را نیز می پوشاند. انسان حلیم و بردبار در میان مردم عزیز و محترم می شود و اگر جسم و روحش عیوبی هم داشته باشد مردم آن را نادیده می گیرند.

ص: 218

حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام در وصیت خویش به امام حسن علیه السلام می فرماید:

يَا بَنِي الْعَقْلِ خَلِيلِ الْمَرْءِ وَالْحِلْمِ وَزِيرُهُ (1)

ای فرزندانم عقل دوست انسان و حلم وزیر اوست.

امیرالمؤمنین علیه السلام روزی شنید مردی به قنبر ناسزا می گوید و قنبر هم می خواهد جوابش را بدهد، پس حضرت قنبر را صدا زد و فرمود:

دست نگهدارای قنبر، کسی را که فحشت می دهد با بی اعتنائی ترک کن تا خدا را خشنود و شیطان را خشمگین و دشمنت را عقوبت کنی. سوگند به کسی که دانه را شکافت و خلائق را آفرید، مؤمن به چیزی بهتر از حلم خدا را خشنود نمی کند و شیطان را چیزی بهتر از سکوت به خشم نمی آورد و احمق را به چیزی بهتر از سکوت عقوبت نمی کند.

لقمان علیه السلام فرمود:

لَا يَعْرِفُ الْحَلِيمُ إِلَّا عِنْدَ الْغَضَبِ (2)

حلیم جز به هنگام غضب شناخته نمی شود.

روشن است که حلم صفت نفسانی و باطنی است و راه پی بردن به آن تنها در حال خشم و غضب ممکن است.

امام صادق علیه السلام در باره غضب می فرماید:

الْغَضَبُ مِفْتَاحُ كُلِّ شَرٍّ؛ (3)

غضب کلید هر شری است.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

ص: 219

1- امالی طوسی، ص 146؛ بحارالانوار، ج 68، ص 419.

2- تحف العقول، ص 315؛ بحارالانوار، ج 68، ص 426.

3- الکافی، ج 2، ص 303؛ خصال، ج 1، ص 7؛ بحارالانوار، ج 70، ص 274.

الْغَضَبُ يُفْسِدُ الْإِيمَانَ، كَمَا يُفْسِدُ الْخَلَّ الْعَسَلَ؛ (1)

خشم ایمان را تباه می کند؛ چنان که سرکه عسل را فاسد می کند.

امام صادق علیه السلام از پدرش چنین نقل می فرماید:

هیچ چیزی بدتر از خشم نیست. همانا انسان وقتی خشمگین می شود، دست به قتل نفس هم می زند که خدا حرامش کرده و به زن شوهردار هم نسبت زنا می دهد. (2)

در حدیثی دیگر فرمود:

الْغَضَبُ مَمْحَقَةٌ لِقَلْبِ الْحَكِيمِ، وَقَالَ: مَنْ لَمْ يَمْلِكْ غَضَبَهُ لَمْ يَمْلِكْ عَقْلَهُ (3)

خشم قلب حکیم را تباه می کند. و فرمود: کسی که مالک خشم خود نشود، مالک خرد خویش نخواهد شد. (4)

از آن حضرت سؤال شد:

مَا بَدَأَ الْغَضَبِ؟ قَالَ: الْكِبَرُ وَالتَّجَبُّرُ وَمَحَقَرَةُ النَّاسِ (5)

منشأ خشم چیست؟ فرمود: کبر و غرور و کوچک شمردن مردم

نیز فرمود:

لَيْسَ لِإِبْلِيسَ جُنْدٌ أَشَدُّ مِنَ النِّسَاءِ وَالْغَضَبِ؛ (6)

ابلیس را سپاهی شدیدتر از زنان و خشم نیست.

ص: 220

1- الکافی، ج 2، ص 302؛ بحار الانوار، ج 70، ص 2666.

2- همان

3- الکافی، ج 2، ص 305؛ وسائل الشیعة، ج 15، ص 360.

4- همان

5- خصال، ص 6؛ وسائل الشیعة، ج 15، ص 362؛ بحار الانوار، ج 14، ص 287.

6- تحف العقول، ص 363، بحار الانوار، ج 75، ص 246.

بنابراین روشن گردید خشم و غضب چه آثار ویرانگری در وجود انسان دارد: عقل - که بهترین و مهم ترین هدیه الهی بر انسان است - به واسطه غضب تضعیف می شود و دل انسان - که جایگاه نور عقل و صفات برتر آدمی است - با خشم تباه می گردد. وجود غضب در انسان حکایت از وجود غرور و کبر و کوچک شمردن مردم دارد که از صفات ناپسند است. خشم موجب می شود انسان به کارهایی دست بزند که هیچگاه در حال عادی به سراغ آنها نمی رود.

راههای پیشگیری از خشم

حال که برخی از آثار خشم و غضب معلوم گردید در اینجا به برخی از روایات اهل بیت علیهم السلام که در آنها برای جلوگیری از خشم و فرو بردن آن توصیه هایی کرده اند، اشاره می شود. امام صادق علیه السلام می فرماید: خدای تعالی به برخی از پیامبرانش وحی کرد که:

يَا ابْنَ آدَمَ اذْكُرْنِي فِي غَضَبِكَ اذْكُرْكَ فِي غَضَبِي؛⁽¹⁾

ای فرزند آدم به هنگام غضب مرا یاد کن تا من هم به هنگام خشم ترا یاد کنم.

و نیز می فرماید: نزد پدرم سخن از غضب به میان آمد، ایشان فرمود:

... هر کس خشمگین شد، اگر ایستاده است، بنشیند که پلیدی شیطان از او بیرون می رود و اگر نشسته است بایستد. هر کس به ارحام خویش خشم کرد به سوی او برود و به او نزدیک شود و او را مس کند که هر رحمی آن گاه که رحم خویش را مس کرد، تسکین پیدا می کند.⁽²⁾

ص: 221

1- الکافی، ج 2، ص 303؛ بحار الانوار، ج 70، ص 276.

2- وسائل الشیعة، ج 15، ص 363.

و امام باقر علیه السلام می فرماید:

إِنَّ هَذَا الْغَضَبَ جَمْرَةٌ مِنَ الشَّيْطَانِ تُوقَدُ فِي قَلْبِ ابْنِ آدَمَ . وَإِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا غَضِبَ احْمَرَّتْ عَيْنَاهُ وَانْتَفَحَتْ أَوْدَاجُهُ وَدَخَلَ الشَّيْطَانُ فِيهِ ، فَإِذَا خَافَ أَحَدُكُمْ ذَلِكَ مِنْ نَفْسِهِ ، فَلْيَلْتزمِ الْأَرْضَ ؛ فَإِنَّ رِجْزَ الشَّيْطَانِ لَيَذْهَبُ عَنْهُ عِنْدَ ذَلِكَ (1)

همانا غضب شعله ای از شیطان است که در دل فرزند آدم افروخته می شود. وقتی یکی از شما خشمگین شد، چشمانش سرخ می شود و رگهای گردنش باد می کند و شیطان در او داخل می شود. پس وقتی یکی از شما از آن بیم داشت که خشم بر او عارض شود، پس بر زمین بنشیند که این موجب می شود پلیدی شیطان از او بر طرف شود.

ابی طیفور طبیب می گوید بر امام رضا علیه السلام وارد شده و او را از خوردن آب نهی کردم، پس فرمود:

مَا بَلَسُ بِالْمَاءِ وَهُوَ يَدِيرُ الطَّعَامَ فِي الْمَعِدَةِ وَيَسْكُنُ الْغَضَبَ وَيَزِيدُ فِي اللَّبِّ وَيَطْفِئُ الْمِرَارَ (2)

آب اشکالی ندارد. آب غذا را در معده جابه جا می کند و خشم را فرو می نشاند و به خرد انسان می افزاید و زردآب را بر طرف می کند.

بنابراین بر مؤمنین لازم است از خشم و غضب به شدت پرهیز و پیشگیری کنند و با یاد خدا و عمل به دستوراتی که در این روایات ذکر شد، خشم خود را فرو بنشانند.

ص: 222

1- الکافی، ج 2، ص 304؛ منية المرید، ص 321؛ بحار الانوار، ج 70، ص 278.

2- الکافی، ج 6، ص 381؛ المحاسن، ج 2، ص 572؛ وسائل الشیعة، ج 25، ص 236؛ بحار الانوار، ج 63 ص 456.

ظلم و عدل دو واژه اند که با هم در تضاد می باشند.

سید مرتضی در تعریف ظلم می گوید:

ظلم زیان هایی را می گویند که شخص مستحق آنها نباشد و سودی نیز در آن نباشد و موجب دفع زبانی بزرگ هم نشود که معلوم یا مظنون باشد. (1)

در روایات اهل بیت علیهم السلام هم گاهی ظلم در مقابل عدل به کار رفته است. چنان که پیش تر در حدیث جنود عقل و جهل نقل گردید؛ امام صادق علیه السلام عدل را از سپاهیان عقل و ضد آن را ظلم و جور دانسته که از سپاهیان جهل است. (2)

و گاهی عدل به معنای قرار دادن هر چیزی در جای خود و ظلم و ستم، به معنای خارج ساختن آن از جایگاه خود آمده است. امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

الْعَدْلُ يَضَعُ الْأُمُورَ مَوَاضِعَهَا (3)

عدل، امور را در جایگاه خودشان قرار می دهد.

امام صادق علیه السلام در تفسیر آیه: «لَا يَنَالُ عَهْدِي الظَّالِمِينَ» (4) فرمود:

عَنِّي بِهِنَّ أَنْ الْإِمَامَةَ لَا تَصْلُحُ لِمَنْ قَدْ عَبَدَ صَنَمًا أَوْ وَثَنًا أَوْ أَشْرَكَ بِاللَّهِ طَرْفَةَ عَيْنٍ وَإِنْ أَسْلَمَ . بَعْدَ ذَلِكَ وَالظُّلْمُ وَضَعُ الشَّيْءِ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ وَ أَعْظَمُ الظُّلْمِ الشُّرْكَ ، قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ : «إِنَّ الشُّرْكَ لَظُلْمٌ عَظِيمٌ» (5) (6)

مقصود خدای تعالی از آیه شریفه این است که کسی که بت پرستی کرده یا مقداری از عمر خویش مشرک بوده، ولو به اندازه یک چشم به هم زدن

ص: 223

1- رسائل الشریف سید مرتضی، ج 2، ص 278.

2- الکافی، ج 1، ص 21.

3- نهج البلاغه، قصار الکلم 437؛ روضة الواعظین، ج 2، ص 466؛ بحار الانوار، ج 72، ص 350.

4- بقره (2)، آیه 124.

5- لقمان (31)، آیه 12.

6- بحار الانوار، ج 35، ص 199، خصال، ج 1، ص 310.

باشد و بعد مسلمان شده باشد، صلاحیت امامت را ندارد. و (معنای) ظلم وضع شیء در غیر موضع خود می باشد. و بزرگ ترین ستم شرک به خداست. خدای تعالی می فرماید: «همانا شرک ظلمی بزرگ است».

ابن منظور هم در لسان العرب همین معنا را نقل کرده می گوید:

الظُّلْمُ : وَضْعُ الشَّيْءِ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ وَ مِنْ أَمْثَالِ الْعَرَبِ فِي الشَّبْهِ : مِنْ أَشْبَهَ أَبَاهُ فَمَا ظُلْمٌ . قَالَ الْأَصْمَعِيُّ : مَا ظَلَمَ أَيُّ مَا وَضَعَ الشَّبْهَ فِي غَيْرِ مَوْضِعِهِ؛ (1)

ظلم وضع شیء در غیر موضعش است. از مثل های عرب در تشبیه است که: کسی که به پدرش شباهت داشته باشد، ظلم نکرده است. أصمعی گفته است: ظلم نکرده، یعنی شباهت را در غیر موضعش قرار نداده است.

و در جای دیگر می نویسد:

ظلم به معنای جور و گذشتن از حد است. (2)

ظاهرا این دو معنا تفاوت چندانی با هم ندارند و در نهایت هر دو به یک امر برمی گردند. تجاوز از حد و دست اندازی به حقوق دیگران، با خارج کردن هر چیزی از جایگاهش در حقیقت یکی است؛ زیرا حق هر چیزی همان موضع و جایگاهی است که باید در آنجا قرار گیرد.

به عنوان مثال حق پدر و مادر این است که فرزندانشان آنان را احترام کرده، به حرف های آنان گوش دهند و با دستورات آنها مخالفت نورزند. پس اگر فرزندی یکی از این امور را انجام ندهد در حق پدر و مادر خویش ظلم و ستم روا داشته است. نیز حق چشم و گوش و همه اعضا و جوارح آن است که در کارهایی به کار گرفته شوند که خدای تعالی آنها را به خاطر آن امور به انسان داده است. همچنین حق همه اسباب و وسایلی که در اختیار انسان قرار دارد آن است که از آنها در موارد

ص: 224

1- لسان العرب، ج 12، ص 373.

2- لسان العرب، ج 11، ص 430.

خودشان استفاده شود و اگر در آن مسیر از آنها استفاده نگردد در حق آنها ظلم و ستم شده است.

پس ظلم و ستم یک معنای عام و گسترده با مصادیق فراوان و متفاوت دارد. و اختلاف میان مصادیق هم مراتب متفاوت و فراوان دارد. بعضی از ستم های بزرگ و در مرتبه بالا قرار دارد؛ مانند شرک که در آیه شریفه ستمی بزرگ شمرده شده است.

علامه مجلسی رحمة الله می فرماید:

ظلم وضع شیء در غیر موضع آن است. پس مشرک ظالم است، چون غیر خدا را شریک خدا قرار می دهد و عبادت را در غیر محل خودش وضع می کند. (1)

حال که با معنای ظلم آشنا شدیم به روایاتی که درباره تأثیر ظلم در صفات نفسانی انسان و برخی دیگر از آثار آن وارد شده است، می پردازیم.

رسول خدا صلی الله علیه و آله می فرماید:

إياكم و الظلم فإنه يخرّب قلوبكم (2)

از ظلم و ستم پرهیز کنید که دلهایتان را خراب می کند.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

ثلاثة مكسبة للبغضاء: النفاق و الظلم و العجب (3)

سه چیز است که بغض و کینه می آورد: نفاق، ظلم و عجب؛

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

ص: 225

1- بحار الانوار، ج 75، ص 322.

2- صحیفة الرضا، ص 48؛ بحار الانوار، ج 72، ص 350.

3- تحف العقول، ص 315؛ بحار الانوار، ج 75، ص 229.

الظُّلْمُ يَزِلُّ الْقَدَمَ وَيَسْلُبُ النَّعْمَ وَيُهْلِكُ الْأُمَّةَ؛ (1)

ظلم قدم را می لغزاند و نعمت ها را سلب و امت ها را هلاک می کند.

دَوَامُ الظُّلْمِ يَسْلُبُ النَّعْمَ وَيَجْلِبُ النَّقْمَ (2)

تداوم ستم نعمتها را سلب و بلاها را جلب می کند.

الْجَوْرُ مَمْحَاةٌ (3)

ستم محو کننده است.

الظَّالِمُ مَلُومٌ (4)

ستمگر ملامت می شود.

الظُّلْمُ يُرْدِي صَاحِبِهِ؛ (5)

ستم صاحبش را پست می کند.

إِيَّاكَ وَالظُّلْمَ، فَمَنْ ظَلَمَ كَرِهَتْ أَيَّامُهُ؛ (6)

از ستم پرهیز کن؛ زیرا کسی که ستم می کند روزگارش تلخ می شود.

مَنْ كَثُرَ ظُلْمُهُ، كَثُرَتْ نِدَامَتُهُ؛ (7)

آنکه ستم زیاد روا دارد، پشیمانش زیاد خواهد شد.

پس ظلم و ستم آثار فراوانی در صفات و اخلاق انسانی می گذارد. مؤمن باید از ظلم بر حذر باشد و هر گاه ستمی را مرتکب شد، به سرعت استغفار کند. اگر مال کسی را به حرام خورد، از او رضایت بگیرد و برای او استغفار کند. آن گاه که احساس

ص: 226

1- تصنیف الغرر، ج 456.

2- همان

3- همان

4- همان، ص 457

5- همان

6- همان

کرد توانایی ستم پیدا کرده است، قدرت و توانایی خدای تعالی را به یاد آورد و از پرداختن به ستم دست بردارد.

امیرمؤمنان علی علیه السلام می فرماید:

إِذَا حَدَّثَكَ الْقُدْرَةَ عَلَى ظُلْمِ النَّاسِ فَادْكُرْ قُدْرَةَ اللَّهِ سُبْحَانَهُ عَلَى عُقُوبَتِكَ وَذَهَابِ مَا آتَيْتَهُ إِلَيْهِمْ وَبَقَاءَهُ عَلَيْكَ؛ (1)

آن گاه که قدرت و توانایی، تو را به سوی ستم بر مردم راند، قدرت خداوند سبحان بر مجازات و از بین رفتن ستمت نسبت به آنها و باقی ماندنش بر عهده خود را یاد آور.

در واقع انسان آن گاه که ظلم و ستم را در حق مردم روا می دارد، اگر علم و معرفت به عاقبت امر خویش داشته باشد و درباره آن اندکی تدبیر و تأمل کند و آثار کار خویش را به یاد آورد و بفهمد که چه عواقب ناگواری در انتظار اوست، به نظر نمی رسد که بتواند عزم و اراده خویش را بر ستم به دیگران استوار کند و قدرت و توانایی خویش را در دست و پنجه خود متمرکز نماید.

البته در این حال هم نباید از شیطان غفلت کرد؛ چرا که او همیشه در مواقع حساس به سراغ انسان می آید و او را از راه راست منحرف می کند و در فکر و رأی و اراده او خدشه می کند و کارهای بد را برای او تزئین کرده، خوب جلوه می دهد، تا او را فریب دهد و انتخاب صحیح را از او بگیرد.

معمولاً انسانها در چنین مواقعی امتحان سختی در پیش دارند و تنها اندکی از آنها می توانند از وسوسه های شیطان سالم بیرون آیند. چه فراوان اند اشخاصی که مال حرامی را با توجیهاتی برای خود حلال می کنند و چه بسیاری دزدهایی که برای دزدی خویش محمل هایی درست می کنند. با این حال معمولاً همه آنان که دست به

ص: 227

ظلم و ستم و غارت و چپاول اموال دیگران می زنند و یا معاصی و گناهان دیگری را مرتکب می شوند، سعی می کنند کارهای زشت خویش را در خفا انجام دهند (1) و همین کارشان نشانگر آن است که نور عقل و خردشان روشننگری خودش را دارد و زشتی کارشان را برای آنها هویدا می کند.

امید است هیچ مؤمنی گرد هیچ گونه ظلم و ستمی، اعم از کوچک و بزرگ نگردد و هرگاه خطایی از او سرزد به سرعت از آن توبه کند تا وزر و وبال آن را از دوش خود بردارد.

مهم آن است که مؤمنان قانع باشند و دندان طمع خود را بکشند و چشم طمع در مال و ناموس دیگران نداشته باشند و عقل و خرد خویش را تقویت کنند تا هوای نفس و شیطان در آنها تضعیف شده، از بین برود.

7. حرص و طمع و گدایی

اشاره

حرص در انسان صفت نفسانی زشتی است که او را به مال اندوزی وامی دارد، بدون این که نیازی به آن داشته باشد؛ یعنی انسان حریص به طور معمول فکر و خیالش همیشه در این است که اندوخته هایش را چگونه زیاد کند و هیچ گاه دلش نمی خواهد چیزی از داراییش کاسته شود. چنین کسی هر گاه چیزی را از دست بدهد یا چیزی را که انتظار رسیدنش را داشت به دستش نرسد، ناراحت می شود و حسرت و تأسف می خورد و فکر و خیالش را مشغول می کند.

طمع حالتی نفسانی در انسان است که موجب می شود انسان چشم به دیگران بدوزد و توقع بر طرف شدن نیازهای خود را از ناحیه آنها داشته باشد.

ص: 228

1- مگر تعداد اندکی از آنها که بنده خالص شیطان شده و هیچ حرمتی برای انسان و جامعه انسانی قائل نیستند.

گدایی و دست دراز کردن به سوی دیگران و درخواست کمک و یاری در ظاهر و نهان محصول نقصان و کمبود در نفس آدمی است.

این سه از اخلاق و صفات نفسانی بد و زشتی هستند که انسان بزرگوار و ارجمند و با عزت و قانع از این صفات میراست. شخص عزتمند هیچ گاه به دنیا دل نمی بندد تا به خاطر آنچه به او نمی رسد حسرت و افسوس بخورد، بلکه به آنچه که حق اوست و به او می رسد، قناعت می کند و از فزون طلبی و زیاده خواهی بیزاری می جوید. هیچ گاه چشم به اموال دیگران نمی دوزد و انتظار رسیدن به آنها را هم ندارد. فکر و خیالش را به این امور مشغول نمی کند و جسم و جانش را با این افکار و خیالات باطل نمی آزارد. به آن چه خدایش می رساند، راضی و خشنود است. به واسطه زیاد شدن اموالش خشنودی و خوشحالی به او دست نمی دهد، بلکه به شکر و قدر دانی از خدای تعالی می پردازد.

این صفتی است که در تعداد اندکی از مردمان پیدا می شود. در آیات و روایات معصومان علیهم السلام از این صفت به زهد و قناعت و عزت نفس⁽¹⁾ تعبیر شده است.

انتظار می رود مؤمنین و موالیان مولایمان امیر المؤمنین علیه السلام متخلق به این صفات خوب شوند و از صفات بد و زشت دوری کنند و پارسایی و زهد و قناعت را پیشه خود سازند و عزت نفس خویش را با گدایی و دست دراز کردن به سوی این و آن و چشم داشتن در اموال دیگران و زیاده طلبی و فزون خواهی، از بین نبرند.

اکنون که اندکی با این سه وصف نفسانی و اخلاق زشت آشنا شدیم، روایاتی را که درباره هر یک از این صفات و آثار آنها وارد شده است، ذکر می کنیم تا حقیقت آنها بیشتر روشن گردد.

ص: 229

1- این چند صفت لازمه همدیگرند.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله فرمود:

أَغْنَى النَّاسِ مَنْ لَمْ يَكُنْ لِلْحَرِصِ أُسِيرًا؛ (1)

غنی ترین مردم کسی است که اسیر حرص نشود.

از امیرالمؤمنین علیه السلام سؤال شد:

أَيُّ ذُلٍّ أَذَلُّ؟ قَالَ: الْحَرِصُ عَلَى الدُّنْيَا؛ (2)

ذلتی که بالاتر از آن ذلتی نیست، چیست؟ فرمود: حرص بر دنیا.

امام صادق علیه السلام فرمود:

حُرْمُ الْحَرِيصِ خَصْلَتَيْنِ وَ لَزِمَتْهُ خَصْلَتَانِ : حُرْمُ الْقَنَاعَةِ فَأُفْتَقِدَ الرَّاحَةَ وَ حُرْمُ الرِّضَا فَأُفْتَقِدَ الْيَقِينَ (3)؛

حریص از دو خصلت محروم است و در اثر حرص، دو خصلت همیشه ملازم اوست: از قناعت محروم است، پس راحتی ندارد و راضی به قضای الهی نیست، پس یقین ندارد.

یعنی نمی شود شخصی قانع نباشد، ولی زندگی راحتی داشته باشد. پس اگر کسی راحتی بخواهد باید اول قناعت را در خود ایجاد کند. همچنین نمی شود کسی راضی به قضای الهی نباشد، ولی یقین در او پیدا شود. پس انسان حریص به خاطر این که زیاده خواه و فزون طلب است، فکر و خیالش همیشه در این است که چگونه اموال و دارایی اش را حفظ و زیاد کند؛ چون بیشتر اموال دنیا، بلکه همه آنها در تغییر و تبدیل و زیاده و نقصان و رو به زوال و فنا هستند و ارزش و قیمت آنها هم هر روز

ص: 230

1- من لایحضره الفقیه، ج 4، ص 394؛ بحار الانوار، ج 70، ص 160.

2- بحار الانوار، ج 70، ص 161؛ وسائل الشیعة، ج 7، ص 82.

3- بحار الانوار، ج 70، ص 161؛ خصال، ج 1، ص 69.

در تغییر است.

بنابراین شخصی که حرص به دنیا داشته باشد، آسودگی و راحتی نخواهد یافت و از آنجا که دارایی های دنیا به طور معمول آفات فراوانی دارند. (1) پس حرص به دنیا، هیچ گاه راضی به زوال و فنا و تغییر و تبدیل و پایین آمدن قیمت داراییهایش نخواهد بود. در صورتی که همه اینها طبق تقدیر و قضای الهی تحقق پیدا می کند. و بدین ترتیب شخص حرص از قضای الهی خشنود نمی شود و در اثر آن یقین به خدا هم در او پیدا نخواهد شد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

مِنْ عِلْمَاتِ الشَّقَاءِ جُمُودُ الْعَيْنِ وَ فُسُوءُ الْقَلْبِ وَ شِدَّةُ الْحِرْصِ فِي طَلْبِ الرِّزْقِ وَ الْإِصْرَارُ عَلَى الذَّنْبِ (2)

خشکی چشم و قساوت قلب و شدت حرص در طلب رزق و اصرار بر گناه از علامت های شقاوت است.

در حدیثی دیگر امام امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

إِظْهَارُ الْحِرْصِ يُورِثُ الْفَقْرَ؛ (3)

آشکار کردن حرص، فقر می آورد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

أَنَّ الْجُبْنَ وَ الْبُخْلَ وَ الْحِرْصَ غَرِيْزَةٌ وَاحِدَةٌ يَجْمَعُهَا سُوءُ الظَّنِّ؛ (4)

ص: 231

1- به خاطر این آفات معمولاً برای نگهداری داراییها باید مقداری هزینه کرد، اما حوادث و اتفاقات پیش بینی نشده هم فراوان است.

2- بحار الانوار، ج 70، ص 162؛ خصال، ج 1، ص 243.

3- بحار الانوار، ج 70، ص 162، خصال، ج 2، ص 504.

4- علل الشرایع، ج 2، ص 559؛ خصال، ج 1، ص 101؛ بحار الانوار، ج 70، ص 162.

همانا ترس و بخل و حرص غریزه ای هستند که همه را سوء ظن جمع کرده است.

یعنی ریشه و اساس همه این اوصاف که در حقیقت یک غریزه و خلق هستند، سوء ظن به خداست؛ زیرا کسی که خدا را بشناسد و حسن ظن به او داشته باشد و به لطف و مهربانی او بر بندگانش توجه داشته باشد و بداند که او نسبت به بندگانش از هر پدر و مادری مهربان تر است و بفهمد که رزق و روزی همه دست اوست و همه امور به تقدیر و قضای او صورت می گیرد، با وجود این معارف جایی برای ترس و بخل و حرص در او باقی نمی ماند.

طمع

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

أَفْقَرَ النَّاسِ الطَّمَعُ (1)

فقیرترین مردم آزمند است.

امام صادق علیه السلام به هشام می فرماید:

يَا هِشَامُ إِيَّاكَ وَالطَّمَعُ وَعَلَيْكَ بِالْيَأْسِ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ وَأَمِتِ الطَّمَعِ مِنَ الْمَخْلُوقِينَ . فَإِنَّ الطَّمَعِ مِفْتَاحُ الدُّلِّ وَ اخْتِلَاسُ الْعُقْلِ وَ اخْتِلَافُ الْمُرَوَاتِ ، وَ تَدْنِيسُ الْعَرِضِ وَ الدَّهَابُ بِالْعِلْمِ؛ (2)

ای هشام از طمع پرهیز کن، و از آنچه در دست مردم است خود را نا امید کن، و طمع از مخلوقین را بمیران که طمع کلید ذلت و خواری و تباہ کننده عقل و بی ارزش کننده مروات و آلوده کننده عرض و آبرو و نابود کننده علم است.

ص: 232

1- امالی صدوق، ص 20؛ بحار الانوار، ج 70، ص 168.

2- تحف العقول، ص 399، بحار الانوار، ج 75، ص 314.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرماید:

مَا أَقْبَحَ بِالْمُؤْمِنِ أَنْ تَكُونَ لَهُ رَغْبَةٌ تَدُلُّهُ (1)

چه بد است بر مؤمن که طمعی داشته باشد که او را ذلیل و خوار کند.

از امام صادق علیه السلام سؤال شد، چه چیزی ایمان بنده را ثابت نگه می دارد؟ فرمود: ورع و پارسایی. و پرسیده شد ایمان به چه چیزی از بنده بیرون می رود؟ فرمود: طمع (2)

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

أَكْثَرُ مَصَارِعِ الْعُقُولِ تَحْتَ بُرُوقِ الْمَطَامِعِ (3)

بیشترین تباهی عقل ها در سایه صاعقه های طمع هاست.

گدایی و طلب حاجت از دیگران

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید: این گفته رسول خدا صلی الله علیه و آله پیروی کنید که فرمود:

مَنْ فَتَحَ عَلَى نَفْسِهِ بَابَ مَسْأَلَةٍ فَتَحَ اللَّهُ عَلَيْهِ بَابَ فَقْرٍ (4)

کسی که باب سؤال و گدایی را بر خویشتن باز کند، خدای تعالی باب فقر را بر او می گشاید.

یعنی کسی که با داشتن امکاناتی هرچند مختصر، دست نیاز به سوی خلق بگشاید، خدای تعالی او را فقیر و محتاج می کند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

ص: 233

1- الکافی، ج 2، ص 320؛ صفات الشیعة، ص 32؛ بحارالانوار، ج 70، ص 171.

2- همان

3- نهج البلاغة، قصار الکلم 219؛ بحارالانوار، ج 70، ص 170.

4- الکافی، ج 4، ص 19؛ وسائل الشیعة، ج 9، ص 437.

مَنْ سَأَلَ النَّاسَ شَيْئًا وَعِنْدَهُ مَا يَقْوُتُهُ يَوْمَهُ فَهُوَ بَيْنَ الْمُسْرِفِينَ؛ (1)

کسی که دست به گدایی باز کند در حالی که روزی روزش را دارد، از اسراف کنندگان است.

و نیز فرمود:

إِيَّاكُمْ وَ سَوَالَ النَّاسِ فَإِنَّهُ ذُلٌّ فِي الدُّنْيَا وَ فَقْرٌ تُعَجِّلُونَهُ وَ حِسَابٌ طَوِيلٌ يَوْمَ الْقِيَامَةِ (2)

از گدایی پروا کنید که در دنیا ذلت و خواری است و فقری است که خودتان به سوی آن تعجیل می کنید و در روز قیامت حسابی طولانی خواهد داشت.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود:

الْعَفَافُ زِينَةُ الْفَقْرِ (3)

عفاف و خویشتن داری زینت فقر است.

پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه آله فرمود:

لَوْ أَنَّ أَحَدَكُمْ يَتَّخِذُ حَبْلًا فَيَأْتِي بِحُرْمَةٍ حَطَبٍ عَلَى ظَهْرِهِ فَيَبِيعُهَا فَيَكْفُ بِهَا وَجْهَهُ خَيْرٌ لَهُ مِنْ أَنْ يَسْأَلَ (4)

اگر یکی از شماها طنابی بردارد و با آن پشته هیزمی بر پشت خود بیاورد و بفروشد و آبروی خود را حفظ کند، بهتر است از این که گدایی کند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

ص: 234

1- تفسیر عیاشی، ج 2، ص 14؛ وسائل الشیعة، ج 9، ص 438.

2- الکافی، ج 4، ص 20؛ وسائل الشیعة، ج 9، ص 439.

3- نهج البلاغه، قصار الکلم 68؛ بحار الانوار، ج 69، ص 53.

4- وسائل الشیعة، ج 9، ص 443؛ عدة الداعي، ص 100.

إِذَا أَرَادَ أَحَدُكُمْ أَنْ لَا يَسْأَلَ رَبَّهُ شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ فَلْيَسْأَلْ مِنَ النَّاسِ كُلِّهِمْ وَلَا يَكُنْ لَهُ رَجَاءٌ إِلَّا عِنْدَ اللَّهِ فَإِذَا عَلِمَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ ذَلِكَ مِنْ قَلْبِهِ لَمْ يَسْأَلِ اللَّهَ شَيْئًا إِلَّا أَعْطَاهُ(1)

اگر یکی از شما بخواهد تا هر آنچه از خدا درخواست می کند، خداوند به او عطا کند، از همه مردم قطع امید کند و امیدی جز به خدا نداشته باشد. آن گاه که در دل خویش این را یافت، از خدا چیزی نمی خواهد جز این که عطایش می کند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

طَلَبُ الْحَوَائِجِ إِلَى النَّاسِ اسْتِسْلَابٌ لِلْعِزِّ، مَذْهَبَةٌ لِلْحَيَاءِ وَالْيَأْسُ مِمَّا فِي أَيْدِي النَّاسِ عِزٌّ لِلْمُؤْمِنِ فِي دِينِهِ؛(2)

خواستن نیازها از مردم عزت را سلب و حیا را از بین می برد و قطع امید از آنچه در دست مردم است، عزتی است برای مؤمن در دینش.

پس چشم داشتن به اموال مردم و سؤال و گدایی از آنها و همین طور حرص و فزون طلبی، آثار فراوانی در نفس انسانی دارد. این صفات انسان را ذلیل و خوار کرده و عقل و خرد او را از بین می برد و آبرو و حیا برای او باقی نمی گذارد. چنین شخصی در زندگی خود احساس راحتی نمی کند و یقین و رضا به قضای الهی را از دست می دهد، ولی با وجود اینها باید دانست که هیچ جامعه ای از فقر و تهی دستی و احتیاج خالی نیست و خواست خدا بر این قرار گرفته است که به این واسطه، هم فقرا و مستمندان و هم اغنیا و سرمایه داران را امتحان کند. پس فقرا و تهی دستان باید صبر و تحمل داشته باشند و نزد هر کس اظهار فقر و ناداری نکنند. عفت به خرج داده و عزت نفس و آبروی خود را حفظ کنند و به قدر توان خویش کار و تلاش

ص: 235

1- الکافی، ج 2، ص 148؛ بحار الانوار، ج 72، ص 109.

2- الکافی، ج 2، ص 148؛ بحار الانوار، ج 72، ص 110.

کنند.

بر اغنیا هم لازم است که همواره به فکر مستمندان پیرامون خود باشند و پیش از آنکه آنان دست به گدایی بزنند، دست آنها را گرفته و آنان را از کمک های مالی خویش محروم نسازند. چه خوب است که این کار به صورت پنهانی و ناشناخته صورت بگیرد تا هم اجر و ثوابش بیشتر گردد و شیطان دیگر جایی برای از بین بردن عمل خوب انسانی پیدا نکند و هم عزت نفس و آبروی مستمندان حفظ شود. نیز بر آنان لازم است که با بزرگواری و کرامت کمک های خود را به فقرا برسانند و با احترام با آنان برخورد کنند.

اگر ثروتمندان بتوانند رابطه دوستی با فقرا برقرار کنند تا آنان هم بتوانند در مواقع ضروری نیازهای خود را با دوستانشان در میان بگذارند، خیلی خوب و خدا پسندانه خواهد بود.

8. مراء و جدال و مشاجره

مراء و مشاجره از صفات ناپسند و اخلاق بد شمرده می شود. در روایات، اهل بیت علیهم السلام مؤمنین را از آن بر حذر داشته، آثار سوء فراوانی برای آن بیان کرده اند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

ایاکم و المرءاء و الخصومة فانهماء یمرضان القلوب علی الإخوان و ینبت علیهم النفاق؛⁽¹⁾

از مراء و خصومت پرهیزید که آن دو، دل ها را بر برادرانتان مریض می کنند و نفاق را می رویانند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

ص: 236

1- الکافی، ج 2، ص 300؛ بحار الانوار، ج 2، ص 139.

إِيَّاكُمْ وَ الْخُصُومَةَ فَإِنَّهَا تَشْغَلُ الْقَلْبَ وَ تُورِثُ النِّفَاقَ وَ تَكْسِبُ الضَّغَائِنَ؛ (1)

از خصومت و دشمنی پروا کنید که قلب را مشغول می کند و نفاق می آورد و کینه ایجاد می کند.

امیرالمؤمنین علیه السلام می فرماید:

مَنْ ضَنَّ بِعَرَضِهِ فَلْيَدَعْ الْمِرَاءَ؛ (2)

کسی که به آبروی خویش علاقمند است، پس مرأ را ترک کند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

إِيَّاكُمْ وَ مَشَاجِرَةَ النَّاسِ فَإِنَّهَا تَظْهَرُ الْغَرَّةَ وَ تَدْفِنُ الْعِزَّةَ؛ (3)

از مشاجره با مردم بپرهیزید که غرور را آشکار و عزت را پنهان می کند.

و نیز فرمود:

مَنْ لَاحَى الرَّجَالَ، سَقَطَتْ مُرُوَّتُهُ وَ ذَهَبَتْ كِرَامَتُهُ . ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ ﷺ : لَمْ يَزَلْ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَنْهَانِي عَنْ مُلَاحَاةِ [مُلَاحَاةِ] الرَّجَالِ ، كَمَا يَنْهَانِي عَنْ شُرْبِ الْخَمْرِ وَ عِبَادَةِ الْأَوْثَانِ (4)

آن که با مردم مشاجره و عداوت کند، مروتش ساقط و کرامتش از بین می رود. سپس رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: جبرئیل علیه السلام همواره مرا از مشاجره و دشمنی مردم نهی می کرد همانطور که از شرب خمر و پرستش بتها نهی می نمود.

روشن شد که مشاجره و مخاصمه و مرأ با مردم عزت و احترام و کرامت و مروت و انسانیت آدمی را از بین می برد و دل ها را مریض کرده و کینه و نفاق را در آن

ص: 237

1- الکافی، ج 2، ص 301؛ بحار الانوار، ج 70، ص 408.

2- نهج البلاغه قصار الکلم، 362.

3- بحار الانوار، ج 72، ص 210.

4- امالی طوسی، ص 512؛ بحار الانوار، ج 72، ص 210.

می‌رویاند. پس بر مؤمنین لازم است از این صفت بد و زشت دوری کنند تا مبتلا به صفات بدی همچون نفاق و کینه نشوند و عزت و احترام خویش را در جامعه حفظ کنند و انسانی با شخصیت و با وقار محسوب گردند.

البته باید توجه داشت که مناظره علمی و جدال به احسن، تا زمانی که به خاطر اظهار فضل و غلبه بر طرف مقابل نباشد و تنها به خاطر بیان حق و تذکر و زنده کردن دلها صورت بگیرد، خوب و پسندیده است. بنابراین شخصی که می‌خواهد در مناظره و جدال علمی شرکت کند، باید مواظب تمام رفتارها و حرکات خویش باشد تا کاری نکند که از هدف خویش - راهنمایی و دلالت به حق - دور شود، چون ممکن است یک حرکت و رفتار ناشایست تأثیر منفی در دل طرف مقابل بگذارد و او را از پذیرش حق دور سازد.

همچنین باید مناظره کننده به تمام جوانب بحث آشنا باشد، تا اگر در جایی مشکلی برایش ایجاد شد، بحث را در شاخه ای دیگر و به صورتی دیگر ادامه دهد تا حق روشن گردد. اگر پیش از شروع به مناظره از طرف مقابل خویش اطلاعاتی داشته باشد، در نتیجه گیری مؤثر و مفید خواهد بود.

9. کبر و غرور و نخوت و خودبینی

انسان اگر اندکی در حالات خود مطالعه کنند و به مرور روزهای گذشته بپردازد، می‌بیند روزی که قدم به این دنیا گذاشت در دامن پدر و مادر یا کسان دیگری رشد پیدا کرد و می‌داند که اگر محبت و علاقه آنان نبود، او امروز وجود نداشت. پس طفولیت و کودکی هر انسانی سر تا پا نیاز به مربی و پرورش دهنده است. این نیاز در نوجوانی و جوانی هم به صورتی دیگر وجود دارد. هیچ نوجوان و جوانی نمی‌تواند گلیم خود را به تنهایی از آب بیرون آورد.

بنابراین هر جوانی باید برای رسیدن به کمال از تجربه بزرگترها استفاده کند و

در مقابل آنان خاضع باشد و ادب را مراعات کند تا از کمالات آنها بهره مند گردد. همین جوان که به تدریج رشد می کند و هر روز به کمالاتش می افزاید، روزی می رسد که دیگر توان و نیروی جوانی را از دست می دهد و به تدریج از نیروی او کاسته می شود، تا آنجا که مانند زمان طفولیت به سرپرستی که همیشه کمک او باشد نیاز پیدا می کند. به علاوه در جوامع بشری انسان به تنهایی نمی تواند همه نیازهای خود را بر آورده کند، بلکه انسان ها همواره محتاج همیاری یکدیگر هستند.

پس اگر انسان، پرونده خود را به خوبی مرور کند، می بیند، هیچ گاه روی پای خود نایستاده و از خود استقلالی نداشته است، بلکه با همکاری و همیاری هموعان خویش رشد کرده است. ولی اگر چشم و گوش و بصیرت و خرد کسی با کبر و غرور و نخوت و خودبینی بسته شود، دیگر این حقایق را نخواهد دید. انسان متکبر خیال می کند که از همه برتر و بالاتر است و همه باید در مقابل او خضوع کنند و سر تعظیم فرود آورند. اگر این حال ادامه یابد ممکن است شخص به جایی برسد که نعوذ بالله روزی ادعای خدایی هم بکند.

کبر و غرور و خودبینی یک بیماری درونی است که آثار بیرونی آن عبارتند از: 1. کوچک شمردن دیگران و اهمیت ندادن به آنها؛ 2. کم ارزش کردن کارهای دیگران؛ 3. امر کردن و دستور دادن؛ 4. تنها بودن و نداشتن دوست و رفیق و هم صحبت و امور دیگری که در ادامه از آن صحبت خواهیم کرد.

امیرالمؤمنین علیه السلام هنگامی که مالک اشتر را والی مصر قرار داد، در نامه ای به وی می نویسد:

إِذَا أَحَدَتْ لَكَ مَا أَنْتَ فِيهِ مِنْ سُلْطَانِكَ أَبْهَةً أَوْ مَخِيلَةً، فَانْظُرْ إِلَى عِظَمِ مُلْكِ اللَّهِ فَوْقَكَ وَ قُدْرَتِهِ مِنْكَ عَلَى مَا لَا تَقْدِرُ عَلَيْهِ مِنْ نَفْسِكَ، فَإِنَّ ذَلِكَ يُطَامِنُ إِلَيْكَ مِنْ طِمَاحِكَ وَ يَكْفُفُ عَنْكَ مِنْ غَرَبِكَ وَ يَبْقَى إِلَيْكَ يَا عَزَبَ

آن گاه که در اثر موقعیت و قدرتی که داری کبر و خودبینی در تو پدید آمد، به عظمت سلطنت خداوند که مافوق توست و قدرتی که او در خود تو دارد که تو خودت بر آن قدرت نداری، نگاه کن تا از بلندپروازی فرود آیی و از تندروی فرومانی و آنچه از عقل و خردت به واسطه کبر و خودپسندی از دست رفته باز گردد.

از این نامه شریف استفاده می شود که مقام ریاست و سلطنت منشأ کبر و نخوت و خودپسندی در انسان می شود و آن که به این مقام می رسد باید خیلی مواظب باشد که این مقام تأثیری در او ایجاد نکند. همچنین دلالت دارد که کبر و خودبینی عقل و خرد انسانی را تضعیف می کند. و بیان می کند که چاره این امر آن است که انسان به بزرگی سلطنت خداوند متعال و عظمت قدرت او بنگرد و بداند که فرمان او در همه موجودات حتی در اعضای خود انسان نیز حاکم است. (2)

امام صادق علیه السلام فرمود:

الْكِبْرُ رِذَاءُ اللَّهِ، فَمَنْ نَازَعَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ رِذَاءَهُ لَمْ يَزِدْهُ اللَّهُ إِلَّا سَفَالًا (3)

کبرایی لباس و ردای خداوند است، کسی که در این ردا با خدا نزاع کند خدای تعالی جز پستی به او نمی افزاید.

ص: 240

1- نهج البلاغه، نامه 53؛ بحار الانوار، ج 33، ص 599.

2- یکی دیگر از راه های پیشگیری از غرور، تواضع و فروتنی است. در حدیثی آمده است که محمد بن مسلم مردی شریف و ثروتمند بود. امام باقر علیه السلام به او فرمود: ای محمد بن مسلم تواضع و فروتنی پیشه کن. پس او به کوفه برگشت ترازو و طبقی خرما خرید و در کنار درب مسجد جامع نشست و آواز داد که خرما می فروشد. اقوامش آمده و گفتند: ما را رسوا کردی. او گفت: مولایم دستور داده و من مخالفت او نکنم و از جای خود تکان نمی خورم، تا این که این طبق خرما را بفروشم. اقوامش گفتند: اگر می خواهی به خرید و فروش مشغول شوی، پس آسیابانی کن و او آسیاب و شتری تهیه کرد و مشغول آسیاب شد.

3- الکافی، ج 2، ص 309؛ بحار الانوار، ج 70، ص 209.

و نیز می فرماید:

الكِبْرُ أَنْ تَغْمِصَ النَّاسَ وَ تَسْفَهَ الْحَقَّ؛ (1)

کبر کوچک شمردن مردم و استخفاف حق است.

همچنین می فرماید:

مَا مِنْ رَجُلٍ تَكَبَّرَ أَوْ تَجَبَّرَ إِلَّا لِدَلَّةٍ وَ جَدَّهَا فِي نَفْسِهِ (2)

هیچ کسی تکبر و جاه فروشی نمی کند، جز به خاطر خواری که در نفس خویش می یابد.

عمر بن یزید از پدرش نقل می کند که به امام صادق علیه السلام عرض کرد: من غذای خوب می خورم و عطرهاى خوشبو مصرف می کنم و اسب های تندرو سوار می شوم و غلام به دنبالم می آید، آیا در این امور جاه فروشی و کبر وجود دارد تا من آن را ترک کنم؟

حضرت سر خویش پایین انداخت و آنگاه فرمود: همانا جاه فروش ملعون، کسی است که مردم را حقیر شمارد و حق را استخفاف کند. (3)

امام صادق علیه السلام فرمود:

مَنْ رَفَعَ جَبِيهَهُ وَ خَصَفَ نَعْلَهُ وَ حَمَلَ سِلْعَتَهُ فَقَدْ أَمِنَ مِنَ الْكِبْرِ (4)

کسی که لباس پاره اش را وصله بزند و کفش هایش را پینه دوزی کند و متاعش را خود بر دوش کشد، از کبر در امان است.

در روایت است که صعصعة بن صوحان مریض بود و امیر المؤمنین علیه السلام از او عیادت کرد و فرمود:

ص: 241

1- همان، ص 310؛ بحارالانوار، ج 70، ص 217.

2- همان، ص 312؛ بحارالانوار، ج 70، ص 225.

3- الکافی، ج 2، ص 311.

4- خصال، ج 1، ص 109؛ بحارالانوار، ج 70، ص 233.

خوب بنگر که با عیادت من از تو بر قوم خویش فخر نفروشی. و اگر آنان بر امری اتفاق کردند تو هم با آنها باش؛ زیرا که کسی از قوم خویش بی نیازیست. اگر یکی از آنها دست از کمک دیگران بکشد همه دست هایشان را از کمک او می کشند. پس همکاری آنها باید بر طاعت خدا باشد و تا زمانی که با هم بر طاعت خدا تعاون و همکاری دارند و از معاصی دوری می کنند خیر و خوشی خواهند داشت. (1)

بزنطی می گوید:

با صفوان بن یحیی و محمد بن سنان و عبدالله بن مغیره یا عبدالله بن جندب در «صریا» (2) بر امام رضا علیه السلام وارد شدیم و ساعتی نزد ایشان نشستیم بعد برخاستیم. حضرت فرمود: اما تو ای احمد بنشین. پس من نشستم و شروع کرد به صحبت و من سؤال می کردم و او جواب می داد تا این که بیشتر شب گذشت. پس وقتی خواستم بیرون شوم فرمود: ای احمد می خواهی بروی و یا شب بمانی؟

عرض کردم: فدایت شوم اگر خواستی می روم و اگر خواستی می مانم. فرمود: بمان الآن شب است و مردم آرام شده و خوابیده اند، پس بلند شد و رفت. وقتی دانستم که او رفت سر به سجده گذاشتم و گفتم: الحمد لله حجت خدا و وارث علوم پیامبران در میان برادرانم مرا مورد لطف و محبت خود قرار داد. پس در سجده شکر بودم که دیدم با پای مبارکش به من می زند. پس بلند شدم، پس دستم را گرفت و فشار داد و فرمود:

ای احمد، همانا امیرالمؤمنین علیه السلام صعصعة بن صوحان را در مرضش عیادت کرد و آن گاه که بر می خاست به او فرمود: ای صعصعة به عیادت من بر برادرانت فخر نفروش و از خدا پروا کن. آن گاه از من جدا شد. (3)

ص: 242

1- بحار الانوار، ج 72، ص 290.

2- صریا قریه ای است به فاصله سه میل از مدینه که موسی بن جعفر علیه السلام آن را بنا کرده است.

3- بحار الانوار، ج 23، ص 292.

با توجه به این روایات روشن شد که تکبر و فخر فروشی و غرور از صفات ناپسند و زشت است و منشأ آن کمبودی است که انسان در وجود خود می یابد و خیال می کند که با تکبر و غرور می تواند آن را رفع کند، ولی باید توجه داشت که فروتنی و خاکی بودن نشانه بزرگی و عظمت انسان است و تکبر و فخر فروشی نشانه پستی و نادانی.

انسان دانا و خردمند هیچ گاه تکبر و غرور ندارد و از آن بیزار است. کسی که تکبر و فخر فروشی کند، نه تنها به علم و دانایی و خردش افزوده نمی شود، بلکه با از دست دادن احترام و عزت خویش به تدریج داناییهای او هم از بین خواهد رفت. بدیهی است کسی که دنبال رشد و تکامل است باید فروتن و مؤدب باشد تا بتواند از بزرگان علم و دانش کسب فیض کند، ولی غرور اجازه نمی دهد که شخص در مقابل بزرگان زانو بزند، لذا مغرور نمی تواند از آنها استفاده کند.

عجب و خودبینی هم مانند کبر و فخر فروشی از صفات زشتی است که مانع بسیاری از کمالات است.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

من دخله العجب هلک؛ (1)

خودبینی آدم را هلاک می کند.

و نیز می فرماید:

الْعُجْبُ دَرَجَاتٍ : مِنْهَا أَنْ يَزِينَ لِلْعَبْدِ سُوءُ عَمَلِهِ ؛ فَيَرَاهُ حَسَنًا فَيُعْجِبُهُ وَ يَحْسَبُ أَنَّهُ يُحْسِنُ صُنْعًا (2)

عجب و خودبینی درجاتی دارد: یکی از آنها این است که عمل بیر بنده را

ص: 243

1- الکافی، ج 2، ص 313؛ بحار الانوار، ج 69، ص 309.

2- الکافی، ج 2، ص 313؛ بحار الانوار، ج 69، ص 310.

برایش چنان می آراید که او آن را خوب می بیند و به خود می بالد و خیال می کند که کار خوبی انجام داده است.

و امیر المؤمنین علیه السلام می فرماید:

الْعُجْبُ رَأْسُ الْجَهْلِ؛ (1)

خود بینی سرلوحه نادانی است.

شَرُّ النَّاسِ مَنْ يَرَى أَنَّهُ خَيْرٌ هُمْ (2)

بدترین مردم کسی است که خودش را از همه بهتر بداند.

مَا أَضْرَّ الْمَحَاسِنِ كَالْعَجْبِ (3)

چیزی بدتر از عجب برای نیکی ها وجود ندارد.

لَا يُبْغِي لِمَنْ عَرَفَ اللَّهَ أَنْ يَتَعَاضَمَ (4)

برای خداشناس سزاوار نیست که خود را بزرگ شمارد.

إِعْجَابُ الْمَرْءِ بِنَفْسِهِ بُرْهَانُ نَقْصِهِ وَ عُنْوَانُ ضَعْفِ عَقْلِهِ؛ (5)

خود بینی دلیل کمبود و نمایانگر ضعف عقل است.

الْعُجْبُ عُنْوَانُ الْحِمَاةِ (6)؛

عجب نمایانگر حماقت است.

ثَمَرَةُ الْعُجْبِ الْبُغْضَاءُ؛ (7)

کینه و دشمنی نتیجه عجب و خودبینی است.

ص: 244

1- تصنیف الغرر، ص 308.

2- همان

3- همان

4- همان

5- همان

6- همان

7- همان

مَنْ كَثُرَ إِعْجَابُهُ قُلُّ صَوَابُهُ؛ (1)

کسی که زیاد به خود خوش بین باشد، کمتر به حق اصابت می کند.

«الْعُجْبُ آفَةٌ الشَّرَفِ».

خود بینی آفت شرافت است. (2)

عجب و آثار آن در انسان نیز روشن گردید. برای روشن تر شدن قبح وزشتی کبر و غرور و نخوت و خود بینی لازم است اندکی هم درباره تواضع و فروتنی که نقطه مقابل این صفات بد است، بحث شود.

علی بن جهم می گوید: از امام رضا علیه السلام سؤال کردم:

فَمَا حَدُّ التَّوَاضُّعِ؟ قَالَ: أَنْ تُعْطِيَ النَّاسَ مِنْ نَفْسِكَ مَا تُحِبُّ أَنْ يُعْطُوكَ مِثْلَهُ؛ (3)

حد تواضع چیست؟ فرمود: آن گونه که دلت می خواهد آنان با تو معامله کنند، تو با آنان همان طور معامله کن.

امام صادق علیه السلام به هشام می فرماید:

يَا هِشَامُ إِنَّ الرِّزْقَ يَنْبُتُ فِي السَّهْلِ وَلَا يَنْبُتُ فِي الصَّفَا، فَكَذَلِكَ الْحِكْمَةُ تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَوَاضِعِ وَلَا تَعْمُرُ فِي قَلْبِ الْمُتَكَبِّرِ الْجَبَّارِ لِأَنَّ اللَّهَ جَعَلَ التَّوَاضُّعَ آلَةَ الْعَقْلِ وَجَعَلَ التَّكَبُّرَ مِنْ آلَةِ الْجَهْلِ أَلَمْ تَعْلَمْ أَنَّ مَنْ شَمَخَ إِلَى السَّقْفِ بِرَأْسِهِ شَجَّهُ وَ مَنْ خَفَضَ رَأْسَهُ اسْتَظَلَّ تَحْتَهُ وَ أَكْنَهُ . وَ كَذَلِكَ مَنْ لَمْ يَتَوَاضِعْ لِلَّهِ خَفَضَهُ اللَّهُ وَ مَنْ تَوَاضَعَ لِلَّهِ رَفَعَهُ (4)

ای هشام، همانا کشت و زرع در زمین هموار می روید و در زمین سخت و

ص: 245

1- همان

2- تصنیف الغرر، ص 309.

3- عیون الاخبار، ج 2، ص 49؛ بحار الانوار، ج 72، ص 118.

4- تحف العقول، ص 395؛ بحار الانوار، ج 75، ص 312.

سفت نمی روید و همین طور حکمت در دل متواضع کامل می شود و دل متکبر ستمگر، کمال پیدا نمی کند؛ زیرا خداوند تواضع را وسیله عقل و تکبر را وسیله جهل قرار داده است.

آیا نمی دانی کسی که سر خویش را به سقف کوتاه راست کند آن را زخمی می کند و کسی که سر خویش را فرود آورد از سایه آن استفاده می کند و زیر آن پناه می گیرد؟ و همین طور است کسی که در مقابل خدا تواضع نکند خدا او را ذلیل می کند و آن که برای خدا تواضع کند درجه اش را بالا می برد.

امیر المؤمنین علیه السلام در وصیت خویش به هنگام شهادت فرمود:

عَلَيْكَ بِالتَّوَّاضِعِ فَإِنَّهُ مِنْ أَعْظَمِ الْعِبَادَةِ؛ (1)

بر تو باد تواضع و فروتنی که از بزرگ ترین عبادت هاست.

رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

إِنَّ التَّوَّاضِعَ يَزِيدُ صَاحِبَهُ رِفْعَةً فَتَوَّاضِعُوا يَرْفَعَكُمُ اللَّهُ . وَإِنَّ الْعَفْوَ يَزِيدُ صَاحِبَهُ عِزًّا فَاعْفُوا يَعْزِمُ اللَّهُ؛ (2)

همانا فروتنی انسان را بلند می کند، پس فروتن باشید تا خدای تعالی بلندتان کند. همانا عفو و گذشت آدم را عزیز می کند، پس عفو کنید تا خدا عزیزتان کند.

امام صادق علیه السلام فرمود:

مِنَ التَّوَّاضِعِ أَنْ تُسَلِّمَ عَلَيَّ مِنْ لَقِيَّتْ؛ (3)

سلام دادن به هر کس که ملاقاتش می کنی، از تواضع و فروتنی است.

ص: 246

1- بحار الانوار، ج 72، ص 119.

2- الکافی، ج 2، ص 121؛ بحار الانوار، ج 18، ص 417.

3- الکافی، ج 2، ص 646؛ بحار الانوار، ج 72، ص 120.

التَّوَّاضِعُ يَكْسِبُكَ السَّلَامَةَ وَقَالَ زَيْنَةُ الشَّرِيفِ التَّوَّاضِعُ؛ (1)

فروتنی سلامتی برایت می آورد. و فرمود: تواضع زینت آدم شریف است.

پس شایسته است که همه انسان ها متصف به صفت فروتنی باشند، ولی فروتنی برای علما و دانشمندان، رؤسا و فرماندهان، عباد و قهرمانان و اغنیا و سرمایه داران شایسته تر است؛ زیرا این گروه از انسانها مقامی بلند دارند و اقتضای مقام و منزلتشان، کبر و غرور و خودپسندی است. پس فروتنی آنان به مراتب با ارزش تر از فروتنی افراد ضعیف و ناتوان و فقیر و محتاج خواهد بود.

فروتنی سرمایه داران و صاحبان مقام و منزلت یکی از راههای نفوذ شیطان را که کبر و غرور و خودخواهی است می بندند و روشن است که دوری انسان از شیطان نزدیکی او به خدا را به دنبال دارد. اگر کارفرمایی بتواند با کارگران خویش با فروتنی برخورد کند و انتظار نداشته باشد که کارگانش به او سلام کنند و در مقابل وی سر تعظیم فرود آورند، بلکه شایسته تر است که تا حد امکان سعی کند در سلام دادن از آنها سبقت گیرد و حتی اگر توانست به هنگام دادن حقوقشان دست آنها را به گرمی بفشارد.

البته این بدان معنا نیست که فقرا و ضعفا در فروتنی هیچ مشکلی ندارند؛ زیرا آنان اگر چه به اقتضای طبعشان فروتن و متواضع اند، ولی فروتنی آنان در مقابل فرماندهان و سرمایه داران در عرف معمول جوامع بشری بیشتر جنبه تملق و چاپلوسی دارد تا تواضع حقیقی. بنابراین این گروه نیز باید در کارهای خود دقت و هوشیاری به خرج دهند تا عزت و شرافت خود را مخدوش نسازند و از هر گونه برداشت سوء پیشگیری کنند. ارزش فروتنی این گروه در مقابل افرادی مانند

ص: 247

خودشان روشن می شود. همچنین کسانی که از منزلت اجتماعی برخوردارند نباید کارهایی انجام دهند که «خودنمایی» تلقی شود هر چند در واقع تواضع و امری پسندیده است.

روزی نگاه امام صادق علیه السلام به مردی از اهل مدینه افتاد که چیزی برای اهل و عیالش خریده بود و به دوش می کشید. وقتی آن مرد حضرت را دید، از ایشان خجالت کشید. امام علیه السلام فرمود:

برای خانواده ات خریده و آن را به دوش گرفته ای و برای آنان می بری. سوگند به خدا اگر اهل مدینه نبود، من هم دوست داشتم، آنچه می خورم، خودم به خانه ام ببرم. (1)

پس فروتنی، عزت و شرافت و کرامت انسان را افزایش داده و عقل و خرد و ایمان را زیاد می کند. انسان متواضع به خاطر این که همه را احترام می گذارد و از فخرفروشی و مباهات بر دیگران دوری می کند، مورد احترام دیگران نیز قرار می گیرد. بر عکس متکبر و خودخواه و مغرور همیشه در جوامع انسانی مطرود است. پس خوب است مؤمنین خود را به این صفت خوب متصف کنند و با این کار خود را به خدای خویش نزدیک و از شیطان دور کنند.

ص: 248

بخش چهارم : حکایاتی از فضایل اخلاقی اهل بیت علیهم السلام

اشاره

* حکایاتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

* حکایاتی از امیرالمؤمنین علیه السلام

* حکایاتی از حضرت زهراء علیها السلام....

ص: 249

در این فصل برخی از رفتارها و برخوردهای اهل بیت علیهم السلام با اصحاب و دشمنان و مخالفانشان و نیز با اقشار مختلف جامعه، گزینش شده است، تا خوانندگان گرامی با تجزیه و تحلیل و دقت و تامل درباره آنها بتوانند الگویی مناسب برای برخوردهای اجتماعی خودشان ترسیم کنند.

البته باید توجه داشت که آن چه در این حکایات ذکر می شود با توجه به نقش هدایتگری و تربیتی اهل بیت علیهم السلام است و بیشتر جنبه اخلاقی دارد، تا فقهی و حقوقی. ممکن است از نظر فقه و حقوقدان چنین برخوردهایی لزوم نداشته باشد و این رفتارها ملاک های حقوقی را دارا نباشد، ولی از نظر اخلاقی و تربیتی کاری شایسته و خوب و لازم به شمار آید.

حکایاتی از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

1. زنی صحرانشین در راه به پیامبر صلی الله علیه و آله برخورد کرد که بر زمین نشسته بود و غذا تناول می کرد. عرض کرد: ای محمد، سوگند به خدا چون بندگان غذا می خوری و چون آنها می نشینی.

حضرت فرمود: وای بر تو، کدامین بنده در بندگی بالاتر از من است؟ آن زن گفت: لقمه ای از غذایت برایم ده؟ حضرت لقمه ای به او داد.

زن گفت: نه به خدا مگر این که لقمه ای که در دهان داری بدهی.

حضرت لقمه را از دهان خویش بیرون آورد و به او داد و او آن را تناول کرد.

امام صادق علیه السلام فرمود: این زن تا زنده بود، هیچ گاه مریض نشد. (1)

2. روزی خواهر رضاعی رسول خدا صلی الله علیه و آله به محضر ایشان شرفیاب شد. حضرت با دیدن او خوشحال شد و عبای خویش را بر زمین انداخت و او را بر روی آن نشانند. و آنگاه با تبسمی که به لب داشت به گفتگو پرداخت. وقتی آن زن بلند شد و رفت برادرش آمد و پیامبر صلی الله علیه و آله با او چنین رفتار نکرد. از او در این باره سؤال شد. حضرت فرمود: آن زن به پدر خویش بیشتر از برادرش نیکی می کند. (2)

3. مردی از انصار پیمانۀ ای رطب به رسول خدا صلی الله علیه و آله هدیه کرد. رسول خدا کنیز خویش را فرمود تا از خانه کاسه یا طبقی را بیاورد؟ کنیز رفت، سپس برگشت و گفت: نه کاسه ای هست و نه طبقی. حضرت با لباس خویش زمین را جارو کرد و فرمود: رطب را بر زمین بریزد.

سپس فرمود: سوگند به او که جانم در دست اوست، اگر دنیا به اندازه پر مگسی ارزش داشت، خدای تعالی به هیچ کافر و منافقی چیزی از آن عطا نمی کرد. (3)

4. مردی به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله شرفیاب شد و دید لباس حضرت کهنه شده است. پس دوازده درهم به حضرت داد. حضرت به امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: این دوازده درهم را بگیر و لباس بخر تا من بپوشم.

امیر المؤمنین فرمود: آن را گرفتم به بازار رفته و پیراهنی به دوازده درهم خریدم و خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردم. حضرت به آن نگاهی کرد و فرمود: ای علی، اگر پیراهنی غیر از این باشد بهتر است، آیا فروشنده آن را پس می گیرد؟

ص: 252

1- بحار الانوار، ج 16، ص 225-226؛ الکافی، ج 4، ص 157؛ المحاسن، ص 457.

2- بحار الانوار، ج 16، ص 281.

3- بحار الانوار، ج 16، ص 283-284.

عرض کردم: نمی دانم. فرمود: بین پس می گیرد یا نه؟

من آن را نزد فروشنده آوردم و گفتم: رسول خدا صلی الله علیه و آله از این خوشش نیامد و لباس دیگری می خواهد، آن را از ما پس بگیرد. او آن را گرفت و دوازده درهم را پس داد. و من آن را به خدمت رسول خدا صلی الله علیه و آله آوردم و با هم به بازار رفتیم تا پیراهن بخریم. در راه کنیزی را دیدیم که گریه می کرد. رسول خدا صلی الله علیه و آله از حال او سؤال کرد؟

کنیز گفت: ای رسول خدا صلی الله علیه و آله، اهل خانه ام چهار درهم به من داد تا چیزی برایشان تهیه کنم و من آن را گم کردم و حالا از رفتن به خانه هراس دارم.

حضرت چهار درهم به او داد و فرمود: به خانه ات برگرد. بعد به طرف بازار رفت و پیراهنی به چهار درهم خرید و آن را پوشید و خدا را شکر کرد. سپس از بازار بیرون آمد، مرد عریانی را دید که می گفت: آن که مرا لباسی بپوشاند خداوند او را از لباس های بهشت بپوشاند.

پیامبر صلی الله علیه و آله پیراهن خویش را در آورد و به او داد و دوباره به بازار آمد و با چهاردرهم باقی مانده پیراهنی خرید و پوشید و خدای را سپاس گفت و به منزل خویش برگشت و در راه کنیز را دید که نشسته است به او گفت: چرا به خانه ات نرفتی؟

او گفت: ای رسول خدا، من دیر کرده ام می ترسم مرا کتک بزنند. حضرت فرمود: پس با من بیا و خانه ات را به من نشان بده. رسول خدا صلی الله علیه و آله آمد و بر درب خانه آن کنیز ایستاد و فرمود: سلام بر شما ای اهل خانه.

آنها جواب ندادند، دوباره سلام داد. باز هم جواب ندادند. بار سوم سلام داد. از خانه گفتند: سلام و رحمت و برکات خدا بر شما باد ای رسول خدا. حضرت به آنها فرمود: چرا جواب سلام اول و دوم مرا ندادید؟ گفتند: ای رسول خدا ما سلام شما را شنیدیم و دوست داشتیم صدای شما را زیادتر بشنویم. حضرت فرمود: این کنیز دیر کرده است او را مؤاخذه نکنید. گفتند: ای رسول خدا او را به خاطر آمدن شما آزاد کردیم. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: خدای را سپاس، دوازده درهمی ندیدم که بیشتر

از این برکت داشته باشد، دو نفر عریان را پوشاند و انسانی را آزاد کرد. (1)

5. روزی پیامبر صلی الله علیه و آله برای صرف غذا دعوت شدند. آن گاه که حضرت وارد منزل میزبان شد، مرغی را دید که بالای دیوار تخم گذاشت و تخم مرغ از بالای دیوار بر روی میخی که در دیوار قرار داشت افتاد و روی آن ثابت ماند و به زمین نیافتاد و نشکست. پیامبر صلی الله علیه و آله از این امر در شگفت شد.

میزبان گفت: از این امر تعجب کردی، سوگند به کسی که به حق تو رامبعوث کرده است تا به حال هیچ چیزی از من کاسته نشده است. پس پیامبر صلی الله علیه و آله بلند شد و از غذای او چیزی تناول نکرد و فرمود: کسی که چیزی از اموالش کاسته نشود (یعنی اصلاً آفتی و اتفاقی برای او نیافتد) خدای تعالی را در او حاجتی نیست. (2)

بدیهی است زندگی کسانی که مورد نظر و توجه خدای تعالی هستند، به طور معمول پستی و بلندی زیادی دارد؛ چرا که اگر انسان همیشه در رفاه و آسایش و خوشگذرانی و صحت و سلامت باشد و از تنگدستی و فقر و احتیاج و گرفتاری و مرض و غم و اندوه در او اثری پیدا نشود به تدریج از شکر نعمت های الهی غافل می شود.

خدای تعالی می فرماید: «كَلَّا إِنَّ الْإِنْسَانَ لِرَبِّهِ لَكَنُفٍ * أَنْ رَأَاهُ اللَّهُ تَغْنِي» (3)، کسی قدر سلامتی و رفاه را می داند که مزه مرض و تنگدستی و سختی را چشیده باشد. اما اگر ماه ها و سال ها بر او بگذرد و در زندگی با هیچ مشکلی مواجه نگردد، معلوم می شود که خدای تعالی نمی خواهد او را متوجه خود سازد. چنین کسی از نظر خدای سبحان افتاده و دیگر در او امیدی نیست.

امام زین العابدین علیه السلام می فرماید:

ص: 254

1- بحار الانوار، ج 16، ص 214؛ خصال، ج 5، ص 691.

2- الکافی، ج 2، ص 256.

3- علق (96)، آیات 6-7.

إِنِّي لَأَكْرَهُ لِلرَّجُلِ أَنْ يُعَافِيَ فِي الدُّنْيَا فَلَا يُصِيبَهُ شَيْءٌ مِّنَ الْمُصَابِ؛ (1)

همانا من کراهت دارم از مردی که همیشه در عافیت باشد و هیچ مصیبتی به او نرسد.

امام صادق علیه السلام می فرماید:

الْمُؤْمِنُ لَا يَمُضِي عَلَيْهِ أَرْبَعُونَ لَيْلَةً إِلَّا عَرَضَ لَهُ أَمْرٌ يَحْزَنُهُ يُذَكِّرُهُ بِهِ (2)

مؤمن چهل روز بر او نمی گذرد، جز این که امری بر او عارض می شود که او را محزون می کند تا به وسیله آن متذکر خدای خویش شود.

حکایاتی از امیر المؤمنین علیه السلام

1. نقل شده است که مردی از مشرکان در میدان جنگ به امیر المؤمنین علیه السلام عرض کرد: شمشیرت را به من ببخش و حضرت شمشیرش را به سوی او انداخت. آن مشرک گفت: بسی جای تعجب است از شما که در چنین هنگامه ای شمشیر خویش را به من می دهی؟ حضرت فرمود: ای مرد، تو دست نیاز به سوی من دراز کردی و رد سائل، از کرم به دور است. پس آن کافر خود را به زمین انداخت و گفت: این سیره و روش اهل دین است. پاهای حضرت را بوسید و اسلام آورد. (3)

2. هلال بن مسلم می گوید: جدم می گفت: من خودم شاهد بودم که هنگام غروب، مالی به علی بن ابی طالب علیه السلام رسید و فرمود: این مال را تقسیم کنید. گفتند: حالا شب شده است، بگذار تا فردا. فرمود: آیا شما تضمین می کنید که من تا فردا زنده باشم؟ گفتند: این در دست ما نیست. فرمود: پس آن را به تأخیر نیندازید و تقسیم کنید. پس شمعی آوردند و مال را شبانه تقسیم کردند. (4)

ص: 255

1- الکافی، ج 2، ص 256؛ مجموعه ورام، ج 2، ص 205؛ بحارالانوار، ج 78، ص 238.

2- الکافی، ج 2، ص 254؛ المؤمن، ص 23؛ بحارالانوار، ج 64، ص 211.

3- بحارالانوار، ج 41، ص 69.

4- همان، ص 107

3. روزی عقیل بر امیرالمؤمنین علیه السلام وارد شد. حضرت به امام حسن علیه السلام فرمود: برای عمویت لباس بیاور. پس پیراهنی از پیراهن های امیرالمؤمنین علیه السلام و ردایی از ردهایش را آورد و به عقیل پوشانید. وقت شام شد، نان و نمکی آوردند. عقیل گفت: شام همین است؟ حضرت فرمود: آیا این از نعمت های خدای تعالی نیست. و خدا را سپاس فراوان است. عقیل گفت: چیزی به من بده تا قرض هایم را ادا کنم و زودتر رخصت بده تا از شما خلاص شوم. پرسید: ای ابا یزید چقدر قرض داری؟

او گفت: هزار درهم. حضرت فرمود: نه به خدا، من هزار درهم ندارم، ولی اگر صبر کنی تا حق خویش را جدا کنم با تو تقسیم می کنم، اگر نه این بود که برای عیال هم چیزی لازم است، همه اش را به شما می دادم.

عقیل گفت: بیت المال در اختیار توست و مرا به جدا کردن حق خویش حواله می دهی، حق تو چقدر است؟ معلوم نیست که اگر همه اش را هم به من بدهی هزار درهم بشود؟

حضرت فرمود: من و تو در مورد بیت المال مانند یکی از مسلمانان هستیم. این سخنان بین آن دو در بالای دار الاماره رد و بدل می شد که مشرف بر صندوق های بازاریان بود. پس امیر المؤمنین علیه السلام به عقیل فرمود: ای ابا یزید، اگر این را قبول نداری پس به سر یکی از این صندوقها فرود آی و قفل آن را بشکن و هر قدر می خواهی بردار.

عقیل گفت: در این صندوق ها چیست؟ حضرت فرمود: اموال تجار. عقیل گفت: می گویی من صندوق های کسانی را بشکنم که اموالشان را با توکل به خدا در آنها گذاشته اند؟

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: آیا می گویی من بیت المال مسلمانان را باز کنم و اموالشان را به شما بدهم که با توکل به خدا اموالشان را قفل کرده اند؟ بعد فرمود: اگر خواستی شمشیرت را بردار و من هم شمشیرم را بردارم و به حیره برویم که تجار

ثروتمندی دارد و به برخی از آنها وارد شویم و از اموالش بگیریم؟

عقیل گفت: می گویی سرقت کنم؟ حضرت فرمود: از یک نفر سرقت کنی بهتر است از این که از همه مسلمانان سرقت کنی... (1)

4. عاصم بن زیاد عبایی زبر پوشیده بود و لباس نرم و نازک را ترک کرده بود. برادرش ربیع از او به امیر المؤمنین علیه السلام شکایت کرد که این کارهای عاصم موجب ناراحتی و اندوه اهل و عیالش شده است.

امیر المؤمنین علیه السلام فرمود: او را به نزد من آورید. پس عاصم را نزد ایشان آوردند. وقتی او را دید اخم کرد و فرمود: آیا از اهل و عیال خویش حیا نمی کنی؟ چرا به فرزندان رحمت نمی کنی؟ آیا می دانی خدا همه طیبیات را بر تو حلال کرده است و دوست ندارد که تو از آنها دست برداری و تو بر خدا خیلی کوچک تر از این هستی. آیا خدا نمی فرماید: «زمین را برای مردمان آفرید. در زمین میوه و خرما پر شکوفه است». (2)

آیا خدا نمی فرماید: «دو دریا را کنار هم قرار داد، در حالی که با هم تماس دارند در میان آن دو برزخی است که یکی بر دیگری غلبه نمی کند... از آن دو لؤلؤ و مرجان خارج می شود». (3)

سوگند به خدا، استفاده کردن از نعمت های الهی و کهنه کردن آنها با افعال بهتر است برای خدای تعالی از کهنه کردن آنها با گفتار در حالی که خدای تعالی فرموده است: «وَأَمَّا بِنِعْمَةِ رَبِّكَ فَحَدِّثْ». (4) عاصم گفت: ای امیر المؤمنین، پس شما چرا در خوراک خود به نان خشک و در لباس خویش به لباس های زبر اکتفا کردی؟

ص: 257

1- بحار الانوار، ج 41، ص 113-114.

2- الرحمن (55)، آیات 10-11.

3- الرحمن (55)، آیات 19-22.

4- ضحی (93)، آیه 11: اما نعمت پروردگارت اخبار کن.

امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود: وای بر تو، همانا خداوند عز و جل بر امامان عادل فرض کرده است که خودشان را با طبقه ضعیف مردم مقایسه کنند تا فقر بر فقرا چیره نشود. پس عاصم عبای زبر را انداخت و لباس نرم و نازک بر تن کرد. (1)

حکایاتی از حضرت زهرا علیها السلام

1. روزی زنی به محضر حضرت زهرا علیها السلام شرفیاب شد و گفت: من مادر پیر و ناتوانی دارم که در نمازش امری بر او مشتبه شده است و مرا فرستاده است تا از شما بپرسم. حضرت از این سؤالش جواب داد. آن زن سؤال دومی مطرح کرد، باز هم جوابش را داد. سؤال سوم را طرح کرد، حضرت باز هم جواب داد، تا این که آن زن ده سؤال نمود و حضرت همه را جواب فرمود. آن گاه آن زن از کثرت سؤال شرمسار شد و گفت: ای دختر رسول خدا، شما را به زحمت انداختم. حضرت فرمود: هر سؤالی داری بپرس. (2)

2. اسما بنت عمیس می گوید: نزد حضرت فاطمه علیها السلام بودم که پیامبر صلی الله علیه و آله وارد شد و در گردن فاطمه علیها السلام گردنبندی از طلا بود که علی بن ابی طالب علیه السلام آن را از غنیمت برای او خریده بود. رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود: ای فاطمه، مردم نگویند فاطمه دختر محمد لباس متکبران را پوشیده است. پس حضرت فاطمه علیها السلام آن را در آورد و فروخت و با پول آن بنده ای را آزاد کرد و رسول خدا صلی الله علیه و آله خوشحال شد. (3)

حکایاتی از امام حسن علیه السلام

نقل شده که مردی شامی امام حسن علیه السلام را لعن و نفرین می کرد و آن حضرت به او هیچ نمی گفت تا این که مرد شامی ساکت شد. حضرت رو به او کرد و به او

ص: 258

1- الکافی، ج 1، ص 410-411.

2- بحار الانوار، ج 2، ص 4.

3- بحار الانوار، ج 43، ص 81؛ عیون الاخبار، ج 1، ص 49.

سلام کرد و تبسم نمود و فرمود: ای شیخ، گمان می کنم غریب باشی. شاید هم مرا با کسی دیگر اشتباه گرفتی، پس اگر از ما رضایت و خشنودی بخواهی تو را راضی می کنیم و اگر چیزی بخواهی عطا می کنیم و چنانچه راهنمایی بخواهی راهنمای ات می کنیم، مرکبی بخواهی برایت تهیه می کنیم، گرسنه باشی سیرت می کنیم، عریان باشی لباس برایت تهیه می کنیم، احتیاج داشته باشی آن را برطرف می کنیم، تنها باشی کمکت می کنیم، و اگر حاجتی داشته باشی برآورده می کنیم. پس اگر مرکب خویش را به سوی ما حرکت دهی و تا موقع رفتن مهمان ما باشی از تو پذیرایی می کنیم؛ زیرا که ما خانه ای وسیع و مقامی گسترده و اموالی زیاد داریم.

وقتی آن مرد سخنان حضرت را شنید به گریه افتاد و گفت: شهادت می دهم که خلیفه خدا بر روی زمین تویی. خدا داناتر است که رسالت خویش را کجا قرار دهد. تو و پدرت مبعوض ترین خلق نزد من بودید و الان محبوب ترین خلق نزد من هستید. مرکب خود را بر گرداند و تا هنگامی که در مدینه بود، مهمان آن حضرت بود و به محبت آنها معتقد گشت. (1)

2. روزی امام حسن علیه السلام در راه به فقرایی برخورد که تکه نان هایی بر زمین نهاده و نشسته بودند، آنها را جمع کرده و می خوردند. رو به حضرت نموده و گفتند: ای فرزند دختر رسول خدا، بیا صبحانه تناول کن. حضرت از مرکب خویش فرود آمد و فرمود: خداوند مستکبران را دوست ندارد و با آنان شروع به خوردن کرد تا این که همه سیر شدند و توشه پر برکت حضرت به حال خود باقی بود. سپس حضرت آنها را به مهمانی خویش دعوت کرد و آنان را غذا و لباس داد. (2)

3. نجیح می گوید: امام حسن علیه السلام را دیدم که غذا تناول می کرد و سگی نزد او بود. هر لقمه ای که خود میل می فرمود، لقمه ای هم به آن سگ می داد. گفتم: ای فرزند رسول خدا، آیا این سگ را از غذای شما دور نکنم؟ فرمود: آن را رها کن، همانا من

ص: 259

1- بحار الانوار، ج 43، ص 344.

2- بحار الانوار، ج 43، ص 353.

از خدای تعالی حیا می کنم که وقتی جاننداری به من نگاه می کند، من بخورم و به او چیزی نخورانم. (1)

حکایاتی از امام حسین علیه السلام

1. انس می گوید: نزد امام حسین علیه السلام بودم که کنیزی وارد شد و با دسته گلی سلام کرد و آنچه آورده بود تقدیم حضرت نمود. حضرت به او فرمود: تو آزادی در راه خدا. عرض کردم: یک دسته گلی می آورد که ارزش چندانی هم ندارد و شما او را آزاد می کنید؟ فرمود: خدای تعالی به ما چنین یاد داده است. خداوند می فرماید: «آن گاه که کسی به شما تحیت و سلام گفت، پس شما هم سلامی نیکوتر از آن به او بگویید یا مثل آن را برگردانید». (2) و تحیت و سلام نیکوتر آزادی او بود. (3)

2. روزی مردی بادیه نشین خدمت امام حسین علیه السلام آمد و گفت: ای فرزند رسول خدا دیه کاملی را ضمانت کردم و از ادای آن عاجز شدم و در دل خود گفتم: از کریم ترین مردم می خواهم و کسی را کریم تر از اهل بیت رسول خدا صلی الله علیه و آله ندیدم.

حضرت فرمود: ای برادر عرب، از سه مسئله سؤال می کنم، اگر یکی را جواب دادی، یک سوم مال را پرداخت می کنم و اگر دو تا را جواب دادی، دو سوم آن را و اگر هر سه را جواب دادی همه مال را به تو خواهم داد.

عرب گفت: ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله، آیا مثل شما از کسی مثل من سؤال می کند؟! شما از خانواده علم و شرف هستید؟

حضرت فرمود: از جدم رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود: بخشش و صلّه به اندازه معرفت است.

ص: 260

1- بحار الانوار، ج 43، ص 353.

2- نساء(4)، آیه 86.

3- بحار الانوار، ج 44، ص 195.

عرب گفت: پس هر چه می خواهی سؤال کن. اگر بلد بودم جواب می دهم و اگر بلد نبودم یاد می گیرم و قوت از آن خداست.

حضرت فرمود: کدامین اعمال افضل است؟

عرب گفت: ایمان به خدا.

حضرت فرمود: نجات از هلاکت به چیست؟

عرب گفت: اطمینان به خدا داشتن.

حضرت فرمود: زینت مرد چیست؟

عرب گفت: دانشی که با حلم همراه باشد. حضرت فرمود: اگر مردی آن را نداشت؟ عرب گفت: مالی که مروت در کنارش باشد. حضرت فرمود: اگر آن هم نبود؟ عرب گفت: فقری که با صبر و بردباری همراه باشد. حضرت فرمود: اگر آن هم نبود؟ عرب گفت: صاعقه ای که از آسمان فرود آید و او را بسوزاند که او سزاوار آن است!

حضرت تبسمی کرد و کیسه ای که هزار دینار داشت به او داد و انگشتر خود را هم به او داد که نگینی به ارزش دویست درهم داشت، و به عرب فرمود: دینارها را به طلبکاران بده و انگشتر را در مایحتاج خود صرف کن. عرب آن را گرفت و گفت: خدا می داند که رسالت خویش را به چه کسی بسپارد. (1)

حکایاتی از حضرت امام سجاد علیه السلام

1. ابو حمزه ثمالی می گوید: امام زین العابدین علیه السلام را دیدم که نماز می خواند و ردایش از یک دوشش افتاده بود و آن را درست نکرد تا این که از نماز فارغ شد. از او در این باره سؤال کردم و فرمود: وای بر تو، آیا می دانی در محضر چه کسی بودم؟

ص: 261

همانا از نماز بنده قبول نمی شود، مگر آن مقدار که حضور قلب داشته باشد. (1)

2. امام زین العابدین علیه السلام روزی بیرون بود که مردی به او رسید و فحش داد. غلامان و دوستان حضرت بر او خشمگین شدند، اما حضرت به آنها فرمود: دست نگه دارید و سپس رو به آن مرد کرد و فرمود: آنچه از ما نمی دانی بیشتر است. آیا تو را حاجتی است که ما کمکت کنیم؟ آن مرد شرمنده شد. حضرت رو پوش سیاه خود را به او داد و دستور داد هزار درهم هم به او بدهند. پس آن مرد بعد از آن می گفت: شهادت می دهم که تو از اولاد پیامبرانی. (2)

3. امام زین العابدین علیه السلام مهمانانی داشت. یکی از خادمانش در حالی که به سرعت کباب داخل تنور را می آورد، ناگهان ظرفی که کباب ها را روی آن سرخ کرده بودند، از دستش بر سر یکی از فرزندان امام که در زیر نردبان بود افتاد و او را در جا کشت. حضرت به غلامش که متحیر و مضطرب شده بود گفت: تو آزادی، همانا تو تعمدی در این کار نداشتی و شروع به تجهیز و دفن فرزند خویش نمود. (3)

حکایتی از حضرت امام باقر علیه السلام

حسن زیات می گوید: روزی با دوستی که داشتم بر امام باقر علیه السلام وارد شدیم و دیدیم اتاق ایشان تزیین و ملافه ای گل دار بر رویش کشیده شده است. محاسن شریف را اصلاح کرده و سر مه کشیده است. مسائلی داشتیم که سؤال کردیم. وقتی خواستیم بیرون آییم به من فرمود: ای حسن، گفتم: لیبیک. فرمود: فردا با دوست خویش نزد من بیایید. عرض کردم، چشم، فدایت شوم. پس روز دیگر به خدمت ایشان رسیدم و دیدم در اتاقی نشسته است که حصیری بیش در آن نیست و پیراهن زبری بر تن دارد. آن گاه رو به دوست من کرد و فرمود: ای برادر بصری دیروز بر من

ص: 262

1- بحار الانوار، ج 46، ص 66.

2- همان

3- همان

وارد شدی و من در خانه زخم بودم که روز او بود و خانه هم خانه او بود و متاع هم متاع او بود. او خود را بر من زینت کرده بود و بر من هم لازم بود تا خودم را برای او تزئین کنم؛ چنان که او خودش را برای من تزئین کرده بود. پس در دل شما چیزی خطور نکند. دوستم گفت: فدایت شوم سوگند به خدا در دلم چیزی خطور کرده بود که الآن خدای تعالی آن را از بین برد و دانستم که حق آن است که شما فرمودید. (1)

حکایاتی از امام صادق علیه السلام

1. هارون بن جهیم می گوید: آن گاه که امام صادق علیه السلام برای دیدن منصور به حیره آمد با او بودم. پس یکی از سرداران پسرش را ختنه کرده بود و غذایی تهیه کرده بود و مردم را دعوت نموده بود. امام صادق علیه السلام نیز از مدعوین بود. وقتی او بر سر سفره مشغول خوردن بود و با او عده ای دیگر نیز بر سر سفره بودند، مردی از آنها آب خواست. کاسه ای شراب برای او آوردند. آن گاه که کاسه شراب به دست آن مرد رسید، حضرت از سر سفره بلند شد. از این کار او سؤال شد، پس فرمود: رسول خدا صلی الله علیه و آله فرموده است: کسی که بر سفره ای بنشیند که بر آن شراب نوشیده می شود، ملعون است. (2)

2. عبد الله بن سلیمان می گوید: نزد امام صادق علیه السلام بودم که برای ما طعامی آوردند که در آن کباب و چیزهای دیگری هم بود. بعد ظرفی برنج آوردند، پس من با او خوردم. حضرت فرمود: بخور. گفتم: خوردم. فرمود: بخور که دوستی مرد نسبت به برادرش در خوب خوردن غذایش شناخته می شود. سپس با انگشتان خویش مقداری از ظرف را برای من جدا کرد و فرمود: این را هم بخور. پس من هم خوردم. (3)

ص: 263

1- بحار الانوار، ج 46، ص 293؛ الکافی، ج 6، ص 450.

2- بحار الانوار، ج 47، ص 39؛ الکافی، ج 6، ص 268.

3- بحار الانوار، ج 47، ص 40؛ الکافی، ج 6، ص 279.

3. امام صادق علیه السلام روزی داخل حمام شد. حمامی گفت: حمام را برای تو خالی کنم؟ فرمود: نیازی به این کار نیست. مؤمن بی پیرایه تر از این حرفهاست. (1)

4. قتیبه اعشی می گوید: خدمت امام صادق علیه السلام رسیدم تا از فرزندش عیادت کنم. حضرت را دم در دیدم که محزون و مغموم است. گفتم: فدایت شوم حال فرزندتان چطور است؟ فرمود: سوگند به خدا همان طور است که بود. سپس داخل رفت و بعد از لحظه ای به سوی ما آمد و چهره اش روشن شده بود و حزن و اندوهش بر طرف شده بود. راوی می گوید: امید وار شدم که بچه خوب شده است. پرسیدم: بچه چطور است فدایت شوم؟ فرمود: فوت کرد! عرض کردم: بیشتر که زنده بود محزون و مغموم بودی و حالا که فوت کرده است می بینم حالتان فرق کرده است، پس این چگونه است؟! حضرت فرمود: ما اهل بیت قبل از مصیبت ناراحت می شویم و آن گاه که امر خدا واقع می شود، راضی به قضای الهی و تسلیم به امرش می شویم. (2)

5. روزی امام صادق علیه السلام یکی از غلامانش را - که مصادف نام داشت - صدا زد و هزار دینار به او داد و گفت: جهاز سفر را آماده کن تا سفری (تجاری) به مصر کنی که اهل و عیالم زیاد شده است. او کالایی تهیه کرد و با دیگر تجار به سوی مصر حرکت کرد. وقتی نزدیک مصر شدند با کاروانی که از مصر بیرون آمده بود، دیدار کردند و در مورد کالایی که همه تجار داشتند از آنها سؤال کردند. آنها گفتند که این کالا در مصر یافت نمی شود. پس همه با هم سوگند یاد کرده و عهد بستند که کالای خود را کمتر از دو برابر ن فروشند. بعد وارد شدند و کالای خود را به دو برابر فروختند و به مدینه بازگشتند.

مصادف به حضور امام صادق علیه السلام شرفیاب شد و دو کیسه در دست داشت که

ص: 264

1- بحار الانوار، ج 47، ص 47؛ الکافی، ج 6، ص 503.

2- بحار الانوار، ج 47، ص 49؛ الکافی، ج 3، ص 225.

در هر یک هزار دینار بود، آنها را به امام داد و عرض کرد یکی اصل سرمایه است و دیگری سود آن است.

حضرت فرمود: این سود زیادی است. چگونه آن را به دست آوردید؟ مصادف همه جریان را به امام علیه السلام نقل کرد.

حضرت فرمود: سبحان الله! شما، هم قسم می شنوید که کالای خود را به کمتر از دو برابر به مسلمانان نفروشید؟! آن گاه یکی از کیسه ها را گرفت و فرمود: این اصل پولی که من داده ام و من نیازی به این سود ندارم.

سپس فرمود: ای مصادف، در برابر شمشیرهای برهنه قرار گرفتن، آسان تر از کسب روزی حلال است. (1)

حکایاتی از امام موسی کاظم علیه السلام

1. ابراهیم جمال خواست با علی بن یقطین که وزیر بود ملاقات کند. از او اذن خواست، ولی او اذن نداد. علی بن یقطین در همان سال به سفر حج مشرف شد و در مدینه از امام موسی بن جعفر علیه السلام اذن ورود خواست، حضرت هم به او اذن نداد. روز دیگر حضرت را دید و گفت: ای آقای من، گناه من چیست؟

حضرت فرمود: تو را اذن ندادم به خاطر این که تو برادرت ابراهیم جمال را اذن ندادی. خدای تعالی شکر تلاش و کوشش تو را قبول نمی کند، جز این که ابراهیم جمال تو را ببخشد.

عرض کردم: آقای من، من چگونه ابراهیم جمال را پیدا کنم، در حالی که الان من در مدینه ام و او در کوفه؟

حضرت فرمود: وقتی شب شد، می روی به بقیع بدون این که احدی از اصحاب

ص: 265

و غلامانت متوجه شوند، آنجا اسبی زین شده است سوار آن می شوی. او همان وقت به بقیع رفت و سوار شد و طولی نکشید که در مقابل در خانه ابراهیم جمال در کوفه بر زمین نشست. درب را زد و گفت: من علی بن یقطین هستم. ابراهیم جمال از پشت در گفت: علی بن یقطینی وزیر با منزل من چه کار دارد؟!

علی بن یقطین گفت: ای ابراهیم کاری بزرگ دارم و او را سوگند داد که اذن ورود به او دهد. وقتی داخل شد گفت: ای ابراهیم، مولایم علیه السلام مرا نپذیرفت، مگر این که تو مرا ببخشی. او گفت: خدا ببخشدت

علی بن یقطین او را سوگند داد که ابراهیم پا به صورت او گذارد. ابراهیم از این امر امتناع کرد. بار دوم او را سوگند داد و ابراهیم آن کار را انجام داد. در آن حالی که ابراهیم پا بر صورت علی بن یقطین می گذاشت او می گفت: خداوندا، شاهد باش. سپس برگشت و سوار اسب شد و شبانه به در منزل امام موسی بن جعفر علیه السلام در مدینه آمد. اذن ورود گرفت و وارد شد و امام را بوسید. (1)

2. مردی از نوادگان عمر بن خطاب در مدینه امام موسی بن جعفر علیه السلام را اذیت می کرد و هر وقت او را می دید دشنام می داد و به امیر المؤمنین علیه السلام هم فحش می داد. روزی بعضی از پیروان حضرت گفتند: بگذار ما این فاجر را بکشیم. حضرت آنان را از این کار به شدت منع نمود. بعد از چندی حضرت از آن شخص عمری پرس و جو کرد. گفتند در یکی از نواحی مدینه مزرعه ای دارد.

حضرت سوار شد و او را در مزرعه اش یافت و با مرکب خویش وارد مزرعه شد. عمری داد زد: زراعت را لگد مال نکن. حضرت از وسط زراعت با مرکب خود آمد تا به او رسید و از مرکب فرود آمد و نزد او نشست و با گرمی و تبسم به او فرمود: خسارت زراعتت چقدر است؟ او گفت: صد دینار. حضرت فرمود: به نظرت چقدر محصول برداشت می کنی؟ گفت: علم غیب ندارم. فرمود: منظورم این است که

ص: 266

امیدواری چقدر از این زمین محصول عایدت شود. او گفت: امیدوارم دویست درهم محصول بدهد. امام علیه السلام همیانی به او داد که در آن سیصد دینار بود و گفت زراعت هم مال خودت، خداوند آن قدر که امیدواری برایت از آن روزی دهد.

عمری بلند شد و پیشانی حضرت را بوسید و از حضرت خواست تا از بدی هایش چشم پوشی کند. آن گاه حضرت تبسمی کرد و برگشت. وقتی به مسجد آمد، دید عمری هم در آنجا نشسته است. وقتی امام را دید گفت: خدا می داند رسالت خویش را کجا قرار دهد. دوستانش به او گفتند: جریان چیست؟ همیشه جور دیگری با او برخورد می کردی؟ او گفت: شنیدید که چه گفتم و حضرت را دعا و ثنا کرد. دوستانش با او مخالفت کردند و او هم با آنها اختلاف کرد.

وقتی حضرت به خانه آمد به پیروانش که از او خواسته بودند اجازه بدهد عمری را بکشند، گفت: کدام امر خوب بود؟ کاری که شما می خواستید بکنید یا آنچه من انجامش دادم؟ من او را با مقداری که دانستید اصلاحش کردم و شر او را از بین بردم. (1)

حکایاتی از امام رضا علیه السلام

1. روزی یکی از غلامان امام رضا علیه السلام پیش از این که میوه ای را کاملاً بخورد به دور انداخته بود. حضرت به او فرمود: سبحان الله، اگر شما سیر شدید، مردمان دیگری هستند که نیاز دارند، پس بدهید آنها بخورند.؟ (2)

2. مهمانی بر امام رضا علیه السلام وارد شد. حضرت نزد او نشسته بود و با او مشغول صحبت بود. شب بود و چراغی که روشن بود مقداری کم نور شد، آن مرد دست دراز کرد تا آن را درست کند. حضرت او را از این امر باز داشت و خودش چراغ را

ص: 267

1- بحار الانوار، ج 48، ص 102.

2- بحار الانوار، ج 49، ص 102، الکافی، ج 6، ص 297.

اصلاح کرد. بعد فرمود: ما قومی هستیم که مهمانان را به خدمت نمی گیریم. (1)

حکایاتی از امام جواد علیه السلام

1. روزی مردی بر امام جواد علیه السلام وارد شد، در حالی که خیلی خوشحال بود. حضرت فرمود: خوشحالی تو از چیست؟

او عرض کرد: ای فرزند رسول خدا، از پدرت شنیدم که فرمود: سزاوارترین روز برای خوشحالی روزی است که خدای تعالی برادران ایمانی را به انسان برساند که نیکی و دستگیری و کمک به آنها را برایش روزی کند. امروز ده نفر از برادران نیازمند را خدا برایم فرستاد که عیال مند بودند و از شهرهای مختلف آمده بودند و من هر یک از آنها را چیزی دادم و خوشحالیم از این جهت است.

حضرت فرمود: سوگند به جانم تو سزاوار خوشحالی هستی، البته اگر آن را حبط نکرده باشی یا در آینده حبط نکنی. آن مرد گفت: چگونه ممکن است من آن را حبط کنم در حالی که از شیعیان خالص شمایم؟

حضرت فرمود: هان، الان نیکی و صدقه به برادرانت را حبط کردی. او گفت: چطور ای فرزند رسول خدا؟

حضرت فرمود: این آیه را بخوان: «ای آنان که ایمان آوردید، صدقات خود را با منت و اذیت باطل نکنید». (2)

او گفت: ای فرزند رسول خدا من بر آنان متنی نگذاشتم و اذیتشان هم نکردم.

حضرت به او فرمود: خدای تعالی می فرماید: «صدقات خود را با منت و اذیت باطل نکنید»، نمی فرماید با منت گذاشتن و اذیت کردن کسانی که برایشان صدقه دادید؛ اذیت در آیه شریفه عام است و هر اذیتی را شامل است. آیا اذیت آنان که

ص: 268

1- بحار الانوار 102/49 و کافی 283/6.

2- بقره (2)، آیه 264.

صدقه برایشان دادی بزرگ تر است یا اذیت فرشتگانی که نگهبانان هستند و فرشتگان مقربی که در اطراف هستند و همین طور اذیت ما؟ آن مرد گفت: بلکه این اذیت بزرگتر است ای فرزند رسول خدا.

حضرت فرمود: پس هم مرا اذیت کردی و هم آنها را و صدقات خود را باطل کردی. او گفت: چرا؟

حضرت فرمود: با این سخنی که گفتی: «چگونه می شود من آن را حبط کنم که از شیعیان خالص شما هستم». بعد فرمود: وای بر تو می دانی شیعیان خالص ما چه کسانی اند؟ گفت: نه.

فرمود: از شیعیان خالص ما حزقیل نبی و مؤمن آل فرعون و صاحب یس است که خدا می فرماید: «از آخر شهر مردی با سعی و تلاش آمد» او سلمان و ابوذر و مقداد و عمار است. تو خود را با آنها در یک درجه قرار دادی، آیا با این کارت فرشتگان و ما را اذیت نکردی؟ آن مرد استغفار کرد و گفت: پس چگونه بگویم؟

فرمود: بگو من از دوستان و موالیان شمایم و دشمن دشمنان و دوست دوستان شما هستم. او گفت: پس همین طور می گویم ای فرزند رسول خدا.

حضرت فرمود: الآن ثوابهای صدقات ات دوباره بازگشت و حبط از آنها زایل شد. (1)

2. نقل شده است که شخصی پارچه های پر قیمتی را نزد امام جواد علیه السلام می آورد که در راه به سرقت رفت. پس جریان را به آن حضرت نوشت. و ایشان در جواب نوشت: ما و اموالمان همه از مواهب الهی است و عاریه ای است که در اختیار ما گذاشته شده است. هر اندازه که می توانیم با سرور و شادمانی از آنها استفاده می کنیم و هر اندازه که از ما گرفته می شود دارای اجر و حساب است. پس اگر کسی

ص: 269

بی تابی و جزعش بر صبرش چیره شود، اجرش حبط و باطل می شود. از این امر به خدا پناه می بریم. (1)

حکایاتی از امام هادی علیه السلام

1. محمد بن طلحه می گوید: روزی امام هادی علیه السلام از سامرا برای کاری خارج شد تا به قریه ای برود. مردی از اعراب آمد تا آن حضرت را ببیند. گفتند به فلان جا رفته است. او هم آمد و به حضرت رسید. حضرت به او فرمود: حاجت چیست؟

او گفت: من مردی از اعراب کوفه ام. از چنگ زندگان به ولایت جدت علی بن ابی طالب هستم و دینی بر گردن دارم که تحملش بر من سنگینی می کند و کسی را جز تو نمی شناسم که آن را برایم ادا کند. حضرت فرمود: خیالت راحت باشد و چشمت روشن. سپس او را به منزل برد و وقتی صبح شد به او فرمود: با تو کاری دارم و از تو می خواهم به خاطر خدا با آن مخالفت نکنی. آن شخص گفت: مخالفتی نمی کنم.

حضرت با خط خویش کاغذی نوشت و در آن اعتراف کرد برای اعرابی برگردن او مالی هست. در نامه مقداری نوشت که بیشتر از نیاز او بود. بعد فرمود: این دست خط را بگیر و وقتی به سامرا رسیدم آن گاه که جماعتی نزد من هستند بیا و قرض خود را از من طلب کن و به تندی با من سخن بگو که چرا پول مرا نگه داشتی؟ و به خاطر خدا با این کاری که گفتم مخالفت مکن. او گفت: مخالفت نمی کنم و دست خط را گرفت.

آن گاه که امام به سامرا رسید و جماعتی زیاد از اصحاب خلیفه و دیگران دور او را گرفتند، آن مرد آمد و دست خط امام را بیرون آورد و از او طلب خود را خواست و همان طور که امام فرموده بود، انجام داد. امام هم با نرمی با او سخن گفت و

ص: 270

ملاطفت کرد و از او عذر و پوزش خواست و وعده داد که پولش را بدهد.

این جریان به خلیفه وقت متوکل رسید و دستور داد سی هزار درهم برای امام هادی علیه السلام بردند. وقتی پول ها به حضرت رسید صبر کرد تا آن مرد آمد. پس فرمود: این مال را بگیر و قرض خود را ادا کن و باقی را بر اهل و عیال خویش صرف کن و عذر ما را بپذیر.

آن اعرابی گفت: ای فرزند رسول خدا، سوگند به خدا من از ثلث این مال هم کمتر می خواستم، ولی خدا می داند که رسالت خویش را کجا قرار دهد و مال را گرفت و برگشت. (1)

حکایتی از امام حسن عسکری علیه السلام

از مشایخ قم نقل شده است که حسین بن حسن از نوادگان امام صادق علیه السلام در قم ساکن بود و آشکارا شرب خمر می کرد. روزی برای حاجتی به در خانه احمد بن اسحاق اشعری آمد که وکیل اوقاف در قم بود. احمد بن اسحاق او را به خانه راه نداد و او محزون و ناراحت به خانه اش برگشت.

احمد بن اسحاق متوجه حج شد و وقتی به سامرا رسید از امام عسکری علیه السلام اذن دخول خواست. حضرت اذن نداد. احمد بن اسحاق به گریه وزاری افتاد و مدتی به این حال بود تا امام اذن داد. وقتی داخل شد، عرض کرد: ای فرزند رسول خدا، چرا مرا از ورود منع فرمودی، در حالی که من از شیعیان و موالیان تو هستم؟

حضرت فرمود، چون که تو پسر عموی ما را از در خانه خود طرد کردی. احمد بن اسحاق گریه کرد و سوگند یاد کرد که جلوگیری او به خاطر این بوده است که او از شرب خمر دست بردارد.

ص: 271

حضرت فرمود: راست می گویی، ولی با وجود این اکرام و احترام آنها در هر حالی لازم است و نباید آنها را حقیر بشماری و اهانت به آنها کنی، به خاطر این که آنها به ما انتساب دارند که در غیر این صورت از زیانکاران خواهی بود.

احمد بن اسحاق به قم آمد. اشراف قم به دیدن او آمدند و حسین هم با آنها بود. وقتی احمد او را دید به سوی او خیز برداشت و به استقبال او رفت و او را احترام کرد و در صدر مجلس نشاند.

حسین این امر را از او بعید و تازه دانست و سبب آن را جویا شد. پس احمد بن اسحاق جریان خود را با امام عسکری علیه السلام در این باره بیان کرد.

وقتی حسین این جریان را شنید از کردار خویش پشیمان شد و توبه کرد. به خانه اش برگشت و شراب ها را ریخت و ظروف آنها را شکست و از پرهیزکاران پارسا و صالحان متعبد شد و همواره در مساجد معتکف بود تا این که فوت کرد و در نزدیکی مزار فاطمه معصومه علیها السلام دفن گردید. (1)

ص: 272

1. قرآن کریم
2. نهج البلاغه
3. آمدی، عبد الواحد بن محمد، تصنیف غرر الحکم و درر الکلم، تحقیق مصطفی الدرایتی، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
4. آمدی، عبد الواحد بن محمد، غرر الحکم و درر الکلم، تصحیح میر جلال الدین حسینی اوموی، تهران: انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، 1360.
5. ابنا بسطام، عبد الله و حسین، طب الأئمة عليهم السلام، انتشارات شریف رضی قم، 1411 هجری قمری.
6. ابن خلدون، عبد الرحمن، مقدمه ابن خلدون، بیروت: دار احیاء التراث العربی.
7. ابن سکریه، احمد بن محمد، تهذیب الاخلاق، مترجم: علی اصغر حلبی، انتشارات اساطیر، 1381 ه.ش.
8. ابن شهر آشوب مازندرانی، مناقب آل ابي طالب علیه السلام، مؤسسه انتشارات علامه قم، 1379 هجری قمری.
9. ابن طاووس، علی بن موسی، الملاحم والفتن، قم: منشورات رضی.
10. ابن فهد حلّی، احمد بن محمد، عدة الداعی و نجاح الساعی، مؤسسه

11. ابن منظور، لسان العرب، تصحيح امين محمد عبد الوهاب و محمدصادق العبيدي، بيروت: دار احياء التراث العربي، 1416 هـ. ق.
12. إربيلي، علي بن عيسى، كشف الغمة، چاپ مكتبة بنى هاشمي تبريز، 1381 هجرى قمرى.
13. از دى، عبد الله بن سيف، فصول من الاخلاق الاسلامية في ضوء الكتاب والسنة، جده: دارالاندلسي الخضراء، 1420ق.
14. اسكافى، محمد بن همام، التمهيد، انتشارات مدرسه امام مهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف قم، 1404 هجرى قمرى.
15. اصفهاني، ميرزا مهدي، معارف القرآن، نسخه خطى مرحوم شيخ على اكبر صدر زاده، كتابخانه شخصى صدر زاده.
16. امام على بن موسى الرضا عليه السلام، صحيفة الرضا، انتشارات كنگره جهانى امام رضا عليه السلام، 1406 هجرى قمرى.
17. اهوازى، حسين بن سعيد، المؤمن، انتشارات مدرسه امام مهدي عجل الله تعالى فرجه الشريف قم، 1404 هجرى قمرى.
18. بحراني، ابن شعبه، تحف العقول، تصحيح: على اكبر غفارى، قم: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، 1363.
19. بحراني، سيد هاشم، البرهان في تفسير القرآن، تحقيق موسسه البعثة، بيروت: انتشارات موسسه البعثة، 1419هـ. ق.
20. برقى، احمد بن محمد، المحاسن، تحقيق: سيد مهدي رجائي، المجمع العالمى اهل البيت، 1416 هـ. ق.
21. برنجكار، رضا، معرفت فطرى خدا، تهران: موسسه نباء، 1374.
22. تميمى مغربى، نعمان بن محمد، دعائم الإسلام، دار المعارف مصر، 1385

23. حر عاملي، محمد بن الحسن، وسائل الشيعة، تحقيق موسسه آل البيت، چاپ مهر، 1409 هـ.ق.
24. حلي، رضی الدين على بن يوسف، العدد القوية، انتشارات كتابخانه آيت الله مرعشي قم، 1408 هجری قمري.
25. حلي، محمد بن ادريس، مستطرفات السرائر، انتشارات جامعه مدرسين قم، 1411 هجری قمري.
26. حميري، ابوالعباس، عبد الله، قرب الإسناد، مؤسسة آل البيت عليهم السلام لإحياء التراث. قم 1413 هـ.ق.
27. خراساني، محمد كاظم، كفاية الاصول، قم: دفتر انتشارات اسلامي وابسته به جامعه مدرسين حوزه علميه قم، 1372.
28. خويي، سيد ابوالقاسم، التنقيح في شرح العروة الوثقى، كتاب الطهارة، قم: موسسه احياء آثار الامام الخويي، 1418 هـ.ق.
29. ديلمي، حسن بن محمد، ارشاد القلوب، تحقيق: سيد هاشم ميلاني، دارالاسوه للطباعة والنشر تهراني، 1375.
30. رازي، محمد بن ابى بكر (666 هـ.ق)، بى تا، مختار الصحاح، في اللغة، دمشق: مكتبه النوري.
31. راغب اصفهاني، حسين بن محمد، المفردات في غريب القرآن، تحقيق: محمد سيد گيلاني، تهران: مكتبة المرتضوية.
32. راوندى، قطب الدين، فقه القرآن، انتشارات كتابخانه آيت الله مرعشي قم، 1405 هجری قمري.
33. رى شهري، محمد، العلم والحكمة في الكتاب والسنة، تحقيق موسسه دار الحديث الثقافية، قم: دار الحديث، 1376.

34. ری شهری، محمد، میزان الحکمة، قم: دار الحديث، 1416 هـ . ق.
35. سيد مرتضى، على بن الحسين، رسائل شريف المرتضى، مقدمه سيد احمد حسيني، قم: دارالقرآن الكريم، 1405 هـ . ق.
36. شبر، سيد عبد الله، الاخلاق، قم: مكتبة البصيرتي، الطبقة السادسة، 1410 هـ . ق.
37. شرفالدين حسيني استر آبادي، تأويل الآيات الظاهرة، انتشارات جامعه مدرسين قم، 1409 هجرى قمرى.
38. شعيرى، تاج الدين، جامع الاخبار، انتشارات رضى، 1363 هـ . ش، قم.
39. شهيد ثانى، منية المرید، انتشارات دفتر تبليغات اسلامى قم، 1409 هجرى قمرى.
40. شيخ بهايى، الحبل المتين، چاپ سنگى، مكتبة بصيرتى، 1398 هـ . ق.
41. صدوق، الأمالي، انتشارات كتابخانه اسلاميه، 1362 هجرى شمسي.
42. صدوق، صفات الشيعة، انتشارات علمى تهران
43. صدوق، محمد بن على، التوحيد، تحقيق: سيد هاشم حسيني طهرانى، قم: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين قم
44. صدوق، محمد بن على، ثواب الاعمال، تحقيق: على اكبر غفارى، تهران: مكتبة الصدوق، 1391 هـ . ق.
45. صدوق، محمد بن على، علل الشرايع، نجف: المكتبة الحيدرية، 1385 هـ . ق.
46. صدوق، محمد بن على، عيون اخبار الرضا، تصحيح: سيد مهدي حسيني، رضامشهدى، مشهد: 1363.
47. صدوق، محمد بن على، كتاب الخصال، تصحيح: على اكبر غفارى، قم: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين قم، 1362.
48. صدوق، محمد بن على، معانى الاخبار، تحقيق: على اكبر غفارى، تهران:

49. صدوق، محمد بن علی، من لا يحضره الفقيه، تصحيح: علی اکبر غفاری، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین قم، 1413 ه.ق.

50. صدوق، مصادقة الإخوان، چاپ لیتوگرافی کرمانی، قم، 1402 هجری قمری.

51. صفار قمی، محمد بن الحسین، بصائر الدرجات، تصحيح: میرزا محسن کوچه باغی، قم: مکتبه آیت الله مرعشی نجفی، 1404 ه.ق.

52. طباطبایی، محمد حسین، المیزان في تفسير القرآن، قم: موسسه مطبوعاتی اسماعیلیان، 1393 ه.ق.

53. طبرسی، ابوالفضل علی بن حسن، مشکاة الأنوار، کتابخانه حیدریه نجف اشرف، 1385 هجری قمری.

54. طبرسی، احمد بن علی، الاحتجاج، تحقیق: شیخ ابراهیم بهادری و شیخ محمد هادی، قم: انتشارات اسوه، 1422 ه.ق.

55. طبرسی، حسن بن فضل، مکارم الاخلاق، قم: دفتر انتشارات اسلامی وابسته به جامعه مدرسین، 1414 ه.ق.

56. طبرسی، فضل بن حسن، مجمع البیان في تفسير القرآن، تحقیق عده ای از محققین، بیروت: موسسه الاعمی للمصنوعات، 1415 ه.ق.

57. طوسی، الأمالی، انتشارات دار الثقافة قم، 1414 هجری قمری.

58. طوسی، محمد بن الحسن، تهذیب الاحکام، تحقیق: علی اکبر غفاری، تهران: مکتبه الصدوق، 1417 ه.ق.

59. طوسی، محمد بن الحسن، تهذیب الاحکام، تحقیق: علی اکبر غفاری، مکتبه الصدوق، تهران، 1417 ه.ق.

60. عمید، حسن، فرهنگ عمیدی، تهران: انتشارات ابن سینا، 1343.

61. عیاشی، محمد بن مسعود، تفسیر عیاشی، تحقیق: سید هاشم رسولی، قم.

62. فتال نيشابورى، محمد بن حسن، روضة الواعظين، انتشارات رضى قم.

63. فياض، محمد اسحاق، محاضرات في أصول الفقه، تقريره لبحث آية الله العظمى السيد ابوالقاسم الموسوى الخوئى، قم: دار الهادى للمطبوعات، چاپ سوم، 1410 ه. ق.

64. فيض كاشانى، محسن، حقايق، ترجمه: محمد باقر ساعدى، انتشارات علمية اسلامية.

65. قزوينى، محمد حسن، كشف الغطا عن وجوه مراسم الاهتداء، تحقيق: محسن الاحمدى، قم: دفتر انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين.

66. راوندى، قطب الدين، الدعوات، انتشارات مدرسه امام مهدى عجل الله تعالى فرجه الشريف قم، 1407 هجرى قمرى.

67. قمى، على بن ابراهيم بن هاشم، تفسير قمى، قم: موسسه دار الكتاب، 1404 ه. ق.

68. كراچكى، ابو الفتح، كنز الفوائد، تحقيق شيخ عبدالله نعمة، بيروت: دارالاضواء، 1405 ه. ق.

69. كلينى، محمد بن يعقوب، الكافى، تحقيق: على اكبر غفارى، تهران: دار الكتب الاسلاميه، 1363.

70. كوفى، محمد بن محمد بن اشعث، الجعفرىات (الأشعثيات)، مكتبة نينوى الحديثة، تهران.

71. مازندرانى، ملا صالح، شرح اصول كافى، تحقيق: على اكبر غفارى، تهران: مكتبة اسلاميه.

72. مجلسى، محمد باقر، بحار الانوار، تهران: دار الكتب.

73. مسعودى، مروج الذهب و معادن الجواهر، تحقيق: شارل پلا، انتشارات الشريف الرضى، 1423 ه. ق.

74. مفيد، الأمالي، انتشارات كنگره جهانى شيخ مفيد قم، 1413 هجرى قمرى.
75. مفيد، محمد بن محمد نعمان، اختصاص، كنگره شيخ مفيد، 1413 ه. ق، قم.
76. ملاصدرا، محمد بن ابراهيم، اسفار اربعه، بيروت: دار احياء التراث عربى، 1981م.
77. ملكى ميانجى، محمد باقر، توحيد الاماميه، تهران: سازمان انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامى، 1415 ه. ق.
78. نراقى، محمد مهدي، جامع السعادات، بيروت: مؤسسة الأعلمى للمطبوعات، 1408 ه. ق.
79. نمازى شاهرودى، على، مستدرک سفينة البحار، قم: مؤسسة النشر الاسلامى، 1418 ه. ق.
80. نورى طبرسى، ميرزا حسين، مستدرک الوسائل، قم: مؤسسه آل البيت، 1407 ه. ق.
81. ورام بن ابى فراس، مجموعة ورام، انتشارات مكتبة الفقيه قم.

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتاب خانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارک امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبادی - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

